



حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹

مقدمه چاپ چهارم

بسمه تعالی

هنگام تبعید امام رحمة الله عليه به ترکیه (آبان ۱۳۴۳ شمسی) حدود دو هفته درسهای حوزه علمیه قم تعطیل بود، حضرت آیت الله العظمی گرامی که در آن دوران شاگرد مرحوم امام راحل بود «به فکر نوشته‌ای نسبتاً جامع درباره حکومت اسلامی افتادند و با برخورد به کتاب «نحو الدستور الاسلامی» به قلم مودودی نویسنده‌ی پاکستانی، آن را مناسب یافتند و همان را ترجمه و با توضیحات و انتقادهایی از مؤلف منتشر نمودند. مودودی - که اینک چندین سال است که در دل خاک آرمیده است - نواقص اعتقادی داشت و تا حدودی به مسلک وهابیت نزدیک بود لیکن این نوشته‌اش صرف‌نظر از موارد انتقادی که در پاورقیها تذکر داده شده است، نوشته‌ی مفیدی بود. معظم له بر اساس تبعیت از دستور قرآن کریم که می‌فرماید: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» آن را ترجمه و نشر دادند. ساواک حساسیت زیادی روی این کتاب که برای اولین بار نوع حکومت اسلامی را جمهوری اسلامی بر اساس ولایت فقیه طرح کرده بود (چنانکه در پاورقی‌های کتاب عدالت اجتماعی در اسلام و برای اولین بار نظریه ولایت فقیه را در سال ۱۳۴۰ مطرح نمودند) نشان

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰

داد و برخی کلمات کتاب را هم در چاپهای دوم و سوم تغییر دادند. به هر حال اینک برای چهارمین بار پنجمین بار این کتاب تجوید چاپ منتشر می‌گردد امید است. قم - دفتر حضرت آیت الله العظمی گرامی قمی
تیرماه ۱۳۸۵ شمسی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱

نظری به چاپ سوم

۱- در ماه رجب ۱۳۸۴ حدود ده روز برنامه‌های حوزه علمیه تعطیل بود، و نویسنده به فکر نوشتن جزوه‌ای درباره قوانین اساسی اسلام که حاکم و محکوم، فرد و دولت در اسلام موظف به رعایت آن هستند افتاد. معمولاً در هر شرایطی یک نوع مباحث در ذهن انسان تجلی می‌کند، و از جمله وقتی مشکلاتی پیش می‌آید بحث‌هایی در این زمینه به ذهن می‌رسد که در اسلام حکومت به چه صورت انجام می‌شود، نوع حکومت چگونه باید باشد؟ روش اسلام در این زمینه با کدام یک از حکومت‌هایی که در تقسیم افلاطونی بیان شده است تطبیق می‌کند؟ اسلام مشکلات اجتماعی را چگونه از میان بر می‌دارد؟ اسلام در برابر بزرگترین مسئله روز (گرسنگی) چه نقشی

دارد و چیزهای دیگر ...

به فکر بودم کتاب مفصلی در این زمینه بنویسم و به این منظور فیش هائی تهیه دیدم ولی محدود بودن فرصت از این فکر منصرفم کرد، در این مدت به کتاب «نحو الدستور الاسلامی» تألیف ابو الاعلی مودودی نویسنده مشهور پاکستانی برخوردیم که مسائلی چند درباره حکومت را طرح نموده و در عین اختصار مطالب نسبتاً خوبی را تذکر داده بود. در آن فرصت به ترجمه آن پرداختم تا بعداً فرصتی پیش آید و در این زمینه

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۲

نوشته‌ای تقدیم کنم. و اتفاقاً مورد استقبال اهل مطالعه قرار گرفته و در فاصله کمی تجدید چاپ گردید. نوشته مودودی صرف نظر از اینکه تنها درباره ۱۲ مسئله از سلسله این مسائل بحث کرده نواقصی دیگر دارد که احیاناً در پاورقی‌ها تذکر داده شده است.

۲- مؤلف کتاب بنابه ذوق «تسنن» خود اشتباهاتی در مسئله‌ی حکومت دارد که در پاورقیها تذکر داده‌ام. لازم است خواننده محترم در هر بحثی، پاورقی آن بحث را دقیقاً مطالعه نماید. انه ولی التوفیق.

قم- محمد علی گرامی

شوال ۱۳۹۲- آذر ۱۳۵۱.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۳

مقدمه‌ی چاپ اول

مقدمه‌ی مترجم

گرچه در علت اجتماعی بودن بشر نظریه‌های مختلف- نزدیک شش نظریه- هست ولی اصل اجتماعی بودنش از بدیهیات می باشد.

راهبی که زندگی انفرادی و در هامون را بر زندگی مدنی ترجیح می دهد باز گرفتار آثاری از زندگی اجتماعی بوده و لااقل با پیروی از منویات کسی چون حضرت مسیح علیه السلام مثلاً با یاد او دمساز است. و فیلسوفی که زندگی اجتماعی و مدنیت بشر را مذمت می نماید ندانسته پایبند بودن خود را به زندگی اجتماعی شرح می دهد و با همین دلسوزی برای هموعان خویش مدنی بودن خود را نمایش می دهد.

زندگی اجتماعی هر چه بوده و هر صورتی هم داشته باشد مشتمل بر قوانینی است که افراد خود را به متابعت آن ملزم می بینند و ارزش مهم زندگی اجتماعی به همان قوانین است.

قوانین مزبور حتماً از یک پشتوانه اجرائی- ضمانت اجرایی- برخوردار می باشد که با توجه به آن ضمانت اجرایی، احترام داشته مورد عمل می باشد و از طرفی ضمانت اجرایی هم با حربه اجراء قانون بر اجتماع حکومت می کند، و در حقیقت میان قانون و مجری آن داد و ستدی بوده و چیزی به یکدیگر عطا نموده و در نیز برابر استفاده‌ای می برند، کلمه‌ی حکومت و حاکم هم از همین جا پیدا می شود.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۴

حاکم که خود مجری قوانین اجتماعی است در حکومت و تسلط و کیفیت اجراء باید پایبند يك سلسله قوانین دیگری باشد که به منزله‌ی پایه و اساس اجتماع و قوانین فرعی و داخلی آن است که اگر این قوانین اصولی و اساسی نباشد نارضایتی پیدا می‌شود و اجتماع به هرج و مرج می‌گراید.

کلمه‌ی «قانون اساسی» نیز از همین جا منظر طلوع می‌کند.

در «قانون اساسی» طرز حکومت و راه انتخاب حاکم و صفات لازمه و امکانات او، و چگونگی اجراء قوانین داخلی، و کیفیت ارتباط قوانین داخلی يك اجتماعی با اجتماع دیگر، و مسائل جاری يك حاکمیت بیان می‌شود.

علی‌المعروف برای اولین بار فکر تقسیم قدرت حکومت به قوای «مقننه» و «قضائیه» و «مجریه» به وسیله ارسطو بیان شده و پس از «رنسانس» در نیمه اول قرن ۱۸ میلادی به وسیله «منتسکیو» تشریح شد.

در قانون اساسی درباره قوای سه گانه‌ی مزبور و حدود وظائف هر يك و چگونگی ارتباطشان با هم صحبت می‌شود.

«افلاطون» یونانی حکومت را به «استبداد» و «مشروطه» و «جمهوری» تقسیم کرده و بعدها این تقسیم شرح و بسط کاملی پیدا نمود.

در قانون اساسی درباره اقسام حکومت‌های مذکور بحث شده که هر رژیمی برای سیطره‌ی حاکمیت، خود یکی از آنها را انتخاب می‌کند.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۵

اسلام و قانون اساسی

اسلام که مهم‌ترین دین اجتماعی است علاوه بر يك سلسله قوانین فرعی داخلی، يك سری قوانین اصولی و اساسی دارد که مسائل مزبور و غیر آن را به طور کامل بیان نموده و رأی خود را نشان می‌دهد.

حکومت الهی یا به تعبیر سیاسی «تئوکراسی» مشتمل بر موارد معینی است که باید شرح داده شود.

فقه اسلامی که از منبع قرآن و گفتار و کردار پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوارشان گرفته شده و بزرگترین مجموعه حقوقی جهان است همه چیز را زیر پر و بال خود گرفته و درباری هر چیز کوچک و بزرگی حکم مشخصی دارد.

مع الاسف درباره نظریه‌ی اسلام در بسیاری از مسائل مهم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کمتر بحث شده و در نتیجه برای جویندگان همچنان يك خلاء فکری باقیمانده است. دشمنان از این خلاء استفاده نموده مطالب بی اساس خود را عرضه داشته و چه بسا برای مدتی عده‌ای را زیر بار استعمار فکری خود در آورده‌اند.

در میان صدها و یا هزاران کتابی که در مسائل فقهی چون طهارت و صلوة و صوم و بیع و اجاره و وکالت و .. تألیف شده است اگر بخواهیم شمارگان کتابهای برخی مسائل سیاسی اسلام را- که مستقلاً در این باره نوشته شده باشد- به دست آوریم شاید از تعداد انگشتان دست و پا تجاوز

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۶

نکند، در این باره مسائل از قرنهای گذشته که به منزله‌ی اساس فقه است، جز چند کتاب معروف و غیر معروف مانند «الحسبة فی الاسلام» به قلم ابن تیمیه، و «مقدمه» ابن خلدون، و «تحریر الاحکام» ابن جماعه، و «الاحکام السلطانیة فراء» و چند نمونه دیگر، چیز زیادی در دست نیست.

در قرن ما هم شاید مهمترین کتابی که از فقهاء- انار الله برهانهم- در این باره منتشر شده همان کتاب کم حجم- و البته پر فائده- «حکومت» مرحوم آیه الله نائینی «قدس سره» می باشد. «۱»

مسلمانان همه محتاج فهم این مسائل حیاتی هستند، بیش از آنچه که محتاج به درک برخی مسائل فرعی باشند.

البته «اهل تسنن» چون اکثرا معتقدند پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را برای جانشینی خود انتخاب ننموده حتی و آنهایی هم که با تعصبی عجیب! می خواهند از لابلائی برخی کلمات، جانشینی ابوبکر! را استفاده کنند در «خلیفه»، «عصمت» را لازم ندانسته او را همانند سایر مردم می دانند خیلی بیش از شیعه محتاج به درک این مسائلند.

ولی شیعه نظر به اینکه روی ادله‌ی محکم به طور قاطع، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزندش را جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و آنها را معصوم می دانند خود را محتاج نمی دیدند که مفصلا درباری مواد حکومت در اصطلاح روز بحث کنند؛ کتابهای مفصل و پر ارجی که درباره «امامت» و تعیین «ائمه» نوشته می شد فقط درباره ادله عقلی و نقلی

(۱)- این کتاب به وسیله حضرت آیت الله حاج سید محمود طالقانی شرح، و مقدمه‌ی جالبی بر آن نوشته شده است. البته اخیرا موسوعه ولایت فقیه تالیف حضرت آیت الله العظمی منتظری بسیار پر بار می باشد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۷

بر لزوم «عصمت» در پیشوای امت و تعیین «معصومین» بحث می نمود. و درباری زمانی که پیشوای معصوم قدرت ظاهری نداشته و به اصطلاح بسط ید ندارد بحث نمی شد.

البته نظر اسلام- طبق درک شیعه و روی مدارک انصافا کافی که در کتابهای «امامت» ذکر شده- این است که متصدیان امور ملت باید افراد عادل بلکه محفوظ از خطا و اشتباه و به اصطلاح «معصوم» باشند تا ملت به کمال خود برسد و روی انحطاط نبیند، و لذا قرآن فرمانبرداری از این گونه متصدیان رادر ردیف اطاعت از خدا و رسول گرفته، و اطاعت بی قید و شرط و همه جانبه‌ی آنها را بر مسلمانان لازم دانسته، و می فرماید «ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و پیغمبر و اولیاء امور را که از میان شما هستند اطاعت کنید». «۱» و از همین لزوم اطاعت بی قید و شرط (با اینکه درباره اطاعت پدر و مادر که از نظر حیثیت اجتماع اسلام خیلی کم اهمیت تر است پس از الزام اطاعت آنها فوراً می فرماید: (و اگر ترا وادار به شرك به خدا نمایند اطاعتشان منما) «۲» می فهمیم که اولیاء امور که قرآن دستور اطاعت از آنان را می دهد افرادی معصوم و محفوظ از گناه و ظلم و خطا و اشتباه هستند.

و آنها همان دوازده نفر از خاندان پیغمبرند که در روایات بی شمار و

(۱) - یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - سوره نساء، آیه ۵۹

(۲) - «و ان جاهدک لتشکک بى ما لیس لک به علم فلا تطعهما» سوره عنکبوت، آیه ۸

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۸

با هر مناسبتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرموده است. «۱» و از نظر تاریخ هم هر چه تفحص کنیم کسانی را که از گناه و خطا و اشتباه محفوظ بوده و به اصطلاح «معصوم» باشند جز آنها نمی یابیم. حالا چه شد که با این همه بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکثریت ملت مسلمان از این بزرگواران جدا شده به تبعیت دیگران که زور و پول و وسائل تبلیغاتی در اختیار داشتند در آمدند، مورد بحث ما نیست، و شما با دقت در همین جملات و ملاحظه با اوضاع کنونی دنیا که به مصداق:

بیا قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

زورمندان و زرداران مسلط بر ملت‌هایند می توانید تا حدودی آگاه شوید و یا اگر حرص تحقیق بیشتری دارید به کتابهایی از قبیل «النص و الاجتهاد» و «المراجعات» تألیف مرحوم آیه الله سید شرف الدین رحمة الله علیه و غیره مراجعه کنید، به هر حال اینها از بحث ما خارج است. آری نظر اسلام این است، ولی در زمانی که در اثر بی خبری و جهالت ملت، و زور و قدرت و سرمایه و تبلیغات هوسرانان، ملت از استفاده از اینگونه بزرگواران محروم است چه باید کرد؟ باید گفت: حال که به نظریات واقعی اسلام عمل نمی شود ما هم

(۱) - در این باره کتابهای شیعه از شماره بیرون است ولی از باب اینکه کتاب را نشان داده باشیم به مجلدات «اثبات الهداة» تألیف شیخ حر عاملی رحمة الله علیه و

«الغدیر» تألیف علامه علیقدر «امینی» رحمة الله علیه، و کتاب «المراجعات» مرحوم سید شرف الدین عاملی رحمة الله علیه که شرح مباحثه او با شیخ سلیم ریاست

دانشگاه الازهر است مراجعه نمایند

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۹

اجتماع را رها می کنیم، هر چه می خواهد بشود؟ کناری بنشینیم و فسادها را تماشا کنیم و بگوئیم:
 بگذار غم و بلا فزون گردد تا کاخ فساد واژگون گردد
 این بام شکسته پی که داریم بی سایه و سقف و بیستون گردد

و تنها به انتظار فرج امام دوازدهم علیه السلام که آخرین معصوم است بنشینیم؟

این همان درکی است که برخی عوام مردم از جمله «انتظار فرج» دارند.

یا خود را طبق مبانی امر به معروف و نهی از منکر، و لزوم حفظ حیثیت اسلام و مسلمین، و رفع هرج و مرج از

اجتماع، موظف بدانیم طرحهای اصلاحی ریخته به قالب عمل در آوریم. بگوئیم اگر اصل فساد و اساس «منکر» را نتوانستیم ریشه کن کنیم، مرتبه‌ای از آن را که مقدور است از بین ببریم، اگر دسترسی به پیشوای معصوم امکان ندارد با استفاده از قرآن و حدیث، موادی طرح کنیم که ملت و حکام بدان احترام گذارده مرجع قانونی بوده و به اصطلاح «قانون اساسی» اجتماع باشد؟

کسی که با مبانی اسلام مختصر آشنائی داشته باشد خوب می‌داند که اسلام همین را می‌گوید، اسلام دستور جلوگیری از فساد به هر قدر که ممکن باشد می‌دهد، و در عین حال تبعه‌ی خود را از آینده‌ی بهتری مأیوس نساخته آتیه‌ی درخشانی را نوید داده، انتظار این «فرج» را می‌ستاید.

مطلبی که بیان شد اساس حمله‌های کوبنده علمای اعلام شیعه در قرن اخیر چون آیه الله العظمی آخوند خراسانی و آیه الله نائینی قدس سرهما و دیگران به قوای - به قول آیت الله نائینی قدس سره - «ملعونه» استبداد و

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۰

پشتیبانی از اساس مشروطیت بود. (۱)

اینجا راه دیگری هم هست، در زمانی که دست ملت به پیشوایان معصوم علیهم السلام نمی‌رسد مانند زمان حاضر، عصر غیبت امام دوازدهم، به موجب روایاتی که در کتابهای «قضاوت» و «اجتهاد و تقلید» کتب فقه و اصول بیان شده است باید اختلافات مردم و کلیه‌ی اموری که جنبه‌ی عمومی داشته مربوط به شخص معینی نیست که در اصطلاح امور «حسبیه» خوانده می‌شود، به فقهاء و مجتهدین انار الله برهانهم مراجعه شود، و این خود پیداست که «مجتهد» شخصاً نمی‌تواند عهده دار تمام کارها باشد، همانطوری که شخصاً لازم نیست «زکات» و «خمس» که جنبه «مالیات» اسلام را دارد جمع آوری کند، و یا شخصاً لازم نیست سرپرستی ایتامی را که قیم ندارند به عهده بگیرد بلکه برای این کارها و نظائر آن اشخاص صالحی را انتخاب می‌کند.

مجتهد مزبور چه شخص یا هیئتی را باید انتخاب کند؟ صلاحیتهای لازمی آنها چیست؟ به چه وسیله‌ای اشخاص صالح را تشخیص می‌دهد؟ حقوقی که این حاکم بر مردم پیدا می‌کند چیست؟ حقوق مردم بر او چیست؟ حاکم در کارهای مهم ملت با چه کسانی مشورت کند؟ و ...

*** کتابی که از نظر تان می‌گذرد ترجمه یک «خطابه» و یک «مقاله» ای است که ابوالاعلی مودودی رئیس جمعیت اسلامی پاکستان (که حدود ۱۰ سال از تأسیس آن می‌گذرد) ایراد نموده و نوشته است. هزاران نسخه

(۱) - به کتاب «حکومت» تألیف آیه الله نائینی (رحمة الله علیه) مراجعه شود

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۱

از متن این کتاب به زبانهای «اردو» و «انگلیسی» در پاکستان منتشر شده و بعداً به زبان عربی ترجمه شده و با تعداد تیتراژ بسیاری پخش گردید و ما آن را از روی نسخه عربی آن ترجمه می‌کنیم:

این کتاب دربارهی ۱۰ مسئله از مسائل قانون اساسی اسلام بحث می‌کند که ۹ مسئله‌ی آن خطاب‌به‌ای است که آقای

مودودی در «کراچی» در «انجمن وکلا»- در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۵۲ میلادی شرایط کشور، پاکستان، درباره حکومت و اساس نامه آن با آن ایراد نموده است و یک مسئله آن مسئله «زن و مناصب اجتماعی» است که در مقاله‌ای که ایشان در مجله ماهانه خود بنام «ترجمان القرآن» شماره‌ی صفر سال ۱۳۷۲- نوشته‌اند چاپ گردیده است.

البته این کتاب کوچک نقایصی داشته و نامبرده جای دقت بیشتری را در مسائل آن باقی گذارده است، لیکن اقدام من به ترجمه‌ی این کتاب مختصر علاوه بر کوتاهی فرصت برای این بود که راهی را باز کنم، بحثی را عنوان کنم تا مورد مذاکره قرار گیرد، نقض و ابرام شود، باشد که توفیق الهی مدد کند، در این باره و درباره‌ی کلیه‌ی شوون اجتماعی و حیاتی ملت اسلام به فهم روز کتابها نوشته شود تا مردم بفهمند که اسلام تنها در مسائل صوم و صلوة و یا حج و مکاسب سخن نگفته است. «۱»!

تا اهمیت این گونه مسائل حیاتی روشن شود، تا مردم بدانند که همان طوری که در مسائل نماز و روزه و مطلق کارهای شخصی وقتی خود مجتهد نیستند باید تقلید کنند، در این مسائل هم وقتی خود از روی

(۱)- نشر این جزوه در آن تاریخ- دیماه ۱۳۴۳ هجری شمسی- / کار تازه‌ای بحساب می‌آمد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۲

اجتهاد نظر اسلام را نمی‌دانند باید تقلید کنند و البته از مجتهدی که در این فن وارد بوده و اصطلاحاً «اعلم»، در این مسائل است پیروی کنند، به فرض اینکه در مسائل دیگر «اعلم» نباشد این مطلبی است که همه قبول دارند. در کتاب «عروة الوثقی» تألیف مرحوم آیه الله یزدی رحمة الله علیه و این حدود- ۱۲ حاشیه بر آن از معارف علماء گذشته و حاضر است که در برابر من قرار، در مسئله‌ی ۴۷ از مسائل تقلید می‌گوید: هنگامی که دو مجتهد یکی در احکام عبادات و دیگری در معاملات اعلم بودند «احتیاط واجب» است که در تقلید خود تجزیه کنند و همچنین اگر یکی در برخی عبادات و دیگری در برخی دیگر از عبادات... و تمام علمائی که بر عروه حاشیه دارند- به آن مقدار که تذکر دادم- همین مطلب را قبول دارند با این تفاوت که بعضی چون آیه الله خوئی و آیه الله حکیم- دامت برکاتهما بجای «احتیاط واجب» صریحاً فتوی داده و به اصطلاح فقاقت کلمه‌ی «اقوی» و «اظهر» به کار می‌برند و بنابراین مردم مقلد هر مرجعی باشند در این گونه مسائل باید از کسی تقلید کنند که بر تمام افراد روشن و بی‌غرض بلکه بر هر اجتماع ثابت شده است که کوششهای پی گیرش بسیار بجا و برای حفظ دین و استقلال مملکت اسلامی لازم بوده است.

به هر حال این مسائل باید مورد بحث قرار گرفته تشریح شود تا امت اسلام در جریان قرار گیرند، نظر اسلام را بدانند، فساد را از صلاح تمیز دهند، بدانند که باید با صالح همکاری کرده با فاسد ستیزه نمایند، تا مغرضین نتوانند از بی خبری مردم سوء استفاده کرده کسی چون «ابو موسی اشعری» را که به قول شاعر معاصرش:

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۳

«لم یدر ما ضرب اسداس و اخماس: ضرب ۶ و ۵ را نمی‌فهمید.»

برای قضیه «حکمت» که برای مسلمین جنبه حیاتی داشت بر شخصیتی چون علی علیه السلام تحمیل نمایند و آن حضرت هم روی مصالح اجتماعی ناچار به پذیرفتن شود ...

تا ستمگران نتوانند از بی خبری ملتی بهره برداری کرده «لوموبا» ی مظلوم را به خاطر اینکه شهادت به خرج داده و آبروی روش دیکتاتورانه ی بلژیک را ریخته و در جشن استقلال «کنگو»- سی ام ژوئن ۱۹۶۰- برابر پادشاه بلژیک بپا خاست و گفت: «پس از سالها بهره برداری از ما ملت بینوای کنگو، فقر و مرض و جهل تنها ارمغانی است که بلژیک متمدن، بلژیک «مسیحی» که خود را به وجود آورنده ی تمدن و تربیت «وحشیان» قلمداد می کرد به ملت کنگو تفضل می فرماید، در چندین میلیون جمعیت، تعداد تحصیل کرده های ما از دویست نفر تجاوز نمی کند ...»

نابود نمایند و کاری کنند که به قول نویسنده امریکائی کتاب فعالیتهای پنهانی سازمان جاسوسی «سیا» «۱» «لومومبا در بازگشت از آمریکا وضع کشور خود را به حدی وخیم دید که پنداشت سازمان ملل سرگرم توطئه چینی بر ضد اوست» مغرضان و استعمارگران لومومبا، ۴ لوموبای فداکار و حامی ملت را در میان همان ملت خودش کمونیست معرفی کرده زندانش نموده پس از زجرهای بسیار ابتدا وحشیان انگشتانش را خورده و سپس به فجیع ترین وضع به قتلش رساندند تا دیگر لومومباها

(۱)- سازمانی که خیلی از کودتاهای جهان را مخفیانه در برابر دریافت امتیاز و یا مبالغ نقدی رهبری می کند! به کتاب اسرار جاسوسی سازمان «سیا» مراجعه کنید گر

چه پیدا است که همه اسرار نگاشته نشده است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۴

چنین غلطی نکرده و دم از منافع ملت نزنند!

اگر ملتها به موجب دستور اسلام بیدار و ناظر اعمالی که به نام آنها در دنیا صورت می گیرد باشند هوسرانان نمی توانند با پول ملتی - ملت فرانسه - جنگ آبروبری را با مردم مسلمان رشید «الجزائر» ادامه دهند و فجایعی کنند که کندن پوست سر و فرو نمودن میله آهنین گذاخته شده در دهان و حلق مرحوم «محمد مهیدی عربی» کار کوچکش بوده، و کوس رسوائی ملتی را که - بدبختانه نوعاً بی اطلاع از اعمال و کلائی است که به نام او کار می کنند - بر بام عالم بزنند!

ما وقتی گزارشات جهانگردی را درباره مملکتی چنین می شنویم:

«سیزده سال پیش مردی به نام «پرون» به ریاست جمهوری آرژانتین برگزیده شد، وی در ابتدا محبوبیتی میان مردم داشت، اما ناگهان از جا در رفت و دیکتاتور محض از آب درآمد، در پایان دوران ریاست جمهوری قانونی از پارلمان گذراند و خود را به زور برای یک دوره دیگر نیز بر مردم تحمیل کرد. در اثر بودجه هنگفتی که برای ارتش خرج می کرد چنان لطمه ای به بودجه مملکت وارد کرد که کشور را بیش از بیست سال به عقب راند مردم آرژانتین که تاب این همه دیکتاتوری نداشتند علیه وی می شوریدند اما او با ارتقاء درجه ی ارتشیان موفق می شد شورش را بخواباند، لیکن «پرون» مرتکب اشتباه دیگری هم شد و آن مخالفت با «روحانیون» بود، او می خواست کلیساها را تعطیل کند، کشیشان را بیرون اندازد ...

نامه‌ای به «پاپ» نوشته و از او خواست او اجازه دهد مجسمه زنش در شمار زاهدان و معصومان در همه‌ی کلیساها نصب شود تا مردم او را زیارت کنند، پاپ از این نامه دچار وحشت شد، زیرا همه می‌دانستند که

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۵

خانم «پرون» قبلاً رفاصه بوده است و به هر حال با دستور «پاپ» همه کشیشان علیه «پرون» شوریدند و مردم را نیز علیه وی تحریک کردند.. تا بالاخره مردم مسلح به کاخ «پرون» حمله ور شدند و معلوم نیست که او از چه راهی گریخت..» (۱)

می‌فهمیم که این چنین ملتی اساساً بیدار و روشن نبوده و تنها در زیر بار مشکلات و تحمیلات توانفرسا تکانی خوردند و گرنه به چنین روزی نمی‌افتادند.

و هنگامی که در مقابل، گزارشهایش را درباره «جمهوری» «کاستاریکا» می‌شنویم، خوب حدس می‌زنیم که ملت این جمهوری مردمی بسیار بیدار و روشن می‌باشند:

«.. کشور «کاستاریکا» ارتش ندارد و تنها پلیس ملی حافظ امنیت مملکت است، تازه تعداد این پلیسها هم از نمره‌ای که معلمان می‌دهند کمتر است اینجا تنها کشور جهان است که رئیس جمهورش تك و تنها از خانه‌اش بیرون می‌آید و در خیابانها قدم می‌زند و با مردم «خوش و بش» می‌کند بر حسب تصادف روزهای توقف ما در شهر «سان خوزه» مصادف با زمانی شد که سفیر کبیر فرانسه و کشور «بولیویا» می‌خواستند استوارنامه خود را تقدیم رئیس جمهور کنند. ما نیز در این مراسم دعوت داشتیم. اما مراسم را در بیرون عمارت کاخ ریاست جمهوری ترتیب داده بودند تا چیزی از نظر مردم پنهان نماند، خیال نکنند گفتگوهای سیاسی

(۱) - برادران امیدوار، ص ۳۷۵، اکنون - آذر ۱۳۵۱ - چند روز است که «پرون» پس از سالها تبعید از آرژانتین دو مرتبه به کشور خود باز گشته است و معلوم نیست

استعمار به دست او چه نقشه‌ای داده است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۶

محرمانه‌ای در کار است، و به این ترتیب برای احساسات مردم کشور احترام خاصی قائل شده بودند.»
«قصر رئیس جمهور ساختمانی بسیار ساده و معمولی است. بسیاری از ادارات دولتی نیز در این قصر جای دارند، هر کس می‌تواند بدون هیچ گونه تشریفاتی به این قصر وارد شود.. و حتی با شخص رئیس جمهور فوراً ملاقات کند!»

«نیروی هوایی کاستاریکا تنها دارای دو فروند هواپیماست و آن هم خیلی عادی و معمولی! و تنها جنبه تشریفاتی دارند و از آنها برای پیشرفت امور خیریه استفاده می‌برند و بودجه گزاف ارتش را صرف کارهای اصلاحی و عمرانی می‌کنند و به خصوص برای پیشرفت فرهنگ عمومی به کار می‌اندازند، آمار دقیق نشان می‌دهد که در برابر هر فرد پلیس و یا نظامی پنج معلم وجود دارد...» (۱)

رئیس جمهور سابق آمریکا «کندی» در یکی از نطقهایش افسوس می‌خورد که سیاست خارجی امریکا چرا از

حکومت‌هایی پشتیبانی کرده که مورد تنفر ملت‌ها بوده است، می‌گوید:

«به جای پشتیبانی از ملت‌ها، رژیم‌ها را تقویت کرده‌ایم و چه بسا که آینده‌ی خود را سرنوشت دولت‌ها و فرمانروایان نامحبوب و سقوط‌پذیر بستگی داده‌ایم.. جسد قطعه قطعه شده‌ی نوری سعید نخست وزیر پیشین عراق که در «ژوئیه» پارسال - ۱۹۸۵- در بغداد به تیر چراغ برق آویخته بود مظهر بلائی است که بر سر سیاست ما در عراق آمده است.»

شما می‌دانید که اینها هم نتیجه‌ی بی‌خبری ملت‌هاست، اگر بیدار باشند

(۱) - سفرنامه برادران امیدوار، ص ۲۹۷

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۷

نوری سعید پیدا نمی‌شود، خصوصاً اگر این بیداری همراه با آشنائی کامل به فرامین آسمانی اسلام باشد. نامبرده - کندی - در نطق مفصل خود در مجلس سنا - ۲ ژوئیه ۱۹۵۷ - ضمن حمله‌ی به «فرانسه» درباره‌ی وضع «الجزایر» می‌گوید:

«شناسائی هویت ملی معمولاً با جرقه‌ای به ظهور می‌پیوندد که «باران اختناق» نمی‌تواند آن را خاموش سازد به خصوص اگر این احتراق در منطقه‌ای صورت گیرد که همه از میراث و تعالیم اسلام برخوردار می‌شوند.» (۱)
(ضمن این پراتز می‌خواهم بگویم: نمی‌دانم چرا «ز گفته تا به عمل صد هزار فرسنگ است!» ایشان می‌دانند که آوارگان فلسطین از مبانی اسلام برخوردارند، و بنابراین حسابشان تنها مربوط به نان و آب و مسکن نیست. بلکه حاضر نیستند بر خلاف تعالیم قرآن: «خداوند در قانون خود هرگز کفار را بر مؤمنین تسلط نداده است» (۲) زیر بار ستم یهود رفته مملکت خود را به طور غصب به دست «یهود» مفتضح (۳) و در عین حال غاصب، ببینند.
با این وصف ایشان در موارد متعددی از جمله در کنفرانس ملی برادری مسیحیان و کلیمیان در ۲۴ فوریه ۱۹۵۷ طی نطقی مشکل

(۱) - استراتژی صلح، ص ۱۴۵

(۲) - و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا - سوره نساء، آیه ۱۴۱

(۳) - اقتضاح اسرائیل در موارد متعددی است که یکی از آنها مساله صدور فحشا به کشورهای دیگر است که یکی از درآمدهای اسرائیل را تشکیل می‌دهد، ضمن جاسوسی از این طریق

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۸

قضیه‌ی آوارگان فلسطین را در بی‌نایی و بی‌مسکنی قلمداد کرده؛ پیشنهادهای اقتصادی نموده می‌گوید: وضع مستمند و مصیبت‌آمیز آوارگان در اردوگاه‌های موقتی در مرز اسرائیل، سرچشمه اصلی کینه و عداوت ملی، هرج و مرج اقتصادی، و بهره برداری کمونیستها از بیچارگیهای بشری می‌گردد. اردوگاههای آوارگان باید منحل گردد اموال و

ثروت از دست رفته‌ی آوارگان حین فرار باید توسط اسرائیل جبران شود.» (۱)

به هر حال اسلام، ستمگر و ستمکش هر دو را گناهکار دانسته و به ملت‌ها می‌آموزد که زیر بار ستم رفتن «عبودیت» بوده باید از آن احتراز جست، با اینکه بنی اسرائیل یعنی قوم «موسی» علیه السلام هرگز فرعون را پرستش نمی‌کردند، لیکن موسی به فرعون می‌گوید: «... تو بنی اسرائیل را عبد خود کرده‌ای!» علی علیه السلام هم در خطبه «قاصعه» می‌فرماید: «فرعونیان آنها را عبد خود قرار دادند» (۲). باید این مسائل به طور اجتهادی تشریح شود تا مردم وظیفه خود را بفهمند.

ستمگران تنها راهی که برای ادامه روش خود لازم دارند این است که جلوی تعالیم اسلام را بگیرند تا ملت‌ها در بی‌خبری بمانند، و راهش این است که بیان‌کنندگان این تعالیم شخصیت‌هایی چون امام علی علیه السلام و فرزندان‌ش علیهم السلام و جانشینانشان، علماء ربانی را خانه نشین سازند.

(۱) - استراتژی ص ۲۰۶، عجیب این است که حکومت‌های آمریکا تا مصدر کارند از هیچ ظلم و ستم فروگذار نمی‌کنند. و چون ساقط شدند شروع به انتقاد می‌کنند و اگر

دوباره مصدر کار شوند باز همان روش را دارند

(۲) - اتخذتهم الفراعنة عبیداً

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۲۹

زیرا اگر امام علی علیه السلام خانه نشین نشود از مال ملت قصرهای گوناگون در شام و کوفه به دست عثمان و معاویه ساخته نمی‌شود، و اگر موسی بن جعفر علیه السلام در زندان نباشد مجلس شب‌نشینی هارون با خوشی نمی‌گذرد، و اگر امام صادق علیه السلام آزاد باشد شخصی مانند ولید روی کار نمی‌آید که در برابر دو تا شعر و آوازی خوش چنان سرمست شود که هزار دینار طلا به شاعر بدهد و فرمان دهد سوار مرکب سلطنتی شده در کاخ بچرخد و آنگاه دستور دهد شاعر شیرین سخن لخت به تمام معنی! شود و تمام اعضایش را ببوسد و فریاد و اطرباه و اطرباه برآورد: شاعر درباری ولید یعنی «ابن عایشه» در این اشعار شرح می‌دهد که «روز عید قربان بیرون آمدم. به زندهای زیبا و ماه طلعتی برخورد کردم .. من که برای ثواب و درک نماز بیرون آمده بودم بادامانی آلوده به خانه برگشتم.» (۱)

فکر می‌کنم مقدمه ما طولانی شده و شاید شما را خسته کرده باشد سخن کوتاه، از خدای تعالی بیداری و ترقی ملل اسلامی را خواستارم است.

محمد علی گرامی

قم - شعبان ۱۳۸۴ - دی ۱۳۴۳.

(۱) - مروج الذهب مسعودی، ص ۱۴۷:

مثل الكواكب فی مطالعها عند العشاء اطفن بالبدر
فخر جت ابغی الاجر محتسباً فرجعت موفوراً من الوزر

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۰

قانون اساسی اسلام

قانون اساسی اسلام چیزی است که به این نام هنوز تدوین نشده ولی مدارک و منابعی دارد که لازم است هنگام تدوین قانون از آنها استفاده کنیم.

و البته قانون اساسی «غیر مدون» (۱) چیز عجیب و غریبی نیست که دنیا به خود ندیده باشد، بلکه نظم تمام دولتهای جهان تا قرن هیجدهم بر محور قوانین اساسی «غیر مدون» بود، و دولتی بزرگ مانند انگلستان هنوز هم بدون قانون اساسی «مدون» کارهای خود را می گذراند و اگر روزی محتاج به نوشتن قانون اساسی خود شد چاره‌ای ندارد جز اینکه از منابع مختلف قانون «غیر مدون» خود استفاده نماید و ما هم امروز با همین احتیاج مواجه شده‌ایم.

(۱) - منظور از قانون غیر مدون آن است که - بر خلاف قانون مدون - کتابی نوشته نشده که مواد قانونی مملکت را منظمأ ضبط کرده باشد، بلکه آن مواد به طور پراکنده در منابع اصلی خود موجود باشد، چنانکه یک سلسله قوانین دولت انگلستان مطالبی مأخوذ از عرف و عادت است که قضات بدان مراجعه می کنند و به طور قانونی تدوین نشده است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۱

منابع قانون اساسی اسلام

۱- قرآن

نخستین منبع قانون اساسی اسلام، قرآن است که خدای تعالی احکام و قواعد دین خود را در آنجا بیان فرموده و نه تنها انسان را در کارهای فردی و روش شخصی اش راهنمایی می کند بلکه احکامی اساسی و دستوراتی قاطع برای اصلاح و نظم قسمتهای مختلف زندگی اجتماعی دارد، و همچنین تمام مواد اساسنامه‌ای را که مسلمانان برای تشکیل دولت بدان محتاجند و هدفهائی که باید منظور دولت باشد بیان شده است.

۲- گفتارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله

دومین منبع قانون اساسی، اسلام، احادیث نبوی است که برای ما روشن می کند پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه احکام و قوانین قرآن را در بلاد عربی اجرا می فرمود، و چطور طرز فکر اسلام را در قالب عمل ریخت و اجتماع اسلامی را بر اساس این طرز فکر تشکیل داد، و آنگاه این اجتماع را منظم نموده به صورت دولتی کامل در آورد و سپس قسمتهای مختلف آن را تربیت نمود. این امور و مشابه آن را ما جز از راه این احادیث نمی توانیم بدست آوریم. به وسیله‌ی این احادیث می توانیم وجهی حقیقی قرآن را هم بفهمیم زیرا اینها سوابق گرانبھائی از اساسنامه‌ی اسلامی را در اختیار ما می گذارند، تطبیق عملی مبانی قرآن را بر حالات مختلف اجتماع نشان می دهد و بدین وسیله

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۲

۳- رفتار خلفاء راشدین

(۱)

(۱)- منظور از «خلفاء راشدین» در اصطلاح اهل تسنن چهار نفر خلیفه پس از پیغمبرند که دستگاه حکومت اسلامی را به همان بی‌آلایشی و یا شبیه آن نگه داشتند. و این چهار نفر به ترتیب خلافت عبارتند از: ابوبکر، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب علیه السلام. ما شیعه این چهار نفر را یکسان نمی‌دانیم. البته اهل تسنن هم یکسان نمی‌دانند و نوعاً جز ناصیها که دشمن اهل بیت هستند علی علیه السلام را در علم و شجاعت و سایر فضائل نفسانی افضل می‌دانند. لیکن منظوم این جهت است که: ما علی علیه السلام را همانند پیغمبر صلی الله علیه و آله معصوم دانسته و گفتار و کردارش را به تنهایی گر چه با مشورت صحابه نباشد و اتفاقی هم نباشد حجت دانسته متابعت می‌کنیم، اما آن سه نفر را در این جهت همچون سایر مردم می‌دانیم، و اعمال و رفتارشان تا مورد تصدیق همه قرار نگرفته به اصطلاح اجماع نشده است حجت و دلیل نمی‌دانیم البته آن وقت هم عمل آنها حجت نیست بلکه وقتی عملی بسیار شایع بود و صریح قرآن و حدیث هم آن را رد نکرد و معصومین علیهم السلام هم چون علی علیه السلام در آن زمان آن را دیدند و چیزی نگفتند می‌فهمیم آن عمل طبق شرع بوده منافات با دین نداشته است. و اما صرفاً عمل آنها، هر چند با مشورت عده‌ای از صحابه، دلیل و حجت نمی‌شود. و راستی از کسی چون مودودی تعجب می‌کنم که روی چه میزانی برای خلفا امتیاز قائل شده، رفتار آنها را حجت می‌داند؟! اصل امامت الهی را که اساساً معتقد نیست، از نظر علم هم خلفا امتیازی بر دیگران نداشته‌اند، به جز علی علیه السلام که به حق او خلیفه بوده است و من به همین حساب با عنوان راشدین هم نسبت به آنها موافق نیستم. رشد باید از طریق وحی باشد که آنها ارتباط با وحی ندارند، عملاً هم که اشتباهات بسیاری داشته‌اند، به کتاب ارجمند «النص والاجتهاد» رجوع فرمائید. جزوه «لولا فاطمه» و «لولا علی» را نیز ببینید. درباره فتاوی مجتهدین هم آنچه که مورد تصدیق ماست این است که اگر مجتهدین و فقهاء قرنهای سابق شیعه که نزدیک زمان ائمه علیهم السلام بوده‌اند مطلبی را بالاتفاق بیان کردند به طوری که انسان حدس قطعی پیدا کرد که آنها يك دليل محکم و قاطعی بر آن داشته‌اند آن هم حجت بوده و به نام «اجماع» خوانده می‌شود، اما فقهای قرون اخیر اگر اتفاق بر مطلبی کردند چنین نیست زیرا احتمال اینکه دلیلی داشته‌اند که به ما نرسیده خیلی بعید است. و اما اتفاق فقهاء سنی که هیچ دلیلی ندارد زیرا آنها از منبع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اهل بیت آن حضرت کناره گرفتند و به علل مختلفی احتمال اینکه دلیلی در دست داشته‌اند که به ما نرسیده در کار نیست. اینها تمام در صورت اتفاق فقهاء است. لیکن البته اساساً از فتوهای فقهاء گر چه مختلف باشد انسان می‌تواند برای فهم واقع مطلب کمک بگیرد. خلاصه این شد: فتوای فقهاء اگر اتفاقی باشد خود حجتی است و اگر اختلافی باشد تنها کمکی برای فهم واقع است که همیشه درک واقع همراه بحث و مناظره و نگرستن به ادله‌ی طرفین است «من استقبل الآراء عرف مواضع الخطأ». و خلاصه ما به جای عنوان «رفتار خلفاء راشدین» عنوان «گفتار و روش اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» را قرار می‌دهیم

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۳

سومین منبع قانون اساسی اسلام رفتار و اعمالی است که خلفاء راشدین پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دادند ما وقتی به کتابهای حدیث و تاریخ و روش‌شناسی اسلام رجوع می‌کنیم می‌بینیم پر از روایات و سوابقی از کارهای صحابه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله است که برای جریان امور دولت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند و آنها نیز دلیلی بر نظریه‌ی اسلام است.

این مسئله از روز اول مورد قبول همه بوده که اگر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی یکی از احکام و مسائل

دین را طوری فهمیده و عمل نمودند که اصطلاحاً اجماع نامیده می‌شود- و یا هر چه که خلفا راشدین در مسائل مختلف دولتی و قانونی با مشورت صحابه حکم نمودند برای مسلمانان بعدی حجت بوده باید بی کم و زیاد تسلیم آن باشند، و آن از این جهت است که اتفاق صحابه بر عقیده‌ای یا کاری، اساسی جز فهم صحیحی از

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۴

قرآن و روش درستی در عمل به آیات آن ندارد. چنانکه اگر در مطلبی اختلاف داشتند می‌فهمیم در آن مسئله جای اختلاف هست و می‌شود به اقتضای دلیل گفته‌ای را بر گفته‌ی دیگر ترجیح داد. اما اگر بر مطلبی اتفاق کردند معلوم می‌شود جز همان طور فکر، راهی دیگر نبوده تنها باید بدنبال همان روش آنها رفت، زیرا آنها از مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله استفاده برده و از چشمه‌ی زلال دانش و معرفتش آب برداشته‌اند و خیلی بعید به نظر می‌رسد که بر کار خطائی اتفاق نموده و یا مطلبی را غلط فهمیده باشند. (۱)

۴- فتوای مجتهدین

چهارمین منبع قانون اساسی اسلام فتوای مجتهدین است که مجتهدین در حدود درک خود درباره‌ی مسائل گوناگون حکومت داده‌اند. این فتواها اگر چه خود حجت نیستند لیکن در فهم روح حکومت اسلامی و قوانین آن به ما کمک می‌کنند.

اینها منابع چهارگانه‌ی قانون اساسی اسلام است که اگر بخواهیم قانون اساسی اسلام را تدوین کنیم باید مواد آن را از این منابع استخراج کرده بنویسیم، چنانکه مثلاً انگلستان هم اگر امروز بخواهد دست به کار تدوین قانونی اساسی شود چاره‌ای جز دقت در قوانین وضعی و عرفی و روش ملی حکومت‌های خود، و حکم‌های دادرهای محل و استخراج مواد آن قانون از آنها ندارد.

(۱)- توضیح دادیم که روش اصحاب پیامبر به خودی خود دلیل نیست، مگر با توجه به وجود اهلیت در میانشان. در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هم افراد

خوب بوده‌اند و هم افراد فاسد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۵

مشکلات

مدارک چهارگانه‌ی مزبور در کتابها ضبط و همیشه در دسترس بوده است، قرآن محفوظ و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعمال خلفاء و عقاید مجتهدین همه تدوین و ضبط است هیچ يك مفقود نیستند، لیکن در عین حال وقتی می‌خواهیم مواد قانون اساسی خود را از آنها استخراج نموده با ترتیبی منظم به صورت قانونی مدون در آوریم با سختی‌ها و مشکلاتی رو به رو می‌شویم و مایلیم پیش از بیان اصل مطلب حقیقت این مشکلات را شرح دهیم:

۱- پیچیده بودن اصطلاحات

نخستین مشکل از راه لغت پیش می‌آید مردم این زمان اصطلاحاتی را که در قرآن و کتب حدیث و فقه درباره‌ی احکام و مواد قانون اساسی آمده کمتر می‌فهمند و این هم بدین جهت است که نظام سیاسی اسلام مدت بسیاری

است در میان ما تعطیل شده و امروز آن اصطلاحات شنیده نمی شود در قرآن کریم هر روز به کلماتی از قبیل «سلطان»، «ملک»، «حکم»، «امر» و «ولایت» برخورد می کنیم و کمتر به واقعیت صحیح این کلمات می رسیم. و این جا است که ما وقتی مواد قانون اساسی قرآن را بیان می کنیم حتی بسیاری از تحصیلکرده های روز با تعجب و تحیر می پرسند مگر در قرآن آیه ای هم هست که مربوط به حدود حکومت و قانون اساسی باشد؟

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۶

و انصافاً تحیر این گونه افراد تعجب ندارد زیرا در قرآن سوره ای به نام «قانون اساسی» نامگذاری نشده و آیه ای همچون اصطلاحات قرن بیستم نازل نشده است.

۲- ترتیب پیچیده ی کتب فقهی قدیم

مشکل دوم از اینجا است که مسائل قانون اساسی را نمی توان به صورت دسته بندی شده و با ترتیب منظم در کتابهای فقهی بدست آورد.

در این کتابها مسائل مختلف فرعی با مباحث مربوط به دولت و قانون اساسی خلط شده است، زیرا روشن است که طرز فکر جدا کردن کامل دولت از قانون اساسی تنها در این قرنهای اخیر پیدا شده، و خیلی وقت نیست که مردم با کلمه ی «قانون اساسی» به معنای جدید مانوس شده اند.

البته تردیدی نیست که فقهاء اسلام در تمام مسائلی که امروز ما مسائل قانون اساسی می نامیم بحث کرده اند، لیکن بحثهای آنان به طور پراکنده در ابواب گوناگون کتابهای فقهی جا گرفته است. به طوری که اگر ما يك مسئله از این مباحث را در کتاب «قضاء» بیابیم، مسئله دوم را باید در کتاب «امارت»، و سوم را در کتاب «سیره»، و چهارم را در کتاب «نکاح و طلاق»، و پنجم را در کتاب «حدود»، و بالآخره ششم را در کتاب «فیء» پیدا کنیم. و تازه لغات و اصطلاحاتی را هم که به کار برده اند، با اصطلاحات امروز بسیار فرق دارد به طوری که تا شخصی کار کرده و متخصص در فروع قرآن و احکام فقهی نبوده و به ریشه های لغت واقف نباشد نمی تواند حتی يك ماده از مواد قانون اساسی را اگر با قوانین فرعی و داخلی، و یا با قانون احوال شخصیه مخلوط باشد، جدا نموده، بیان کند.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۷

۳- خرابی روش تعلیم

مشکل سوم، روش تعلیم نادرستی است که زمانی طولانی است بر ما حکومت می کند. آنها که علوم دینی را تدریس می کنند- نوعاً- نه از سیاست جدید و مسائل آن اطلاعی دارند و نه از قوانین اساسی عمر خود را در تدریس قرآن و حدیث و کتابهای فقه و تعلیم آن صرف می کنند، لیکن برایشان خیلی دشوار است مسائل سیاسی و قانونی جدید را با لغات و اصطلاحات امروز درك نموده برای مردم، احکام اسلامی آن مسائل را بیان کنند، اینها احتیاج مبرمی به درك صحیح این مسائل با لغات و اصطلاحات روز دارند تا آنگاه به آسانی بتوانند احکام را در آن زمینه یافته مدرك قرانی و یا حدیثی و یا فقهی آن را روشن نمایند.

از طرف دیگر دانشجویان جدید ما که امروز رشته های نظام اجتماعی و سیاسی و قانونی و قضایی ما را به دست

دارند مسائل جدید را به خوبی می‌دانند لیکن از راهنماییهای دینی خود در این مسائل بی‌خبرند، و تمام آنچه را که در این مسائل می‌دانند تنها از راه تعالیم غرب و نمونه‌های علمی آن بوده و از قرآن و آثار دینی بسیار دورند. و روی این زمینه اگر پاک نیتان و صاف دلانی هم بخواهند از نو نظام سیاسی اسلام را زنده کنند شدیداً احتیاج به راهنمایی دارند که آنها را در این مسائل با لغت و اصطلاح خودشان روشن نمایند. و بی شک امروز این مطلب خود، سد محکم و سختی برای تدوین صحیح مباحث قانون اساسی اسلام است.

۴- مجتهدهای ادعایی!

مشکل چهارم که تازه پیدا شده و خیلی خنده آور و بیشتر به

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۸

فکاهیات می‌ماند و در عین حال در زمان ما به عنوان يك فکر جالب خود را جا زده است، اینکه دسته‌ای می‌گویند: «علماء دین چه خصوصیت و خویشاوندی با قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند که باید تفسیر اینها در بست، در اختیار آنها باشد؟ اسلام بین خدا و مردم واسطه‌ای قائل نبوده و به اصطلاح «کهنونیت» را مردود می‌داند و بنابراین باید تمام مسلمانان از این حق بهره‌مند باشند. علماء دین با چه منطقی عقائد خود را از افکار ما بهتر و گفتار خود را از گفتار ما وزین تر می‌دانند؟»

با این جملات کسانی که کمترین بهره‌ای از شناسایی قرآن و حدیث نداشته و اطلاعی از احکام دین ندارند و حتی يك روز عمر خود را صرف در تعالیم ارجمند دین و راه درك آن نکرده‌اند دهن کجی نموده و با مطالب دین عناد می‌ورزند. اینها به جای اینکه پی به قصور خود در شناسائی تعالیم قرآن برده و کوشش نموده جبران نقص خود کنند با اصرار تمام لزوم این شناسائی را انکار نموده و می‌خواهند کسی به آنها حرف نزند تا به دلخواه خود تاویلات سست خود را پای دین گذارده و جهه‌ی حقیقی و زیبای دین را زشت جلوه دهند.

و به حقیقت سوگند، اگر در برابر این نادانیهای خنده‌آور سکوت نماییم کم کم دامنه‌ی جهالت بالا رفته به حد نهضتی می‌رسد! ممکن است فردا هم کسی که الف و بائی هم از قانون اسلام نمی‌داند برخاسته بگوید:

«در اسلام قضاوت نیست» و هر کس می‌تواند عقیده‌ی خود را در قانون قضاوت دنبال کند! پس فردا هم دیگری برخاسته بگوید: «در اسلام علم هندسه نیست» و هر کس گر چه کمترین آشنائی با مبانی هندسه نداشته باشد می‌تواند در آن باره اظهار نظر کند. و آنگاه شخص سومی هم پیدا

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۳۹

شده اعلام کند که در شغل طبابت هیچ مهارت و وارد بودن لازم نیست و بدون اینکه با پزشکی کوچکترین ارتباطی هم داشته باشد شروع به معالجه و مداوای بیماران نماید!

کاش می‌دانستیم این گونه افراد را چه شده که این چنین در نادانی فرو رفته و فریب خواهشهای نفسانی خود را خورده به فریب دادن ملت پرداخته، و گمان می‌کنند ملت واقعاً افکار سست و گفتار بی اساس آنان را قبول دارد! آری در اسلام «کهنونیت» و واسطه‌ی بین خدا و مردم نیست، لیکن آیا اینها معنای این جمله را می‌فهمند؟ معنایش

این است که اسلام مانند دین یهود نیست که علم دین و قیام به خدمت‌های دینی در انحصار قبیله و طائفه‌ی خاصی قرار گیرد و دین و دنیا میان سلاطین و «رهبانها» تقسیم گشته دین به اینها و دنیا به آنها اختصاص یافته دیگران محروم شوند! در اسلام علم دین در انحصار نژادی خاص و طائفه‌ای معین قرار ندارد که از یکدیگر به ارث برده، دیگران را ممنوع نموده تنها خود از دین سخن گفته و در تعالیم دین نظریه بدهند. همان طوری که هر کس وقتی «حقوق» خواند می‌تواند قاضی باشد و اگر «هندسه» یا «پزشکی» یاد گرفت می‌تواند مهندس و دکتر باشد همانطور در اسلام هر مسلمانی (هر که باشد) وقتی درس قرآن و حدیث فرا گرفته اوقات خود را صرف در آنها نمود می‌تواند در مسائل دین اظهار نظر کند. اگر جمله‌ی «در اسلام کهنونیت نیست» معنایی داشته باشد، این است، نه اینکه اسلام همانند بازیچه‌ی دست اطفال هر کسی در آن دست برد، و مانند مجتهدینی که عمر خود را در آن صرف کرده‌اند، گر چه کمترین کوششی در فهم قرآن و حدیث

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۰

نموده باشد حق اظهار نظر داشته باشد! وقتی در کارهای اجتماعی و دنیوی معقول نیست و پذیرفته نمی‌شود شخص نادان محض، مورد مراجعات واقع شود چگونه ما این ادعا را از این گونه افراد درباره‌ی دین بپذیریم و به آنها حق بدهیم که بدون آشنایی به اصول و مبانی دین در آن بحث نموده اظهار نظر کنند. این است چهارمین مشکلی که به تازگی در راه تدوین قانون اساسی اسلام پیدا شده و از سه مشکل اول قوی‌تر و حلش سخت‌تر است. سه مشکل اول را می‌توان جدیت نموده از بین برد، چنان که به فضل الهی تا به حال مقدار زیادی از آن حل شده است، لیکن علاج این مشکل تازه چه بسا بر اشخاص دقیق و حسابگر هم دشوار است خصوصاً اگر از طرف کسانی باشد که زمام امور را به دست گرفته‌اند.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۱

مسائل اصولی قانون اساسی

اکنون می‌خواهیم برخی مسائل اصولی و مهم قانون اساسی را برایتان گفته سپس به طور مختصر مدارک اصلی آنها را در اسلام شرح دهیم تا معلوم شود اسلام در مواد قانون اساسی نیز ما را رهبری کرده است، آن هم نه به صورت یک خطابه و یا صرف یک توصیه، بلکه همچون احکام قاطعی که یک شخص مسلمان تا زمانی که می‌خواهد در دایره‌ی اسلام باشد باید بپذیرد. فعلاً به ملاحظه‌ی وقت تنها ۹ مسئله از مسائل اصولی قانون اساسی را بیان می‌کنیم:

- ۱- حکومت براننده‌ی کیست؟ پادشاهی از پادشاهان؟ یا طبقه‌ای خاص از مردم؟ یا ملت به تمامی؟ یا خدای تعالی؟
- ۲- حدود و وظائف دولت چیست؟ و تا چه اندازه مردم از او باید شنوائی داشته باشند و چه وقت اطاعتش لازم نیست؟
- ۳- حدود کار قسمت‌های مختلف قوای دولت از مجریه و مقننه و قضائیه چیست؟ وظایفش کدام و ارتباط هر یک با دیگری چگونه است؟

۴- غرض از تشکیل دولت چیست؟ هدفش کدام و سیاستش بر چه پایه‌ای استوار است؟

۵- برای جریان و پیشبرد نظام دولت، تشکیلات حکومتی چگونه باید باشد؟

۶- اوصاف و مشخصاتی که متصدیان حکومت باید دارا باشند چیست؟

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۲

۷- / در قانون اساسی تبعیت دولت بر چه پایه‌ای استوار است؟

۸- حقوق اساسی مردم بر دولت کدام است؟

۹- حقوق دولت بر مردم چیست؟

اینها مسائل اصولی تمام قوانین اساسی‌ها در جهان است، اکنون ببینیم اسلام در این باره چه نظری دارد؟

۱- حکومت برانده‌ی کیست؟

پیش از هر چیز باید در این باره بحث کنیم که قانون اسای به چه کسی منصب حاکمیت را می‌دهد؟

این مسئله‌ای است که قرآن به طور روشن و قاطعی جوابش را بیان کرده است: حاکمیت به هر معنی که تصور شود مخصوص پروردگار است، حاکم حقیقی و واقعی اوست، و اصولاً حکومت جز برای او شایسته نیست، لیکن درك کامل این جمله موقوف بر فهم جامع و صحیح کلمه‌ی «حاکمیت» است.

حاکمیت

این کلمه در اصطلاح علم سیاست؛ به تسلط مطلق و بالاترین مرتبه‌ی قدرت گفته می‌شود و بنابراین معنای حاکمیت شخص یا گروه و هیئتی این است که حکم و فرمان آن به منزله‌ی «قانون» بوده صلاحیت تامه و تسلط همه جانبه و غیر محدود دارد، فرمانش در افراد ملت نفوذ کاملی داشته، چاره‌ای جز فرمانبرداری بامیل و یابی میل ندارند، و چیزی جز خواست خودش قدرت محدودیت حکومت را ندارد.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۳

افراد در برابر او هیچ گونه حقی نداشته، اگر چیزی بگیرند جز بخشش و موهبت او نیست، هر حقی را که او سلب کند خود به خود از بین می‌رود. زیرا پیدایش حقوق از راه قانون است وقتی خود قانونگذار آن را سلب نمود، حقی باقی نمی‌ماند تا مطالبه شود. قانون به اراده‌ی او می‌گردد و اطاعتش بر همه لازم، اما خود او را هیچ قانونی نمی‌تواند محدود نماید و بنابراین او قادر مطلق و فعال ما یشایی خواهد بود که در رفتارش از خوب و بد، درست و خطا مورد پرسش واقع نمی‌شود. خوب آنچه او کند و درست آنچه او انجام دهد. احدی نمی‌تواند بر او خرده‌ای بگیرد، و واقعاً هر چه باشد افراد دولتش همه باید اقرار به پاکی و درستی‌اش کنند.

این يك تصوير کاملی از حاکمیت قانونی است که شخص قانون شناس آن را نشان می‌دهد و ذره‌ای کمتر از این نخواهد بود. لیکن این حاکمیت قانونی تا وقتی که به يك حاکمیت واقعی - و یا سیاسی به اصطلاح علم سیاست - که بتواند آن را به منصب حقیقی‌اش بنشانند متکی نباشد جز يك تئوری و فرضیه نخواهد بود.

این حاکمیت را در واقع چه کسی دارد؟

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
اولین پرسش این بحث این است که: آیا امروز واقعاً در دنیای انسان چنین حاکمیتی یافت می‌شود؟ اگر هست کجاست؟ و بر قامت کیست؟

اساساً در هیچ یک از سیستمهای سلطنتی، شما پادشاهی این چنین دیده‌اید؟ و یا پیشترها بوده و یا امکان دارد بعدها پیدا شود؟

به حقیقت سوگند، شما هر چه در این باره کوشش نموده و حتی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۴

بزرگترین سلاطین جهان را بخواهید شاهد بیاورید، در وقت تحلیل و تجزیه‌ی سلطنتش خواهید یافت تمام صلاحیت‌ها و امکاناتی که مورد بهره‌برداری اوست تحت تأثیر عواملی بیرون از قدرتش بوده مقید به حدودی است. ملاحظه کنید دانشمندان «علم سیاست» وقتی تصویر فوق را درباره‌ی حاکمیت، برابر دیدگان خود قرار می‌دهند و آنگاه برای یافتن حتی یک مورد صحیح آن در دنیای انسان به تکاپو می‌افتند، خسته شده و سرگردان بر می‌گردند، و می‌فهمند که این تصویر اسمی بی مسمی و یا رویایی بی واقعیت است. و این همان است که قرآن کریم در آیات مکرر تذکر داده و برای ملت‌ها روشن نموده است که خدای تعالی تنها کسی است که این حاکمیت را دارد، اوست که تسلطی همه جانبه و والا دارد.

«فعال لما یرید» - هر چه بخواهد می‌کند، «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون» - تنها او از کرده‌هایش پرسش نمی‌شود، «بیده ملکوت کل شیء» - قدرتها به دست اوست، تنها اوست که هیچ نیرویی تسلط همه جانبه‌اش را محدود نمی‌سازد «و هو یجیر و لا یجار علیه»، تنها اوست که از هر عیبی منزّه است «الملك القدوس السلام».

چه کسی مستحق حاکمیت است؟

پرسش دوم این که صرف نظر از واقع مطلب اگر کس دیگری را منصب حاکمیت بدهیم و همه به زیر فرمانش در آئیم، آیا واقعاً او استحقاق چنین مقامی را دارد که همه مطیعش شده و به هیچ وجه در کارهایش چون و چرا نکنند؟ اگر از چنین کسی بپرسیم روی چه اساسی به این حق رسیده و با چه

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۵

مدرکی این چنین حکومتی را بر افراد دارد؟

بالاترین جوابی که بتواند به ما بدهد این است که: خود افراد راضی شده‌اند که من بر آنها حاکمیت داشته باشم. لیکن باید گفت اگر کسی با رضایت، خود را به دیگری فروخت، آیا خریدار به حقوق ملکیت قانونی می‌رسد؟ و اگر آن رضایت موجب این ملکیت قانونی نمی‌شود چگونه رضایت ملتی - که از روی جهالت و بی خبری بوده - مجوز این حاکمیت خواهد بود؟

قرآن این مشکل را حل کرده گوشزد می‌کند که احدی جز خداوند فرمانش نفوذ ندارد و این حق تنها از آن اوست زیرا که تنها او خالق افراد است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» و هر کسی که ایمان به خدا داشته باشد و خالقیت او را قبول نماید نمی‌تواند امر و فرمانش را انکار کند.

«حاکمیت» را به چه کسی بسپاریم؟

از استحقاق این منصب گذشتیم لیکن اگر این مقام را به دست انسانی بدهیم آیا می توانیم سعادت بشریت را تضمین کنیم؟

انصافاً انسان نمی تواند چنین شایستگی را داشته باشد که حکومت غیر محدودی بر افراد پیدا کند و همه مطیع همه جانبه اش بوده در برابر او حقی نداشته باشند، بشر قدرت تحمل این بار سنگین را ندارد، هر انسانی که چنین قدرتی را در دست بگیرد منبع ظلم و ستم و مایه ی فساد خواهد بود و ناچار فساد و ستم به داخل اجتماع هم سرایت نموده نتایج آن به اجتماعات مجاور هم خواهد رسید

بشریت هر گاه به طرف چنین حاکمیتی رفته است جز گرایش به ظلم و

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۶

فساد نصیبی نداشته است، چون وقتی منصب حاکمیت را به دست کسی که واقعاً واجد آن نبوده و استحقاق آن را هم ندارد بسپارند او هرگز چنین روح محکم و مقتدری ندارد که بتواند قدرتهای این حاکمیت را به طور صحیح به کار برد و این همان است که خداوند در قرآن مجید اکیداً تذکر داده است: «آنها که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند آنها همان ستمگرانند». (۱)

خدا، حاکم قانونی!

روی همین جهات اسلام در مسئله ی حاکمیت قانونی، به طور قاطع سخن گفته آن را از آن پروردگار می داند. خداوندی که بر پا بودن جهان و جریان اطراف آن تنها روی حاکمیت واقعی او بوده و حاکمیت بر همه را بدون شریک و رقیب دارد. قرآن این مطلب را با بیانی رسا و کم نظیر در آیات مکرری تذکر داده است: «فرمانی نیست مگر برای خدا، امر فرمود که جز او را نپرستید این است دین محکم» (۲) جای دیگر می فرماید: «پیروی کنید آنچه را که از خدایتان به شما فرو فرستاده شده و از اولیاء غیر او پیروی نکنید». (۳) در آیه ی دیگر، قرآن انحراف از حاکمیت خداوند را به کفر تعبیر می فرماید: «آنها که به آنچه خدا فرستاده

(۱) - و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون. مائده: ۴۵

(۲) - ان الحكم الا لله امر ان لا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم. سوره ی یوسف، ۴

(۳) - اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء. اعراف: ۳

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۷

حکم نمی کنند آنها همان کافرانند» (۱) بخوبی از این آیه استفاده می شود که اسلام و ایمان همان زیر بار حاکمیت قانونی خداوند رفتن و اقرار به آن است و انکار این معنی کفر صریح می باشد.

منصب پیامبران علیهم السلام

انبیاء و پیامبرانند که این حاکمیت قانونی را برای خداوند ترسیم نموده و وسیله ی اطلاع بشر از قوانین موضوعه

پروردگار می‌باشند لذا اسلام فرزندان خود را دستور می‌دهد که به نحو کاملی از پیامبران اطاعت کنند، و هر پیغمبری را که خداوند برای ملتی فرستاد اعلام داشت که: «از خدا پروا کنید و مرا اطاعت نمایید». (۲) و قرآن این مطلب را یکی از اصول قاطع خود قرار داده است: «ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم جز برای اینکه به اذن پروردگار اطاعت شود». (۳) و می‌فرماید: «و هر کس پیامبر را پیروی کند، خدا را اطاعت کرده است». (۴) و حتی قرآن کسی را که پیامبر را آخرین مرجع رسیدگی مسائل اختلافی مردم نداند مسلمان نمی‌شمارد: «نه به خدایت سوگند اینها ایمان ندارند تا اینکه تو را در موارد اختلاف بین خود حکمیت داده و آنگاه از حکم تو، در روان خود ناراحتی ندیده و به خوبی تسلیم باشند». (۵)

(۱) - و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون. مائده، ۴۳

(۲) - اتقوا الله و اطیعوا

(۳) - و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله. نساء: ۶۴

(۴) - و من یطع الرسول فقد اطاع الله. نساء: ۸۰

(۵) - فلاور ربك لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیماً. نساء: ۶۸

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۸

و فرمود: «هیچ مرد و زن مؤمنی را نمی‌رسد که وقتی خدا و پیامبر او حکمی نمودند، برایشان در کار خود اختیاری باشد و کسی که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند به سختی گمراه شده است». (۱) بعد از این آیات دیگر جای شکی نیست که حاکمیت قانونی و همه جانبه در اسلام تنها به خدا و پیامبرش اختصاص دارد.

حاکمیت سیاسی مخصوص خداست

از مطالب گذشته حکم قاطع اسلام درباره‌ی یکی از مسائل مهم قانون اساسی روشن شد اینجا سؤال می‌شود: اگر بگوییم حاکمیت واقعی قانونی مخصوص خداست حاکمیت سیاسی برانده‌ی کیست؟ جواب این است که: برای خداست، و امکان ندارد جز این جوابی داشته باشد. زیرا هر قدرتی که با نیروی سیاسی به اجراء مقتضیات حاکمیت الهی که حاکمیت واقعی تنها همان است قیام کند، نمی‌توان لغت سیاست و قانون، آن را صاحب حاکمیت دانست، جهتش هم روشن است: نیرویی که حاکمیت قانونی را ندارد و فرمان بالاتری صلاحیتهای او را محدود نموده است نمی‌تواند حامل حاکمیت باشد. بنابراین حکومتهایی را که حاکمیت قانونی خداوند را اجرا می‌کنند چه باید نامید؟ و کدام است آن لغت صحیحی که مقام حقیقی این حکومت را روشن کند؟ قرآن از این حکومتها به کلمه‌ی «خلافت» تعبیر نموده است یعنی این

(۱) - و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ذللاً مبیناً. احزاب، ۳۶

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۴۹

حکومتها از خودشان قدرت ندارند بلکه نیابتی از حکومت واقعی در حد اعلی که حکومت خداست، دارند.

خلافت جمهوری

مبادا از کلمه‌ی «نیابت» در اثر سوء تفکر به مناصب به اصطلاح «ظلّ الهی» و یا «وساطت بین مردم و خدا» و یا «حقوق پادشاهان الهی» منتقل شوید و گمان کنید اسلام به این عناوین عده‌ای را مسلط بر مردم ساخته است. قرآن حکم می‌کند که این مقام منصب نیابت و خلافت - تنها مربوط به یک فرد و یا طبقه و یا خانواده‌ای خاص نیست بلکه این حقی برای تمام کسانی است که حاکمیت خداوند را قبول داشته برتری قانون الهی را که به وسیله انبیاء و پیامبران رسیده است پذیرفته‌اند «خداوند وعده کرده است که کسانی را از شما که ایمان آورده و شایسته کار کرده‌اند را در زمین به خلافت رساند». (۱)

این معنی، خلافت اسلامی را به اصطلاح غربیها به عکس دستگاه امپراطوری، و «وساطت» و «مشروطه» یک حکومت «جمهوری» می‌سازد. (۲)

(۱) - و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض. نور، آیه ۵۵

(۲) - در آیه‌ای که مؤلف ذکر نموده ماده «خلافت» برای همه‌ی مؤمنین نیکوکار به کار برده شده است، لیکن با کمی دقت معلوم است که منظور از این خلافت، مقام نیابت حکومتی که یک منصب قرار دادی است نمی‌باشد و اساساً منظور از خلافت در آیه‌ی خلافت و جانشینی خدا نیست، بلکه منظور جانشین شدن مردم شایسته نسبت به مردم ناشایست است که در آیات مکرری از قرآن مجید بیان شده است که ملت‌های فاسد از بین می‌روند و مملکت و هستی‌شان به دست دیگران می‌افتد و اینان جانشین آنها می‌شوند، بنابراین معنای آیه این است که: خداوند مؤمنین نیکوکار را در روی زمین جانشین دیگران می‌کند و قدرت را به دست آنها می‌دهد و در حقیقت اینها وارث آنها می‌شوند چنانکه در آیه‌ی دیگری خداوند وارث زمین ذکر شده است.

باید بدانیم که انبیاء تنها بیان‌کننده‌ی قانون الهی نیستند بلکه حکومت بر مردم و در نتیجه تربیت عملی آنها را هم در اختیار دارند و در حقیقت پیامبران خلیفه خداوند بوده و بر مردم حکومت دارند نه اینکه همه مردم خلیفه باشند، و پیغمبر اسلام هم این منصب را طی تصریحات مکرری به علی علیه السلام عطا فرمود و طبق دستور الهی به یازده فرزند علی علیه السلام منتقل شد. در زمان غیبت که امام دوازدهم علیه السلام غایب است به موجب روایات متعدد حل اختلافات و نظارت در امور ملت اسلام به علمای واجد شرایط معینی واگذار شده است لیکن همان طور که در مقدمه‌ی کتاب تذکر داده شد با نظارت آنها طبق موادی که در متن کتاب ذکر می‌شود حکومتها تشکیل می‌شوند.

بنابر آنچه گذشت حکومت اسلامی به دست انبیاء و سپس ائمه بوده و در زمان غیبت امام علیه السلام هم طبق دستور ائمه به مجتهدین می‌رسد. از میان مجتهدین کسی که برای مدیریت اصلح باشد با رأی اهل حل و عقد (خبرگان) برای خلافت انتخاب می‌شود و روش عقلایی در انتخاب غیر معصوم آن است که انتخاب مزبور مدّت معینی داشته باشد که ثبات قدرت در غیر معصوم استبداد می‌آورد و این می‌شود خلافت جمهوری و چون باید طبق مبانی اسلامی اداره شود، می‌شود جمهوری اسلامی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۰

با این فرق که نظامی را که غربیها امروز «جمهوری» می‌نامند مقام «حاکمیت» را به هیئتی معین و یا تمام ملت می‌دهد. ولی در نظام

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۱

جمهوری ما که «خلافت» نامیده می‌شود ملت تنها يك نیابتی از حکومت واقعی دارند نه خود حاکمیت را همان طور که در جمهوری امروز تشکیل حکومت برای تدبیر شؤون ایالات بوده ولدی الاقتضاء با آراء عمومی تغییر پیدا می‌کند، در جمهوری ما نیز سقوط و یا روی کار آمدن حکومت بستگی به آراء عمومی دارد لیکن تفاوت اینجا است که جمهوری آنان آزاد و مطلق العنان است ولی جمهوری ما مقید به حدود قانون الهی است.

۲- حدود وظایف دولت

این ماده خود به خود با شرحی که درباره کلمه‌ی خلافت دادیم روشن می‌شود: وقتی بنا شد دولت نیابت و خلافتی از طرف خداوند باشد و تسلیم حاکمیت قانونی و واقعی او گردد ناچار صلاحیتهای او محدود به حدود الهی بوده و جز در چهار چوب این حدود نمی‌تواند فعالیتی انجام دهد و نباید از این حد خارج شود. علاوه بر وضوح این مطلب از ماده و حاکمیت واقعی خداوند، قرآن هم به طور روشن بیان فرموده است.

ملاحظه فرمایید در آیات زیادی وقتی دستوری از امر و یا نهی می‌دهد دنبالش می‌فرماید: «انها حدود خداست پس نزدیکش نشوید» (۱) و دستی در آن نبرید و در این باره يك قاعده کلی هم دست می‌دهد: «ای مؤمنین، خدا را اطاعت کرده و از پیامبر صلی الله علیه و آله و دارندگان امور خود پیروی کنید و اگر در چیزی نزاعتان شد، اگر به خدا و روز قیامت اعتقاد دارید آن

(۱) - تلك حدود الله فلا تقربوها

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۲

را به خدا و پیامبر برگردانید». (۱)

به موجب این آیه اطاعت دولت مشروط به این است که دولت، خود از خدا و رسول پیروی کند و از خود استقلالی نداشته باشد، و به اصطلاح علماء اصول «به مفهوم» دلالت دارد که اگر دولت از پیروی خدا و رسول جدا شد بر مردم حق اطاعت ندارد، در این باره است فرموده‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله: «کسی که مخالفت خدا کند حق اطاعت - بر دیگران - ندارد». (۲) و فرمود: «در کاری که نافرمانی خداست مخلوق را اطاعتی نیست!» (۳) قانون دیگری را که آیه‌ی مزبور مقرر می‌دارد این است که: هر اختلافی که در اجتماع اسلامی میان دو دسته و یا افراد و یا ملت و دولت، و یا افراد جزء دولت و هیئت دولت پیدا شود برای حل آن باید به همان قانون اساسی که از خدا و رسول گرفته‌ایم برگردد. و البته به مقتضای فهم و طبع نوعی این قانون باید دولت، همیشه هیئتی داشته باشد که بتواند کتاب خدا و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را شرح دهد. (۴)

حدود کار قسمتهای مختلف دولت و ارتباط آنها

و از همین جا مسئله سوم یعنی حدود کار قسمتهای مختلف دولت روشن می‌شود.

(۱) - یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر. نساء، ۵۹

(۲) - لا طاعة لمن عصى الله

(۳) - لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق

(۴) - شورای نگهبان دین و قانون اساسی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۳

حدود مجلس شورا (قانونگذاری)

همه می‌دانند که مجلس قانونگذاری امروز همان است که قدیم به نام «اهل حل و عقد» نامیده می‌شده است و این هم روشن است که دولتی که بر پایه‌ی عقیده‌ی حاکمیت قانونی خدا و پیامبر بنا شده، مجلس شورای آن به هیچ وجه هر چند اتفاق آراء باشد نمی‌تواند قانونی بر خلاف کتاب خدا و گفتار پیامبر وضع کند. قبلاً برایتان فرموده‌ی خدای عزیز را تذکر دادم: «هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که وقتی خدا و رسول حکمی کنند، برای خود اختیاری در کارشان داشته باشند» و نیز: «آنها که بدانچه خدا فرستاده حکم نکنند آنها همان کافرانند» اینها به طور قاطعی می‌رسانند که: «هر قانونی که معارض احکام خدا و پیامبرش باشد از حدود قدرت مجلس شورا خارج بوده و با قانون اساسی متناقض است.

پرسش: پس وظیفه‌ی مجلس شوری در دولت اسلامی چیست؟

پاسخ: مجلس شورا دولت اسلام متعهد و وظایفی است:

- ۱- مجلس شورا گر چه نمی‌تواند در احکام روشن خدا و رسول کمترین تغییری دهد لیکن وظیفه‌ی مجلس است که برای اجراء این احکام مواد و لایحه‌هایی وضع نماید.
- ۲- موضوعاتی که احکام خدا و پیامبر درباره‌ی آن قاطع نبوده و قابل تأویل است باید به مجلس شورا برده شود. تا تأویلی که با روح قانون سازگارتر است تشخیص داده شود و برای این هدف حتماً باید مجلس شورا همیشه مردانی از علماء که صلاحیت تأویل و فهم و تطبیق احکام را دارند داشته باشد و گرنه از لایحه‌های خطاکارانه‌ی آنها بیم آن می‌رود که واقعیت احکام شرع ضایع شود. و البته این مطلب مربوط به کاردانی و

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۴

- زیرکی و حسن عمل انتخاب کنندگان و کلاء مجلس است، ملت باید بیدار باشد که چه کسی را انتخاب می‌کند. «۱»
- ۳- موضوعاتی که درباره‌ی آنها به خصوص، احکامی از شرع نرسیده مجلس می‌تواند یکی از قواعد عامه‌ی فقه را بپذیرد و یا با در نظر داشتن قواعد کلی دینی قانون مخصوص جدیدی وضع نماید.
 - ۴- و بالاخره موضوعاتی که حتی قاعده‌ی عمومی هم در فقه ندارد و در واقع معنایش این می‌شود که خداوند به ما حق قانونگذاری آن را داده است مجلس خود می‌تواند قانونی که با مصالح ملت سازگارتر است وضع کند. البته به شرط اینکه با حکم خاص و یا قاعده‌ی کلی شرعی تعارض نداشته باشد. قاعده‌ی عمومی این مطلب این است که: آنچه که منعی درباره‌اش نشده، جائز و مباح است. «۲»

(۱) - در آخر این کتاب بحث مفصلی در این باره آمده است

(۳) - دانشمندان سنی نظر به اینکه در مسائل فقهی مدرکی جز قرآن و فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع فقهاء و بعضاً قدری اعمال خلفاء راشدین ندارند به ناچار برایشان موارد زیادی پیش می‌آید که هیچگونه دلیلی در دست ندارند زیرا در قرآن خیلی کم تفصیلات احکام داده شده است، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بیشتر عمرش در راه مبارزات اصولی گذشت، اجماع و اتفاق تمام فقها هم که در کمتر مسئله‌ای اتفاق می‌افتد، و رفتار خلفاء هم بر فرض تناقض نداشتن با هم، باز خیلی حل مشکل نمی‌کند، اینها برای فقهی که نمازش - علی المعروف - / ۶۰۰۰ مسئله، و احکام اجتماعی‌اش سر به ده‌ها هزار می‌زند کفایت نمی‌کند، به ناچار مجبورند به استحسانهای عقلی و عادی و به موارد مشابه و به قول سیوطی اشباه و نظایر رجوع کنند. لیکن فقه شیعه علاوه بر قرآن و گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع فقها یک سلسله روایاتی از فرزندان علی علیه السلام، اهل بیت پیغمبر، یعنی ائمه علیهم السلام دارند که مشتمل بر اکثر احکام فقهی می‌باشد، در فقه شیعه موردی پیدا نمی‌شود که حکمی خصوصی و یا قاعده‌ای عمومی درباره‌ی آن در دست نباشد.

و بنابراین مورد چهارمی که مؤلف ذکر می‌کند بی مورد می‌شود. در مورد سوم هم باید گفت: با وجود قواعد عامه، وجهی برای وضع قانون جدید نیست. به هر حال باید گفت همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرموده قرآن و اهل بیت از هم هرگز جدا نمی‌شوند و امکان ندارد ما قرآن را برای خود کافی فرض کنیم. باید درباره‌ی «مرجعیت علمی» اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کتابها و مقالات نوشته شود، نشریه‌ها منتشر شود تا عظمت شیعه و برتریش بر تمام حقوقهای جهان ثابت شده مردم بی غرض جهان را برای رجوع به این مجموعه‌ی بزرگ «حقوقی» که در اثر ضربات ستمگران و استثمارگران هنوز نتوانسته خود را درست نشان دهد دعوت نموده و از این راه خدمتی بس بزرگ به عالم بشریت بنماییم - انه ولی التوفیق

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۵

اینها چهار مورد است که ما از گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و رویه‌ی خلفاء و آراء مجتهدین می‌دانیم و اگر بخواهید شما را به مدارک هر یک راهنمایی می‌نمایم لیکن معتقدم کسی که مبانی اساسی دولت اسلامی را درک کرده باشد عقل و درایتش خود شهادت می‌دهد که: مجلس شورای دولت اسلامی نمی‌تواند جز این، حدودی داشته باشد.

حدود کار قوه مجریه

پیدا است که مهمترین وظیفه‌ی قوه‌ی اجراییه در دولت اسلامی همان اجراء احکام الهی و فراهم ساختن مقتضیات مناسبی در هر منطقه و اجتماع برای اجراء این احکام است، هیئت اجراییه‌ی دولت اسلام همان

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۶

است که در قرآن به نام «اولی الامر» - والیان امور - و در حدیث به نام «الامراء» - فرماندهان - خوانده شده است و در قرآن مجید دستورهای مکرر و اکیدی درباره‌ی اطاعت آنها وارد شده است. لیکن این دستورها یگانه شرطی که دارند این است که این والیان باید تابع احکام خدا و رسول بوده، از آنها نباشند که شانه از زیر بار قیود احکام الهی خالی نموده به راه معصیت و بدعت در دین منحرف شوند. فرموده‌ی خداوند در این باره است که: «اطاعت مکن کسی را که ما دلش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوس خود پیروی نموده و کارش به افراط است» (۱)

و نیز فرموده: «اطاعت نکنید فرمان اسراف کنندگان را که در زمین افساد می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند» (۲) پیغمبر

صلی الله علیه و آله نیز با بیانی روشن در روایات مکرری این شرط را تذکر داده است که اکنون مختصری از آن روایات را برایتان ذکر می‌کنم: «اگر برده‌ی بینی بریده‌ای امیر شما شد و شما را با کتاب خدا جلو برد او را شنوائی داشته و اطاعتش کنید» (۳) و فرمود: «مسلمان در هر چیز - چه مطابق دلخواهش باشد یا نه - باید اطاعت کند مادامی که امر به معصیت نشود و اگر به معصیت فرمان داده شد نه

(۱) - و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً کهف، آیه‌ی ۲۸

(۲) - و لا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون. شعراء، آیه‌ی ۱۵۱

(۳) - ان امر علیکم عبد مجدع یقود کم بکتاب الله فاسمعوا و اطیعوا

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۷

گوش‌دانی هست و نه اطاعتی». (۱) و فرمود: «در معصیت، اطاعت نمی‌شود، اطاعت در کار خوب است» (۲) و فرمود: «کسی که در این امر ما چیزی که از آن نیست احداث کند - (بدعت گذارد) مردود است» (۳) و فرمود: کسی که بدعت‌گذاری را احترام نماید همانا بر خراب کردن عمارت اسلام کمک کرده است». (۴) اینها و مانند اینها کمترین شک و تردیدی درباره‌ی حدودی که اسلام برای حکومت قرار داده باقی نمی‌گذارند.

حدود و وظایف قوه‌ی قضائیه

دایره‌ی فعالیت قوه‌ی قضائیه را خود اصل حاکمیت قانونی خداوند معین می‌سازد؟ اسلام از همان اول، دولت خود را روی قواعد و مبانی مخصوص به خود بنا نهاد و انبیاء و پیامبران الهی هم همان قضات اولیه‌ی آن بودند، وظیفه‌ی مهمی که مورد توجه آنها بود این بود که به شریعت و قوانینی که خداوند فرستاده است حکم کنند و قضاوت نمایند.

(۱) - السمع و الطاعة علی المرء المسلم فیما احب و کره، ما لم یؤمر بمعصیه فاذا امر بمصیة فلا سمع و لا طاعة»

(۲) - لا طاعة فی معصیة انما الطاعة فی المعروف

(۳) - من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهورد - همه محدثین نقل کرده‌اند

(۴) - من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام - بیهقی در شعب الایمان

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۸

آنها که رتبه‌ی قضاوت دولت اسلامی را فرا گرفته و به آن وظیفه‌ی مهم قیام نموده‌اند هیچ راهی جز این ندارند که اساس قضاوت‌های خود را همان قانونی قرار دهند که از طرف خداوند آمده است. خدای تعالی در سوره‌ی مائده در این باره به چنین تفصیل بیانی دارد:

«همانا فرو فرستادیم ما تورات را، در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که اسلام آورده‌اند برای یهودیان به آن حکم می‌کنند و (نیز) الهیون و دانشمندان .. و به دنبال آنها عیسی بن مریم آوردیم .. باید انجیلیان به آنچه که خداوند در آن

فرو فرستاده است حکم نمایند و آنها که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند آنها همان فاسقانند» و پس از آنکه تاریخ یهود و مسیحیان را به این طریق بیان فرمود پیامبر ما صلی الله علیه و آله را خطاب نموده می فرماید: «و به حق فرو فرستادیم قرآن را که مصدق کتابهای پیشین و نگهبان آنهاست پس تو هم میانشان به آنچه که خدا فرستاده حکم نما و از آنچه که از حق به تو آمده (رونگردانده) هواهای آنها را پیروی نکن،» و آنگاه موضوع را به این جمله ختم فرمود: «پس آیا حکم جاهلیت را می طلبند و برای مؤمن از جهت حکم و قضاء چه کسی بهتر از خداوند است؟» - مائده، ۴۴ - ۵۰.

در خلال این خطاب نورانی پروردگار، سه بار تکرار شده است که «انها که به آنچه خداوند فرستاده حکم نکنند آنها همان کافراند ... آنها همان ستمگراند ... آنها همان فاسقانند».

بنابراین محتاج به گفتن نیست که «دادگستریهای» دولتی اسلام برای اجراء قانون الهی تأسیس می شوند نه برای معارضه و جنگ با آن. (۱)

(۱) - و راستی قضاوت بسیار مهم است، اگر بدرستی حکم شود اجر بسیار زیادی دارد و اگر به ناحق حکم شود جهنم است مگر اینکه تحقیق و تفحص عمیق کرده باشد و تصادفاً و بدون تقصیر اشتباه کرده باشد و این است که فرمود سه گروه از چهار گروه قضات جهنمی هستند

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۵۹

ارتباط قسمتهای مختلف دولت

اکنون مسئله‌ی مهم دیگری باقیمانده که باید مورد توجه قرار گیرد و آن ارتباط بین قسمتهای مختلف دولت است. درباره‌ی این موضوع گرچه دستورات صریحی در شرع اسلام به (آن قدر که به ما رسیده) نداریم لیکن وقتی رفتار پیامبر و خلفاء راشدین پس از او، را مورد توجه قرار دهیم برایمان روشن می شود، می فهمیم که: از جهت ریاست، ریاست این قسمتهای سه گانه: مقننه و مجریه و قضائیه، را شخص رئیس دولت به عهده دارد و اگر از شخص رئیس دولت صرف نظر کنیم این قسمتها را به طور کاملی از یکدیگر جدا می بینیم.

«اهل حل و عقد» - اعضاء مجلس شورا - در آن زمان مردانی بودند که با مشورت آنها کارهای اداری شهرها انجام می گرفت و مسایل قانونی فیصله داده می شد.

متصدیان حکومت و اداره‌ی امور هم فرماندهی غیر از افراد اول بودند و هیچ دخالتی در قضاوت نمی کردند. قضات هم مردان دیگری غیر از هر دو دسته پیش بودند که هیچگونه مسؤلیتی در شؤون اداری شهرها نداشتند. هنگامی که برای خلیفه کار مهمی درباره‌ی سیاست دولت و یا حل مسائل اداری و قانونی پیش می آمد به دنبال «اهل حل و عقد» می فرستاد و با آنها مشورت می نمود و همین که پس از مشاوره تصمیم بر کاری

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۰

می گرفت وظیفه‌ی «اهل حل و عقد» تمام می شد.

متصدیان شؤون اداری تحت نظر شخص خلیفه بودند عزل و نصبشان به دست او بود و آنها طبق دستورات، امور

شهرها را انجام می دادند.

و اما قضات: گر چه خلیفه آنها را تعیین می نمود لیکن وقتی شخصی را برای قضاوت معین می کرد و به منصبش می نشاند دیگر هیچگونه مداخله ای در قضاوت او نداشت بلکه اگر یکی از مردم عادی ادعایی بر خلیفه - درباره ی کارهای شخصی و یا حکومتی او - داشت خلیفه چاره ای جز اینکه مانند همه ی مردم به حضور قاضی بیاید نداشت. ما حتی يك نفر را هم نیافتیم که در یکی از نقاط حکومت اسلامی آن زمان هر دو منصب قضایی و اجرایی را داشته باشد و هیچ مجوز قانونی پیدا نکردیم که رئیس دولت و یا یکی از کارگردانان دستگاه حکومت و یا فرمانداران شهرها را حق دخالت در حکم های قضات بدهد و یا او را - هر که باشد - از حضور در محکمه ی قضات برای بازخواست از مسایل امور شهری و یا جنایی معاف بدارد.

ممکن است در مطالبی که از جریانات آن عهد بلند پایه استفاده می کنیم طبق احوال و مقتضیات زمان خود محدودیت هایی قایل شویم، صلاحیتهای اداری و قضایی رؤسای دولت های فعلی را نسبت به صلاحیتهای خلفاء راشدین محدود نماییم.

صلاحیتهای اداری اش را محدود کنیم تا تسلطی مطلق و همه جانبه بر مردم پیدا نکند. حق طرح منازعات و قضاوت را ندهیم تا نکند از جاده ی عدالت منحرف شود.

دلیل این مطلب اینکه دو شعبه ی: اجراء و قضاوت، به طور کاملی در

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۱

آن زمان از هم جدا بودند. و شخص رئیس دولت گر چه خود ریاست بر هر دو قسمت داشت لیکن این از نظر يك حق قانونی نبود، بلکه از این نظر بود که مردم به خلیفه اطمینان داشتند که وقتی بر کرسی قضاوت ریاست کند در قضاوت های خود مصالح اداری خویشتن را مراعات نمی کند، مردم به حدی به آنها مطمئن بودند که می خواستند خلفاء شخصاً خودشان آخرین مرجع رسیدگی دعاوی باشند.

ما وقتی امروز کسی را نداریم که آینه ی تمام نمای خلفاء راشدین «۱» باشد وجهی ندارد که ریاست هر دو قسمت اداری و قضایی را به او بدهیم.

بنابراین تغییراتی که ممکن است به دست ما صورت گیرد از این قبیل است که طبق احتیاجات روز راههایی برای انتخاب اهل حل و عقد، و قاعده هایی برای مجلس آنان وضع نماییم، و یا در قوه ی قضائیه برای رسیدگی به دعاوی، محاکمی با مراتب و درجات گوناگون و قدرتهای مختلف قرار دهیم.

دو سوال

۱- آیا اسلام به قوه ی قضائیه این حق را می دهد که بتواند برخی قوانین مجلس را به عنوان مخالفت با قرآن و حدیث مردود دانسته و کنار بگذارد؟

(۱) - همانطور که قبلاً تذکر دادیم برای ما روش امامان معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح است نه سیره ی خلفاء ثلاث

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۲

ما تا به حال به دلیلی در این باره برخورد نکردیم (۱) البته از رویه‌ی خلفا معلوم می‌شود که قوه‌ی قضائیه به هیچ وجه حق دخالت و تصرف در قوانین مجلس را ندارد لیکن این روی این جهت بوده است که اهل حل و عقد آن زمان همه بینای به قرآن و حدیث بوده و خلفاء هم ناظر آنها بودند و بنابراین مسئله‌ای که مخالف قرآن و حدیث باشد پیش نمی‌آمد. (۲)

(۱) - مؤلف در کتابچه‌ی «پایه‌های قانون اساسی اسلام در قرآن و حدیث» می‌گوید: آیه‌ی شریفه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول» می‌رساند که مسلمانان این حق را دارند که با امرای خود مخالفت کنند و در این هنگام حل مخالفت و ختم نزاع با قرآن و حدیث است، این دو مرجع عالی به نفع هر کسی حکم داد دیگران هم باید تسلیم باشند - امرای و یا مردم - و البته خود روشن است که باید برای این منظور هیئتی باشد که این دعاوی بدان جا ارجاع شود و آن هم طبق قرآن و حدیث حکم کند؛ شما این هیئت را هر چه بنامید، جلسه‌ی علما یا محکمه‌ی عالی‌ی استیناف و یا چیز دیگر، اهمیت نداشته و ترتیب خاصی هم ندارد، لیکن در هر حال باید در دولت برای این منظور هیئتی باشد - و البته این هیئت رتبه‌ی بسیار بلندی دارد که نظارت بر احکام قوای متخلف اجرائیه و قضائیه و مقتنه دارد و یگانه ماده اساسی وظیفه‌ی هیئت مزبور این است که به موجب حکم قرآن و حدیث، حق و باطل را روشن سازد

(۲) - این مطلب از آقای مودودی خیلی عجیب است. اعمالی که از خلفاء ثلاث (ابوبکر و عمر و عثمان) بر خلاف کتاب و سنت صادر شد و اصحاب هم مقاومتی به خرج ندادند کم نیست.

عمر با اقرار به اینکه متعه‌ی زنها - عقد انقطاعی - و همچنین حج تمتع در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله جائز بود این دو را حرام کرده گفت: احرمهما و اعاقب علیهما، بجای جمله «حی علی خیر العمل» در اذان دستور داد بگویند: «الصلوة خیر من النوم»، در تعداد تکبیرات نماز جنازه تصرف کرد، در مسئله‌ی سه طلاق در يك مجلس، مسئله «عول» در ارث، تزویج زن کسی که گم شده است و مسائل بسیار دیگری و طبق احادیث صحاح اهل تسنن، خلاف رویه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا صریح فرموده‌ی او یا حکم قرآن فتوی داد و عمل کرد.

کیست که نداند عمر و ابوبکر حضرت زهرا (س) را اذیت کردند و با اینکه پیامبر اکرم فرموده بود: کسی که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده .. فاطمه پاره‌ی تن من است آن وجود نازنین را آزدند.

ما آقای مودودی را دعوت می‌کنیم برای روشن شدن مسائل مزبور - و غیر آن - به مسند احمد حنبل - ج ۱ - و همچنین صحیح مسلم در همان جلد، و فخر رازی در ذیل آیه‌ی «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن» - سوره نساء - و خصوصاً درباره‌ی تغییر اذان به کتاب موطأ مالک و درباره‌ی آزار دادن حضرت زهرا علیها السلام به کتاب الامامة و السیاسة ابن قتیبه که در عین اختصار ارزش تاریخی دارد مراجعه نمایند.

مرحوم آیه الله، سید شرف الدین موارد مزبور و بسیاری دیگر را در دو کتاب پر ارج خود «النص و الاجتهاد» و «المراجعات» مفصلاً ذکر فرموده‌اند. در خصوص اذان و ضوع به کتابهای آقای سید علی شهرستانی رجوع فرمائید.

ولی نمی‌دانیم در دعاوی هم که نزد قضات برده می‌شد این گونه چیزها اتفاق می‌افتاد یا نه؟ واقع مطلب این است که بر فرض هم اتفاق بیفتد یا نیفتد همانطور که پیش از این تذکر دادیم، رفتار خلفاء - غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام - حجت نبوده، محتاج به دلیل دیگری هستیم. فکر می‌کنم بهترین دلیل آیات مکرری است در قرآن مجید - و قبلاً هم اشاره شد - که کسانی را که بر خلاف ما انزل الله حکم کنند فاسق و ستمکار و کافر خوانده است و علاوه در میان روایات - ماشیعه - قضات به چهار دسته شده‌اند و تنها آنهایی رستگارند که با علم و توجه، طبق حق و واقع حکم کنند.

درباره‌ی آیه‌ی «اطیعوا الله و اولی الامر. فان تنازعتم...» باید بدانیم که نزاعی که در آیه اشاره شد نزاع بین «اولی الامر» متصدیان امر ملت و مردم منظور نیست زیرا مومنین را جدای از خدا و رسول و اولی الامر گرفته بدانها خطاب می‌کند و می‌گوید اگر شما نزاع کردید، پس به ناچار منظور نزاع بین مردم است. خصوصاً اینکه در

آیه‌ی مزبور بدون قید و شرط اطاعت اولیاء امور را واجب کرده است و بلکه در ردیف اطاعت از خدا و رسول قرار داد و بنابراین نزاع با آنها معنا ندارد. از همین جا- که فرمانبرداری «اولی الامر» را بدون قید و شرط واجب کرده است با اینکه قرآن درباره‌ی اطاعت از پدر و مادر که خیلی اهمیتش کمتر از اطاعت اولی الامر است دنبال دستور اطاعت بلافاصله می‌فرماید: و اگر ترا وادار به شرك کردند اطاعتشان منما «و ان جاهداك لثشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما»- عنكبوت آیه ۸- معلوم می‌شود منظور از «اولی الامر» در آیه شریفه، عده‌ای معصوم از گناه و خطا هستند که هر چه بگویند روی واقع است و هر چه کنند صحیح و درست است. و این همان است که روایات زیاد و صریحی در کتب حدیث شیعیه وارد شده است که منظور از «اولی الامر» در آیه مزبور دوازده نفر از اهلبیت پیغمبرند که پس از او خلافت داشته حاکم بر مسلمینند و هم اکنون زمان امام دوازدهم حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین له الفدا می‌باشد، که در اثر مظالم و انحطاط، ملت مسلمان خود را از آن وجود عزیز محروم نموده‌اند تا انشاءالله به وقت خود هنگامی که همه از زندگی ننگبار این قرن‌ها به ستوه آمده و انتظار مصلح کبیر را داشته و عقلها تکامل یافته آماده‌ی پذیرش يك حکومت الهی باشند ظهور می‌فرماید

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۴

دومین پرسش این بحث این است که: در اسلام مجلس شورا- اهل حل و عقد- چه مقامی را دارد؟

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۵

آیا همچون طرف شور و مستشاری برای رئیس دولت بوده آن هم حق دارد به خواست خود مشورت مجلس را بپذیرد و یا رد کند؟ و یا فقط در زمینه‌ی اختلاف آراء این حق را دارد ولی اگر اتفاق و یا اکثریت آراء باشد حق رد ندارد؟

آنچه را که قرآن در این باره فرموده این است که مسلمانان باید امور خود را با مشاوره «۱» بگذرانند، و خداوند به محمد صلی الله علیه و آله که رئیس دولت اسلامی بود دستور می‌دهد که با مسلمانان مشورت کند. «۲» این دو آیه مشورت کردن را بر رئیس دولت واجب ساخته، او را مأمور می‌نماید هنگامی که پس از مشورت کردن تصمیمی گرفت با توکل به خدا همان را اجرا سازد، لیکن باز هم این دو آیه مسئله را به طور قاطعی روشن نمی‌سازد. در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم حکم صریحی در این باره نیافتیم- لیکن دانشمندان از رفتار صحابه در زمان خلفاء به دست آورده‌اند که رئیس دولت شخصاً مسؤول حقیقی شؤون مختلف دولت بوده باید با مشورت اهل حل و عقد امور دولتی را به جریان بیاورد ولی مقید نیست که حتماً به اتفاق و یا اکثریت آراء عمل نماید و به عبارت دیگر او در برابر آنها حق اعتراض (وتو) «۳» دارد.

لیکن این عقیده- با این صورت اجمالی- چه بسا موجب اشتباهاتی شود!
نوعاً مردم می‌خواهند با مناسبات و مقتضیات زمان حاضر مطلب

(۱)- و امرهم شوری بینهم- شوری، آیه ۳۶

(۲)- و شاورهم فی الامر- آل عمران، آیه ۱۶۵

(۳)-: وتو، در اصل لغت به معنای «من مخالفم» می‌باشد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۶

مزبور ادرك کنند: و به زمان و مقتضیات زمان صحابه توجهی نمی‌کنند.

«اهل حق و عقد» زمان خلفا، به احزاب مختلف تقسیم نشده بودند و مانند مجالس شورای امروز به دستورات پارلمانی مقید نبودند، و چنین نبود که پس از دسته بندیهای حزبی و تعیین خط مشی عملی و سیاسی خود، وارد مجلس شوند.

آنها هر وقت برای مشورتی خوانده می‌شدند با دل‌هایی سرشار از اخلاق به مجلس می‌آمدند و خلیفه هم مطلب را عرضه می‌داشت و هر يك عقیدی خود را به موافقت یا مخالفت اظهار می‌داشتند تا مطلب مورد شور، از هر جهت روشن می‌شد و سپس خلیفه پس از سنجیدن ادله‌ی مخالفین و موافقین دلایل خود را عرضه و رأی خود را ارائه می‌داد. پس از این مقدمات نوعاً عقیده‌ی خلیفه مورد قبول تمام اعضاء مجلس واقع می‌شد، و گاهی هم که بعضی موافق نبودند خلیفه را رسماً تخطئه نمی‌کردند و چون می‌دیدند اکثریت موافقت کرده و کار گذشته هر چند هم آن را عقیده‌ی باطلی می‌پنداشتند رضایت می‌دادند.

در تاریخ خلفا ما حتی يك مورد پیدا نکردیم که «اهل حل و عقد» عقائد گوناگون و از هم گسیخته‌ای پیدا نموده، کار به داد و فریاد برسد.

تنها دو مورد پیدا کردیم که خلیفه بر خلاف عقیده‌ی تمام «اهل حل و عقد» و یا اکثریت آنها تصمیمی گرفته است:

۱- تصمیم ابوبکر درباره‌ی فرستادن لشکر «اسامة ابن زید».

۲- عقیده‌اش درباره‌ی جنگ با «مرتدین».

ولی تسلیم شدن صحابه در برابر عقیده‌ی خلیفه نه برای این بود که قانون اساسی به شخص خلیفه، حق اعتراض و نسخ عقائد آنها را داده و

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۷

آنها از روی ناچاری پذیرفته باشند. بلکه جهتش این بود که آنها اعتماد کاملی به خلیفه و فهم و درایت او داشتند و وقتی او را در اعتقاد خود جازم و قاطع می‌دیدند با خاطری آرام دست از عقیده‌ی خود بر می‌داشتند و بعداً او را در این رأی قاطعش سپاس گفته اعتراف می‌کردند که اگر ابوبکر در آن ساعات سخت استقامت و ثبات به خرج نداده بود به حیثیت اسلام لطمه می‌خورد. عمر که بیش از همه در مسئله‌ی جنگ با «مرتدین» مخالف ابوبکر بود بعداً گفت: «به خدا جز این نبود که دیدم خداوند برای ابوبکر مسئله‌ی جنگ را کاملاً روشن نموده من هم فهمیدم همان حق است.» (۱)

این است محیطی که از نظائر آن در اسلام حق «وتو» استفاده شده است و البته هنگامی که روش کار و صفای روح و درایت اعضاء مجلس شورا مانند آن زمان باشد مسلماً راهی بهتر از آنچه مسلمانان آن وقت پیش گرفته بودند نخواهد بود. نهایت چیزی که این رویه ما می‌آموزد و می‌توانیم از آن استخراج کنیم این است که وقتی عقیده‌ی رئیس دولت با اعضاء مجلس مخالف شده و هیچ يك حاضر نشدند دست از عقیده‌ی خود بردارند به يك (رفراندم) و آراء عمومی در سراسر مملکت رجوع شود و هر رأی را که آراء عمومی مردود دانست کنار بگذاریم، (۲) لیکن

- (۱) - هدف پیامبر صلی الله علیه و آله از دستور اعزام افراد تحت ریاست اسامه به مرز روم دور کردن مخالفین خلافت حضرت علی علیه السلام از مرکز بود تا خلافت علی علیه السلام شکل بگیرد لیکن آنها مخالفت کرده ماندند و پس از تحکیم حکومت خودشان دیگران را از مرکز دور کردند
- (۲) - البته به شرط اینکه ابتدا عموم ملت را در جریان گذارده و به معنای واقعی مسئله آشنا ساخته و سپس آنها را در رأی خود کاملاً آزاد بگذاریم

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۸

هنگامی که نتوانیم در مملکت آن روح و درایت را درست کرده مجلس شورای کذایی ترتیب دهیم چاره‌ای جز اینکه قوهی مجریه را تابع اکثریت آراء اعضاء مجلس قرار دهیم نخواهد بود. (۱)

(۱) - آقای مودودی در کتاب «نظریه‌ی سیاسی اسلام» می‌گوید: «در مجالس شورا در هر حالت روی اکثریت آراء حکم می‌شود، لیکن اسلام «کثرت عدد» را میزان حق و باطل نمی‌داند: بگو - ای محمد صلی الله علیه و آله - بد و خوب یکسان نیست گر چه زیادی و عدد بد ترا خوش آید «لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک کثرة الخبیث». «از نظر اسلام: ممکن است در یک مطلب رأی یک نفر خیلی درست تر و واقع بینانه‌تر از بقیه‌ی مجلس باشد و این درست نیست که چنین رأی را تنها به جرم اینکه اکثریت طرفدارش نیست، دور افکنیم، بنابر این رئیس دولت همانطور که می‌تواند با اکثریت موافقت کند، می‌تواند «اقلیت» را مقدم بدارد و همین طور می‌تواند با تمام اعضاء مخالفت نموده عقیده‌ای را که خود صلاح می‌داند اجرا کند البته بر همه‌ی مسلمانان لازم است شدیداً مراقب اعمال و رفتار رئیس دولت بوده ببینند حکمی که می‌کند روی تقوی و واقعاً بر اساس صلاحدید است و یا روی هوی بوده هوسرانی می‌کند؟ و در این هنگام می‌توانند او را عزل کنند. مگر اینکه مفسده‌ای پیدا شود...».

ولی می‌توان گفت: شکی نیست که اکثریت آراء، حق واقعی را همه جا به دست نمی‌دهد و آیه‌ی مزبور هم همین را می‌گوید، لیکن نظر به اینکه تشخیص رأی درست و «حق» یک راه مستقیم و کلی ندارد قاعده‌ی تبعیت از اکثریت اعضاء مجلس که شاید -/ اگر روی واقع‌بینی و بدون اعمال غرض باشد - نوعاً به واقع می‌رسد، معتبر بوده یک قانون صحیح می‌باشد همان طور که تمام عقلاء عالم عمل می‌کنند. چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان یکی از جنگ‌ها با اینکه معتقد بودند که بهتر است در شهر بمانند و در داخل با دشمن بجنگند نظر به اینکه اکثر صحابه معتقد به بیرون رفتن از شهر بودند آن حضرت هم قبول فرموده دستور خروج داد. بنابراین رجوع به اکثریت آراء برای این نیست که همه جا به واقع می‌رسد بلکه از روی ناچاری بوده چون برای حفظ نظم، قانون بهتری نداریم به آن عمل می‌کنیم. خلاصه اینکه روش پیروی از اکثریت یک روش پذیرفته شده عقلایی است و شارع اسلام هم آن را طرد نکرده است، آیات ردّ قول اکثریت هم مربوط به موارد خاص میباشد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۶۹

هدف دولت

اکنون با مسئله‌ی چهارم قانون اساسی: «اغراضی که دولت اسلامی برای آن تشکیل شده و برای تحقق آن کوشش می‌کند» مواجه می‌شویم.

در این فصل این اغراض را به آن طور که قرآن مجید روشن نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان داشته است ذکر می‌نمائیم:

خداوند می‌فرماید: «ما فرستادگان خود را فرستادیم و با آنها کتاب و «میزان» نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

«۱» و می‌فرماید: «آنها که اگر در زمین تمکشان دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.» (۲)

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم فرمود: «خداوند چیزهایی را با حکومت تدبیر می کند که با قرآن تدبیر نمی کند».
«۳» یعنی اسلام به يك قدرت و نیروی

(۱) - لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط - حدید، آیه ۲۵

(۲) - الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر - حج آیه ۴۱

(۳) - تفسیر این کثیر در آیه: و اجعل لی من لدنك سلطاناً نصيراً - سوره ی اسراء

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۰

حکومتی احتیاج دارد تا منکراتی که با نصیحت و مواعظ قرآن از بین نمی رود را با زور «حکومت» از بین ببرد. از اینها روشن می شود که آن کار مهمی که دولت اسلامی در این کری مسکونی متکفل آن می باشد تنها آن نیست که برای تحقق امنیت داخلی و دفاع از حدود شهرها و یا بالا بردن سطح زندگی اهالی کوشش نماید؛ که این همان مقصد نهائی دولتهای معمولی دنیاست. ولی فرق اسلام با آنها در این است که اسلام دولت را موظف می دارد علاوه بر آنچه گذشت، برای بالا بردن اخلاق و صفات پسندیده ای که اسلام می خواهد انسانها بدان آراسته باشند فعالیت نموده، و برای سرکوبی رذایل و پلیدیهایی که اسلام می خواهد انسانها بدانها آلوده نباشند کوشش نماید. «۱»

تشکیل حکومت؟

پنجمین مسئله ای که پس از روشن شدن مسائل گذشته پیش می آید این است که: «حکومتی که برای تدبیر چنین دولتی لازم است چگونه

(۱) - مؤلف در کتاب «پایه های قانون اساسی اسلام» درباره ی آیه ی شریفه: «الذین ان مکناهم...» می گوید: این آیه با صراحت کامل غرض از وجود حکومت اسلامی، و وظائف اساسی آن را بیان می کند، حکومت اسلامی تنها وظیفه اش این نیست که مانند سایر حکومت ها امنیت داخلی را تحقق بخشد و یا حدود مملکت را حفظ نماید و یا رفاه مادی دولت را فراهم کند، بلکه چون يك حکومت اسلامی است اولین وظیفه اش آن است که نماز به پا داشته زکات جمع آوری کرده و نیکیهایی که خدا و پیامبر نیک می دانند ترویج نموده و منکراتی را که خدا و پیامبرش منکر می دانند جلوگیری نماید

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۱

تشکیل می شود؟»

مهمترین قسمت این فصل مسئله ی انتخاب رئیس دولت است که در اسلام به اصطلاحات مختلفی از قبیل «امام» و «امیر» و «خلیفه» خوانده می شود. در این باره باید به تاریخ صدر اسلام رجوع کنیم و ببینیم مسلمانان آن وقت در این باره چه می کرده اند.

انتخاب رئیس دولت

«۱»

همه می دانید که «بذر» اجتماع کنونی اسلام، در محیط کفر، در سرزمین مکه کاشته شد و محمد صلی الله علیه و آله

در برابر آن محیط تاریک مقاومت نموده، پایه‌های اجتماع اسلامی را بنا نهاد. و هنگامی که این اجتماع ترقی و تکامل نموده، در جهت اداره‌ی کارهای مجتمع روی پای خود ایستاده روش سیاسی مستقلی پیدا کرد و به صورت یک دولت متکی به خود- در سرزمین عرب- درآمد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله خود اولین رئیس این دولت بود. و البته پیغمبر صلی الله علیه و آله را مسلمانان انتخاب ننموده بودند، بلکه خداوند او را از میان بندگان خود برای ادای وظیفه‌ی «رسالت» انتخاب و کار مهم حکومت را هم به او تفویض فرمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام ده سال تمام این وظیفه‌ی مهم یعنی حکومت و

(۱)- بیانات آقای مودودی در این فصل نواقصی اساسی دارد که به خواست خداوند در آخر همین فصل توضیح می‌دهیم ولی فعلاً برای اینکه در ترجمه خیانتی نشده باشد عین کلمات ایشان را از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم و آن گاه آنچه لازم است، تقدیم می‌کنیم

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۲

ریاست دولت اسلامی را خود به عهده داشت تا آنگاه که وفات نموده به ملاقات پروردگار شتافت ... مسلمانان پس از آن حضرت از سکوت او و آیه‌ی شریفه «مؤمنین کارهایشان با مشورت بین خودشان است» (۱) فهمیدند که خداوند آن‌ها را در تعیین رئیس دولت- پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله- خودمختاری و حق انتخاب داده است و البته باید این انتخاب به مشورت مسلمانان باشد، «۲» و لذا در میان اجتماع زیادی ابوبکر را به عنوان «خلیفه» معین نمودند و هنگامی که ابوبکر بیمار شد و فهمید مرگش فرا رسیده صلاح چنان دید که پیش از مرگ خود خلیفه‌ای برای مسلمانان معین نماید و با اینکه عمر را برای خلافت لایق تر می‌دید، از پیش خود او را به این منصب نشانید بلکه بزرگان اصحاب را یک به یک خواست و مشورت نمود و چون پس از مشورت عقیده‌اش درباره‌ی خلافت عمر قطعی شد عثمان را خواست و بر او دیکته نمود که بنویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم. این عهدی است از ابوبکر به مسلمانان، اما

(۱)- و امرهم شوری بینهم

(۲)- روشن است که «شیعه» معتقد است که امامت منصبی است مانند نبوت «توقیفی» یعنی امام هم باید از طرف خداوند معین و مأمور شود. بنابراین جایی برای انتخاب مسلمانان باقی نمی‌ماند لیکن فعلاً یعنی زمان غیبت امام معصوم علیه السلام در عمل، این اختلاف میان «شیعه» و «سنی» در کار نیست زیرا اکنون منصب امامت مخصوص امام دوازدهم- روحی له الفداء- می‌باشد و آن حضرت هم غایب است. تا ظهور آن حضرت باید امور مسلمانان به دست دیگران انجام پذیرد و پیدا است که چنین کسی شخصاً از جانب خداوند تعیین نشده، پس نبوت «انتخاب» می‌رسد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۳

بعد:- ابوبکر پس از ادای این جملات از هوش رفت، عثمان که مقصود او را می‌دانست از پیش خود اضافه کرده نوشت: «همانا من عمر بن الخطاب را بر شما «خلیفه» قرار دادم و در این باره از خیر شما کوتاهی نکردم». ابوبکر به هوش آمد و گفت: مطلب را بر من بخوان عثمان خواند، ابوبکر گفت: الله اکبر.

طبری نقل کرده: سپس ابوبکر در حالی که عیالش اسماء دختر عمیس او را گرفته بود، به حاضرین گفت: آیا به خلیفه‌ای که من برایتان انتخاب کردم رضایت دارید؟ به خدا قسم من بی تأمل و فکر این تصمیم را نگرفته‌ام و به طوری که می‌بینید خویشاوند خود را ولایت نداده‌ام، من عمر بن خطاب را بر شما امیر نمودم شما هم از او شنوایی داشته، اطاعتش کنید آنها هم گفتند: سمعاً و طاعتاً. (۱)

به طوری که ملاحظه می‌کنید کار تصدی «خلافت» با تعیین ابوبکر تمام نشد، بلکه با بزرگان از مسلمانان مشورت نمود و آنگاه مسئله‌ی «خلافت» عمر را به طور علنی طرح نمود و آنها هم رضایت دادند؟

هنگامی که عمر ضربت خورد و مرگ خود را نزدیک دید و از او خواستند خلیفه‌ی بعدی را معین کند گفت: بدنبال این عده‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اهل بهشتند بروید: «علی بن ابیطالب، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبید الله و زبیر بن عوام»، و سپس آنها را خواست و گفت: من دقت کرده دیدم شماها رؤسای ملت، و

(۱) - به راستی اهل سنت از خود نمی‌پرسند که تعیین خلیفه بعدی وظیفه حاکم قبلی هست؟ پس چرا به قول شما، پیامبر چنین نکرد. و اگر نیست چرا ابوبکر چنین کرد؟

آیا ابوبکر عاقلتر از پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟!

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۴

پیشروان مردمید و این «امر» باید در میان شما باشد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رحلت می‌فرمود از شماها راضی بود. و آنگاه خلافت را به مشورت و «شورای» آنان موکول نمود و سه روز از ابتداء مرگ خودش را به عنوان «مدت نهایی» معین کرد و به مردم گفت: «تأمل کنید اگر مرگ من فرا رسید، تا سه شب «صهیب» بر شما نماز بخواند و به اصطلاح امام جماعت شما باشد، و همه متوجه باشید اگر کسی بدون مشورت و تصمیم «شورا» ی مسلمانان خواست متصدی حکومت شود او را گردن بزنید».

همین که عمر دفن شد اهل «شورا» در خانه‌ی مسور بن مخرمه و به نقل بعضی در اطاق عایشه جمع شدند و در خاتمه‌ی کار، جریان به عهده‌ی عبد الرحمن بن عوف افتاد که هر يك از این دو نفر: علی بن ابیطالب و عثمان را بخواهد اختیار کند و پسر عوف هم عظمت وظیفه‌اش که به گردنش افتاده بود درك کرده با همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که پس از آخرین سفر حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - حجة الوداع - به مدینه آمده بودند، اعم از فرماندهان لشکری، و دیگر از سران مردم، و عامه‌ی مردم! حتی زن‌های خانه نشین! و بچه‌های مکتبی ملاقات کرد، تا آنها را به طور دو به دو و یا تک تک، اجتماعی و یا جدا جدا، آشکارا و علنی مورد پرسش قرار داده درباره‌ی افضل از دو نفر مزبور تحقیقات (!) نماید. او دید که اکثریت مردم بیشتر به عثمان مایلند. همین که نماز صبح آخرین روز از مدتی را که عمر تعیین کرده بود خواند، افراد «شورا» را جمع نمود و به دنبال «مهاجرین» - که از اطراف به مدینه آمده بودند - و بزرگان «انصار» - بومیان مدینه - و سران ملت فرستاد به طوری که مسجد پر از جمعیت شد و بدین ترتیب کار بیعت عثمان بن عفان تمام شد.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۵

و همین که عثمان کشته شد و امور مسلمین به هم پیچید اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام رفتند و گفتند: «این مرد کشته شد، مردم هم باید پیشوائی داشته باشند، و ما امروز کسی را بهتر از شما نمی شناسیم». آن حضرت فرمود: «چنین نکنید! من اگر برای شما وزیری باشم بهتر از این است که امیر باشم». آنها گفتند: «بخدا سوگند، نمی شود، ما دست به کاری نمی زنیم، تا با تو بیعت کنیم». فرمود: «پس در مسجد باشد، زیرا بیعت با من نباید در خفا و پنهانی انجام شود، و باید حتماً با رضایت مسلمانان انجام گیرد». (۱)

سالم بن ابی الجعد از «ابن عباس» نقل می کند که: «من مایل نبودم علی علیه السلام مسجد بیاید زیرا می ترسیدم - از زیادی جمعیت - صدمه ای به او برسد، لیکن او اصرار داشت که باید کار در مسجد باشد، و هنگامی که به مسجد آمد مهاجر و انصار همه آمدند و بیعت کردند و سپس بقیه ی مردم هم بیعت نمودند». «هنگامی که ابن ملجم - لعنة الله علیه - علی علیه السلام را شمشیر زد و مسلمانان احساس کردند «اجل» آن حضرت رسیده نزد او آمدند و گفتند:

اگر خدای نکرده ما ترا از دست دادیم، و انشاء الله چنین نباشد، آیا با حسن علی علیه السلام بیعت کنیم فرمود: من نه شما را مجبور می کنم و نه باز می دارم، خود دانید» (۲)

این بود روش که صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی تصدی مقام ریاست دولت که در زمان خودش خلفا داشتند، و همانطوری که اشاره کردیم

(۱) - طبری، ج ۳، ص ۴۵۰

(۲) - طبری، ج ۴، ص ۱۱۲

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۷۶

ظاهراً اساس این روش همان سکوت (!) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی خلافت، و فرموده ی خداوند: «و امرهم شوری بینهم» که شامل تمام شوون اجتماعی مسلمان است بوده است.

آنچه که از این سابقه ی قانونی، به طور قاطع به دست می آید این است که: انتخاب رئیس در دولت اسلام مربوط به خواسته ی عموم ملت مسلمان بوده و احدی نمی تواند با اجبار خود را بر مردم مسلط نماید و این منصب هم به یک خانواده و یا طبقه ی معینی اختصاص ندارد، و باید این انتخاب با رضایت مسلمانان و بدون توسل به زور، و حيله گری ها انجام شود.

و اما این رضایت عموم ملت از کجا معلوم شود، اسلام راه معینی لازم نکرده و ما می توانیم به مقتضای زمان و احوال مسلمانان، و وضع کنونی و دنیا راههای مختلفی طرح و انتخاب نماییم و فقط يك شرط دارد و آن اینکه بدان وسیله بتوانیم آنها را که مورد اطمینان و رضایت ملتند به خوبی به دست آوریم. (۱)

(۱) - ما «شیعیان» معتقدیم: خلافت و پیشوائی ملت اسلام باید از طرف خداوند که عالم به مصالح و مفاسد و نیات اشخاص است تعیین شود. و همین طور هم شده است

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پس از خود خلیفه و امام مردم ساخته و این معنی را در موارد بسیار زیادی به گوش ملت اسلام رسانده و خصوصاً در غدیر خم که اکثریت وجوه مسلمانان که به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر حج که تنها حج پیامبر صلی الله علیه و آله بود رفته بودند - حاضر بودند دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود: ... ای مردم خداوند مولای من است و من مولای مؤمنین که از جانشان به آنها ولایتیم بیشتر است هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا دوست او را دوست و دشمنانش را دشمن بدار ...» که علاوه بر علمای شیعه، محدثین عامه هم چون «طبرانی»، و «حاکم» درج ۳ مستدرک ص ۱۰۹، و احمد حنبل درج ۴ مسند ص ۳۷۲، و نسائی در «الخصائص العلوّیه» ص ۲۱ و .. نقل کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد بسیار دیگری هم چون «یوم الدار» - که اولین روز دعوت علنی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هنگام بیان «منزلت» (معروف به حدیث منزلت) که می‌فرماید: علی با من همان نسبتی را دارد که «هارون» - خلیفه موسی - با «موسی» داشت جز اینکه پس از من پیامبری نیست) و .. خلافت علی علیه السلام را تثبیت فرموده بود - برای نمونه به کتاب «المراجعات» مرحوم سید شرف الدین و ج ۱ «الغدیر» آیه الله امینی مراجعه شود ... آری این سوال می‌ماند که با وجود این همه تصریح‌های پیامبر صلی الله علیه و آله پس چرا مردم؛ علی علیه السلام را مقدم نداشتند؟! ولی فکر می‌کنم اگر دقتی در محیط‌های عوام زده، و تبلیغات دشمن و ... نموده و سری به تاریخ زده ببینید که نظایر زیادی داریم که خلفاء اولین - ابوبکر و عمر و .. - در برابر نص گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از خود اجتهاد کرده و حکم می‌کردند، تا آنجا که مرحوم آیه الله سید شرف الدین کتابی به نام «النص و الاجتهاد» در این باره نوشته و موارد مخالفت صریح آنها را با دستور پیامبر جمع آوری نموده است و ضمیمه کنید که علی علیه السلام بیش از هر چیز به حیثیت اسلام اهمیت می‌داد و اوضاع را چنان دید که اگر درباره‌ی «خلافت» خود که حق خدایی اوست به همراهی مردمان فهمیده‌ی آن زمان - که همه به انتظار فرمان علی علیه السلام بوده حتی پس از بیعت ابوبکر نیز با او مخالفت کرده و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به یاد فرمایشات آن حضرت درباره‌ی علی علیه السلام می‌انداختند - قیام کند، جنگ داخلی در گرفته دشمنان داخلی و خارجی استفاده کرده نهال اسلام را از بین می‌برند - در آن وقت مسیلمه‌ی کذاب از یک طرف خروج کرده بود، «روم» مهبای حمله به مسلمانان بود، مخالفین دیگر هر یک در کمین بودند.

با ملاحظه‌ی اینها همه مطلب برایتان روشن شده از تعجب‌تان کاسته خواهد شد ولی ما حقا از کسانی که چون آقای مودودی اهل مطالعه هستند تعجب داریم.

پس از علی علیه السلام هم خلافت الهی بنا به فرموده‌ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله که از روی دستور الهی می‌فرمود، «و ما ینطق عن الهوی» به «حسن» علیه السلام فرزند بزرگتر آن حضرت و سپس به «حسین علیه السلام» و فرزندان نه گانه‌ی آن حضرت رسید که هم اکنون ما در زمان خلافت حضرت مهدی علیه السلام فرزند نهم امام حسین علیه السلام که روی مصالحی که در بحث خودش باید بیان شود - فعلا غایب است تا موقع مقتضی ظهور فرماید به سر می‌بریم، و روایاتی را که آقای مودودی نقل کردند که علی علیه السلام به مردم فرمود: من وزیر باشم بهتر است .. یا اینکه: کار مربوط به اهل شورا است، و یا اینکه درباره‌ی «حسن علیه السلام» خود دانید، اگر روایات صحیحی باشد - (که چنین نیست و سندش به نظر ما اعتبار ندارد) روی اقتضاء محیط بوده، منظور این است که: شما از دوران حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله دور شده و به خلافت ابوبکر و عمر عادت کرده و تاب حکومت مرا - و یا امام حسن علیه السلام را - ندارید، چنان که همین طور هم شد. از باب مثال: در همان روزهای اول خلافت آن حضرت که موجودی بیت المال را بر مسلمانان به طور مساوی تقسیم می‌فرمود، یکی از اصحاب آن حضرت با غلامش برای گرفتن حق خودشان آمدند و حضرت به هر دو به یک مقدار - ظاهراً سه دینار - داد. آن مرد تعجب زده پرسید: یا علی علیه السلام به من سه دینار و به غلامم هم سه دینار؟! چیز عجیبی است! حضرت فرمود: مگر چه شده؟ هر دو از یک پدر و مادر بوده در اسلام برادری!

آری مردم به تبعیضات عمر و ابوبکر که در سهام قایل شده بودند خو کرده بودند و تاب حکومت علی علیه السلام را نداشتند! این شمع درخشان برای آنان زیاد بود!

من در کلمات مؤلف خصوصاً از جملات ایشان درباره‌ی تحقیقات عبد الرحمن بن عوف تعجبی بسیار دارم! نمی‌دانم در کدام کتاب حدیث بیان شده است که عبدالرحمن بن عوف با تمام مردم حتی «زنهار و کودکان» درباره‌ی خلافت مشورت کرد؟! و آنها هم همگی عثمان را مقدم داشتند! چاره‌ای ندارم جز اینکه بگویم ایشان فرصت مطالعه‌ی کافی نداشته‌اند! باید به طور خلاصه عرض کنم: خلفا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - جز علی علیه السلام که علاوه بر نص پیامبر صلی الله علیه و آله اکثریت قاطع بلکه همه ملت حاضر در مدینه هم شخصاً نزد او آمدند - هیچیک با مشورت عمومی انتخاب نشدند! ابوبکر که در سقیفه بنی ساعده با حضور جمعی از مهاجر و انصار پس از تعارفات زیادی میان او و عمر و ابوعبیده انتخاب شد. اولاً سعد بن عباد که رئیس انصار بود در همان مجلس مخالفت نمود و بنی هاشم که

خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و معنویین ملت بودند به همراهی علی علیه السلام مشغول تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امور دفن آن حضرت بودند، کیست که نداند علی علیه السلام را به زور به مسجد آوردند تا خلافت ابوبکر را تثبیت کند. عمر که آقای مودودی می‌خواهند بگویند ابوبکر با مشورت ملت او را انتخاب کرد در تاریخ یعقوبی ج ۳، ص ۱۱۵ و طبری ج ۳، ص ۶۱۸ و الامامة و السياسة ج ۱، ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء ص ۵۵ و ... می‌گوید: عده‌ای از صحابه با خلافت عمر مخالفت کردند، ولی ابوبکر به مخالفت آنها گوش نداد و به عثمان که منشی او بود دستور داد که عهدنامه‌ی خلافت عمر را بنویسد! و این همان است که مولا علی علیه السلام روزی که او را به زور برای صحن گذاشتن روی خلافت ابوبکر به مسجد آوردند رو به عمر کرده فرمود: شیر را بدوش! نصفش مال تو است، امروز برای ابوبکر بیعت بگیر که فردا به تو برگردد (الامامة و السياسة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه).

ولی به هر حال اینها همه مربوط به گذشته است و همانطور که آقای مودودی در پاورقی قبلی اشاره کرده‌اند: فعلا که امام زمان علیه السلام شیعه غایب است این اختلاف میان شیعه و سنی نبوده هر دو باید روی مبانی اسلام حاکمی تعیین کنند. آری يك فرق هست و آن اینکه روی مبانی شیعه حاکم - فقیه جامع الشرائط - مرتبه‌ی نازله‌ای از مقام حکومت ائمه را داشته امور حکومت مانند سایر کارها باید به نظر او و به اجازه‌ی او انجام شود و در انتخابات باید نظر عادلانه و عالمانه خود را به کار برد. شرط حاکم در درجه اول فقاقت و عدالت است - در این باره به جزوه‌های «لولا فاطمه ...» و «لولا علی ...» و «مقدمه‌ای بر امامت» رجوع فرمائید

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۰

مجلس شورا چگونه تشکیل می‌شود؟

پس از مسئله‌ی رئیس دولت، بحث انتخاب «اهل حل و عقد» و به عبارت دیگر «اعضاء مجلس شورا» اهمیت بسزایی دارد چه کسی آنها را انتخاب می‌کند؟ و با چه راهی انتخاب می‌شوند؟ بسیاری روی همان فرهنگ نابخردانه‌ی خود گمان می‌کنند اسلام در این باره دستوری نداشته و در صدر اسلام هم اعضاء مجلس شورا با آراء عمومی انتخاب نمی‌شدند بلکه خلیفه هر که را میل داشت از میان ملت برای مشورت در کارها انتخاب می‌نمود.

ولی حقیقت این است که این چیزی جز يك توهم باطل و بی‌جا نیست. مردم می‌خواهند جریانات و شؤون اجتماعی آن زمان را با مقیاس محیطهای فعلی درک کنند! بر آنها لازم است که با دیده‌ی محیط آن زمان نگریند و با دقتی کامل قواعد و مبانی اصولی کارهای آن زمان را بفهمند. روشن است که اسلام به طور نهضتی همانند سایر «نهضت» ها در مکه‌ی مکرمه قیام نمود. و طبیعی است که اولین افرادی که ندای

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۱

نهضت‌ها را پاسخ مثبت می‌دهند یاران و ندما قهرمان نهضتند و روی این حساب طبعاً اشخاصی که در همان اول و پیش از دیگران اسلام آوردند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و طرف مشورت او شدند و در کارهایی که از طرف خداوند حکمی در آن باره نرسیده مورد اعتماد و اهل جلسه‌ی «شورا» آن حضرت گردیدند. و هنگامی که مسلمانان زیاد شدند و مبارزه با دشمنان اسلام، جهاتی اصولی پیدا کرد، اشخاصی که در اثر خدمت و فداکاری و بینائی و فراست، از دیگران ممتاز شدند به طور طبیعی برای مجلس «شورا» انتخاب شدند و البته این انتخاب با سر و صدا «پروپاگاندا» نبود بلکه آن سختیها و ناراحتیها که برای اسلام تحمل کرده و تجربه‌هایی که

آموخته بودند آنها را جلو انداخته، ممتاز ساخت، و این راه خیلی بیش از انتخابات سر و صدا دار امروزی به واقعیت نزدیکتر است.

به این ترتیب حتی پیش از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دسته از مردم سمت عضویت مجلس شورای مسلمانان را یافتند: ۱- آنها که در مراحل اولیه مسلمان شده و نزدیک به پیامبر بودند. ۲- آنها که در اثر سختی‌ها و مشکلات بعدی تجاری آموخته بودند. این دو دسته هم مورد اطمینان عموم مسلمین و هم مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

و آنگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت فرمود- و اساس این هجرت هم این بود که هنگامی که آن حضرت در مکه تشریف داشتند عده‌ای از محترمین مدینه که مردم از آنها حرف شنوایی داشتند نزد آن حضرت آمده و به دست او اسلام آوردند و سپس به محل خود برگشته مردم را به اسلام دعوت نمودند تا آنجا که خانه‌های دو قبیله‌ی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۲

«اوس» و «خزرج» به نور اسلام منور گردید- و به دعوت اینها بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله با عده‌ای از اصحابش از مکه (هجرت و) به مدینه رو آوردند و این حرکت به صورت یک جنبش منظم سیاسی و دولتی درآمد. و طبیعی است که در مثل این احوال کسانی که به کوشش آنها اسلام منتشر شد و دائماً رو به ترقی می‌رفت مقام زعامت محلی و نظم سیاسی جدید آن اجتماع را به عهده دارند و در نتیجه از دیگران سزاوارترند که به عنوان دسته‌ی سومی به نام انصار، برای دو دسته‌ی قبلی مهاجرین-:

مسلمین اولیه، و بلا زدگان تجربه یافته- در مجلس «شورا» ی پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت جویند و البته انتخاب اینها هم خیلی طبیعی و فطری انجام شد، به این معنی که آنها مورد علاقه و اطمینان تمام قبایل مسلمان بودند و اگر بنا بود انتخابات به روشهای امروز هم انجام شود احدی جز آنها انتخاب نمی‌شد.

پس از همه‌ی اینها، در این اجتماع جدید دو عنصر تازه‌ای از مردم پیدا شد: ۱- آنها که کارهای خطیر و مهم سیاسی و لشکری و تبلیغاتی انجام می‌دادند. ۲- و آنها که در اثر علم و فهمشان به «قرآن» و مسائل دینی شهرتی پیدا کرده بودند به طوری که متوسطین مردم نوعاً پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسائل دینی به آنها مراجعه می‌کردند و خصوصاً پس از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی می‌فرمود: قرآن را از فلان بیاموزید و یا فلان مسائل را از بهمان بگیرید، مورد توجه قرار می‌گرفتند.

در نتیجه این دو دسته افراد هم روی محبوبیت و وجهه‌ی عمومی‌شان با یک نحوه‌ی انتخاب طبیعی جز و اعضاء مجلس شورا می‌شدند، و انتخابشان هم، بدون سر و صدا بود، و اگر با سر و صداهایی بجا هم، انجام

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۳

می‌شد جز آنها کسی انتخاب نمی‌شد.

بدین ترتیب می‌بینیم که مجلس شورا حتی در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تشکیل می‌شد و برای

عضویت آن هم تنها يك روش اساسی معمول بود.

و دیگرانی هم که بعدها در اثر محبوبیت و وجهه‌ی عمومی صلاحیت خود رابه اثبات می‌رساندند می‌توانستند عضو باشند. و معلوم شد که «اهل حل و عقد» کسانی‌اند که خلفا هیچ کار مهمی را بدون مشورت آنها انجام نمی‌دادند. و برای اینکه مقام قانونی این افراد خوب روشن شود برایتان بگویم که:

پس از کشته شدن عثمان، مردم نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: دستت را جلو بیار تا بیعت کنیم، زیرا بالاخره امیری لازم است و تو از همه سزاوارتری. او فرمود: این کار مربوط به شما نیست. باید اهل «شورا» و اهل «بدر» اقدام کنند و هر آنکه را آنها انتخاب کردند همان خلیفه خواهد بود، باید اجتماع نموده در این باره نظریه بدهیم. «۱»

(۱) - اینجا ممکن است سوال شود: چه شد که «اهل حل و عقد» آن زمان همه باید از اهالی مدینه باشند؟ و چرا از میان محترمین که در سایر نقاط مملکت اسلامی مورد توجه مردمند انتخاب نشوند؟

جواب: از دو جهت، اول آنکه دولت اسلامی يك دولت وطنی محض نیست، بلکه از راه دعوت به يك «عقیده» ای که منشأ يك انقلاب فکری و اخلاقی مردم بوده و در اثر آن يك اجتماع فکری متولد شده و در آخر کار به صورت يك «دولت» در آمده است پیدا شده، و طبعاً در چنین دولتی «مرکز» اطمینانها همان فرد واحدی است که این انقلاب فکری را ایجاد نمود. و به دنبال او آنهایی که در درجه‌ی اول پایه‌گذاران انقلاب و معاونین او بوده‌اند. و بنابراین زعامت آنها کاملاً فطری بوده ممکن نیست دیگرانی که مورد چنین اطمینانی نیستند به دست آورند، و به همین جهت است که ما در تاریخی ندیده و نشنیدیم که مردم آن زمان از اطراف مملکت اسلامی صداها بلند کرده بر اهل مدینه اعتراض کنند که چه شد تنها اینها باید عنوان «حل و عقد» داشته، به حل امور پردازند؟!

دیگر آنکه در آن زمان و نظیر آن ممکن نیست يك انتخابات عمومی و همه جانبه - که از شرق به افغانستان و از غرب به شمال آفریقا سر در می‌آورد - اجرا شود، و امکان ندارد اعضاء مجالس شورا - مهم و غیر مهم - را از نقاط دوردست انتخاب نموده هر ساعت به مرکز دعوت نمود

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۴

از اینجا معلوم می‌شود اهل حق و عقد در آن زمان مردانی معین و مشخص بودند که از مدت‌ها پیش این مقام و منزلت را داشته و تنها آنها می‌توانستند امور مهم ملت را قطع و وصل کنند. «۱»

و بنابراین آنها که خیال می‌کنند خلیفه خود هر که را می‌خواست و در هر وقت و به هر وسیله که میل او بود برای مشورت دعوت می‌نمود، و در حقیقت مردم هیچ خبری از اعضاء شورا که مسایل مهم ملت را فیصله می‌دادند نداشت، سخت در اشتباهند.

(۱) - روایتی را که آقای مودودی درباره‌ی بیعت با علی علیه السلام ذکر کردند در کتابهای حدیثی پیدا نکردم، و اگر چنین عباراتی واقعاً از آن حضرت باشد پیدا است که منظور این است که بدون اقدام آنها، در این محیط کار تمام نمی‌شود. و گرنه همان طوری که گذشت آن حضرت خلیفه‌ی بلافضل بودند چه مردم و اهل شورا تصویب بکنند یا نکنند و خود آن حضرت بارها این مطلب را تذکر داده و در خطبه‌ی ششقیه خلفای پیشین را غاصب می‌خواند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم بارها آن حضرت را به عنوان جانشین خود معرفی فرموده بود

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۵

بنابراین، آن قاعده‌ی کلی که از عمل صحابه در عهد خلفا بلکه از محیط زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله به دست می‌آید این است که خلیفه نمی‌تواند هر که را بخواهد به میل خود انتخاب کرده با او مشورت کند، بلکه باید در امور مسلمانان با کسی شور کند که حایز مقام اطمینان ملت بوده مردم به اخلاص و امانت و شایستگی و خیرخواهی او مطمئن بوده و شرکت او در قوانین حکومت، ضامن پشتیبانی و مددکاری ملت در راه اجرای آن قوانین بوده باشد.

البته تشخیص دادن افراد مورد اطمینان ملت در محیط ما، با آن راهی که مسلمانان اولیه‌ی اسلام می‌پیمودند امکان ندارد، مشکلاتی که ما امروز داریم آنها نداشتند و زمان آنها با زمان ما فرق داشت. بنابراین باید طبق مقتضیات زمان خود راههایی را به کار بریم که اولاً منعی از شرع درباره‌ی آن نرسیده و ثانیاً افراد مورد اطمینان ملت را دقیقاً تشخیص دهد. و البته راههایی که امروز برای انتخابات به کار برده می‌شود اگر همراه مکرها و نیرنگ‌های پست و گمراه نباشد شرعاً جائز بوده منعی ندارد. «۱»

(۱) - مؤلف در کتاب «نظریه‌ی سیاسی اسلام» در این باره تفصیلی داده و می‌گوید: آنها که خود را به میدان سیاست طلبی و منصب خواهی انداخته و برای بدست آوردن آن، فعالیت‌های سیاسی و دسته‌بندی می‌کنند نباید برای حکومت و یا عضویت مجلس و یا هر مقام دیگری انتخاب شوند، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «به خدا سوگند ما این امر» را به کسی که دنبالش افتاده و یا حریص بر آن است نخواهیم داد». از توضحات است که در اجتماع اسلامی هیچ جایی برای میدان بازی در مقامات انتخابی نیست! و از چیزهایی که ذوق اسلامی آن را می‌کوبد و عقل اسلامی انکار می‌کند این است که برای یک منصبی دو یا سه و چهار نفر (کاندید) قیام نموده هر یک علیه دیگری نشریاتی صادر کند که دیدگان انصاف و مروت را به گریه در آورد و پیشانی شرف اسلام، عرق خجالت بریزد! مجلسها برای ستایش خود و طعن دیگران تشکیل داده، جراید را برای دعوت به خود بخرند. و مخالفین را با حیل‌های مختلف گول زده و یا تطمیع نمایند؛ و تمام چرخهای فعال خود را برای (تحمیر) و استعمار مردم به کار ببندازند! و آنگاه آن کس که دروغش بیشتر، و مکر و نیرنگش فراوانتر، و ولخرجی‌اش افزونتر باشد جلو بیافتد اینها راههای پست و «لعنت» شده‌ای هستند که در دولتهای شیطنی به کار می‌روند، و اگر یک صدم اینها در دولت اسلامی واقع شود کار به «دادگاه» کشیده شده و مسببین آن مجازات شدیدی خواهند شد تا چه رسد به اینکه برای عضویت مجلس انتخاب شوند

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۶

۳- شکل حکومت اسلامی

سومین مسئله‌ی مهم موضوع نوع و شکل حکومت است.

در این باره وقتی که به دوران خلفا رجوع می‌کنیم می‌فهمیم که مردم با «امیرالمؤمنین» بر شنوایی مطلق و اطاعت همه جانبه‌ای بیعت می‌کردند و زمام مهمترین امور حیاتی و اجتماعی خود یعنی حکومت و امامت را به دست او می‌سپردند.

و بنابراین مثل او با هر یک از: پادشاه «انگلستان» و رئیس جمهوری فرانسه، و نخست وزیر انگلستان، و رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر روسیه فرق فاحش دارد.

او تنها ریاست حکومت را نداشت، بلکه نخست وزیر هم بود، و خود به «پارلمان» حاضر می‌شد و ریاست جلسات را به عهده می‌گرفت و با

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۷

اعضاء مجلس در نظریه‌ها و مناقشات شرکت می‌نمود، و تنها خود او مسؤول تمام کارهای خود و دستگا حکومتش بود. در «پارلمان» او دو حزب موافق و مخالف دولت نبود، اگر هوادار حق و حقیقت بود همه حزب دولتی‌اش بودند و گرمخرف می‌شد همه حزب مخالفش می‌شدند.

هر يك از اعضا پارلمان به تنهایی مردآزادی بوده به اراده‌ی خود موافقت یا مخالفت می‌نمود. و حتی وزراء خلیفه هم در «پارلمان» عقایدی اظهار می‌کردند که گاهی موافق عقیده‌ی خلیفه نبود لیکن اینها هیچکدام اثر بدی در ارتباط مقام «ریاست» با وزارت نداشت و هیچکدام را به استعفا و نمی‌داشت.

و خلیفه نه تنها در برابر «پارلمان» بلکه در برابر تمام ملت هم حتی درباره‌ی کارهای شخصی‌اش مسؤول بود. «۱» شخصاً با تمام ملت ارتباط مستقیم داشته و در هر روز پنج نوبت که برای نماز به مسجد می‌آمد با آنها رو به رو می‌گردید و روزهای جمعه برایشان خطابه ایراد می‌کرد.

(۱) - مؤلف در کتاب نظریه‌ی سیاسی اسلام می‌گوید: اعضا مجلس شورا نباید به دسته‌ها و «حزب» ها تقسیم شوند! اسلام با حزبیت و دسته‌بندی که هر کسی در هر حال فقط پیرو حزب خود چه حق و چه ناحق باشد سازش ندارد.

مقتضای روح اسلام این است که هر کس در رأی خود، به تمام معنی آزاد بوده فقط پیرو حقیقت - هر کجا که باشد - بوده و به قدر دانه‌ی جوی هم منحرف نشود اگر امروز عقیده‌ی یکی از افراد خود را حق و درست دید با او همراه باشد، و اگر فردا عقیده‌ی همان کس را در مسئله‌ی دیگری بر خلاف حقیقت دید با او مخالفت ورزد

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۸

مردم با چشم خود می‌دیدند که او به طور عادی در بازارها راه می‌رود، اگر خرده‌ای در او می‌دیدند ایراد می‌کردند. هر کس می‌توانست حتی در مجالس پر جمعیت، او را درباره‌ی کارهایش بازخواست نموده و یا حق خود را مطالبه کند. از جمله مطالبی که ابوبکر در ابتدای خلافت خود گفت این بود: مردم من در حالی که بهتر از شما نیستم امیر شما شدم اگر خوب کار کردم کمکم کنید و اگر انحرافی پیدا کردم مستقیم سازید.

راستی، امانت و دروغ، خیانت است ناتوانان شما، تا حقشان را نگرفته‌ام توانا، و توانایان شما تا حق دیگران را از آنها نگرفته‌ام ناتوانان، هیچ يك از شما جهاد را ترك نکنند، زیرا هیچ ملتی دست از جهاد بر نداشتند جز اینکه خداوند تازیانه‌ی ذلت را بر آنها فرود آورد. تا مطیع خدا و پیامبر هستم اطاعت کنید و همین که نافرمانی کردم اطاعتم لازم نیست. برخیزید برای نماز، خدا رحمتتان کند. «۱»

این روش حکومت که ممکن نیست به نام یکی از اصطلاحات این زمان خوانده شود همان است که با فطرت اسلام سازگار بوده و همان هدفی است که روزمره و به طور پی‌گیر برای آن کوشش می‌کنیم. لیکن تا يك اجتماعی به طور اساسی برای نظریات انقلابی اسلام پذیرش نداشته باشد نمی‌تواند با این روش بسازد! و روی همین جهت است که وقتی اجتماع اسلامی انحطاط پیدا نمود سازش میان او و این روش حکومت غیر ممکن گردید. و اگر امروز ما بخواهیم بار دیگر به همان مطلوب گم

(۱) - متأسفانه در مهمترین مسئله که خلافت بود با فرمان خداوند مخالفت کردند و جز ۱۲ نفر کسی جرئت اظهار نظر نکرد و بدینوسیله اهلیت پیامبر صلی الله علیه و آله خانه نشین شدند

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۸۹

شده‌ی خود بر گردیم باید ابتدا از اسلام چهار حکم اساسی گرفته طبق مقتضیات وقت در قالب فعالیت روز بریزیم و سپس به دنبال مطلوب برویم:

۱- کسی که زیر بار مسوولیت حکومت واقعی می‌رود باید نه تنها با رؤسای جمهور و سفیران آنها ارتباط داشته باشد بلکه باید با عموم ملت خود نیز تماس نزدیک برقرار سازد! و نه تنها کارهای دولتی را- با مشورت مجلس- به انجام برساند بلکه خود را مسوول کارهای شخصی‌اش نیز بداند.

۲- باید از روش حزبی که نظام حکومت را به تعصبات جاهلانه آلوده می‌سازد کناره‌گیری نماید.

در نظام حزبی ممکن است در هر شهری عده‌ای که تشنه‌ی نفوذ و مقام ریاستند فعالیت کرده زمام امور را به دست گرفته مال ملت را در راه مهرجویی و انعطاف یک دسته اطرافیان خود خرج کنند تا بتوانند به همراهی آنان و علی‌رغم کوششهای پی‌گیر ملت برای مهار کردن خودسری و خودکامگی آنها، هر چه بخواهند، و هر وقت هوسشان گل کند اموری انجام دهند! باید از این روش جدا جلویی نمود.

۳- قوانین حکومت نباید فقط یک سلسله مواد گنگ و پیچیده‌ای باشد که متصدیان پستهای حساس نتوانند کارهای مترقیانه‌ی عمیق انجام دهند، و حسابگران نتوانند درست حساب رسیده دزدان و اختلاس‌کنندگان را- که به حمد الله زیادند- بشناسند.

۴- که از همه مهمتر است اینکه شخص «حاکم» به هر نامی که باشد- و اعضاء مجلس شورا، بیشتر صفات نیکی را که اسلام می‌خواهد داشته باشند.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۰

صفات‌ی که صلاحیت متصدیان را تأمین می‌کند

این مسئله در نظر اسلام اهمیت بسیار بزرگی دارد، به طوری که اگر بگویم اجراء قانون اساسی اسلام بیش از هر چیز بر این مسئله متوقف است گزاف و مبالغه نگفته‌ام شایستگی برای «حکومت» و یا عضویت «مجلس شورا» دو گونه است:

۱- شایستگی قانونی که ناظر انتخابات، و یا قاضی بدان وسیله شخصی را امتحان نموده و سپس به صلاحیت و عدم صلاحیت او برای یکی از منصبها حکم می‌کند.

۲- شایستگی دیگری که انتخاب‌کنندگان در نظر دارند و روی آن زمینه «آراء» خود را درباره‌ی هر کسی اظهار می‌کنند.

شایستگی اول را هر يك از مردم بلاد که ممکن است به میلیونها و صدها میلیون برسند می‌توانند به دست آورند،

لیکن شایستگی دوم را جز عده‌ی بسیار کمی ندارند. مقیاس شایستگی اول را می‌توان با چند ماده از مواد قانون اساسی بیان نمود، لیکن شایستگی دوم را باید روح قانون بیان کند. پیشرفت و موقعیت هر قانون اساسی در این است که ملت را طوری تربیت کند که اولاً خوب درک نموده و ثانیاً انتخابات صحیحی داشته باشد تا جز مردانی که به حسب روح قانون شایستگی دارند مقام «حکومت» و یا عضویت «مجلس» را به دست نیاورند. قرآن و احادیث هر دو قسم اهلیت و شایستگی گذشته را بیان کرده‌اند. درباره‌ی اهلیت نخستین، چهار مقیاس به دست می‌دهند:

۱- اسلام: در قرآن ذکر شده: «ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و پیامبر

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۱

و سر رشته‌داران از خودتان را اطاعت کنید». (۱)

(۱) - یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله الرسول و اولی الامر منکم». در کتاب «ارکان قانون اساسی اسلام» در تفسیر آیه‌ی مزبور می‌گوید: کارهای دولت اسلامی را جز مسلمانانی که مؤمن به حقانیت اساسنامه‌ی اسلام بوده احکام و قوانینی را که اسلام آورده معتقد باشند، نمی‌توانند متصدی گردند. و در این باره از خود آیه‌ی مزبور دو دلیل داریم: اول آنکه از جمله «سر رشته داران از خودتان» پس از جمله‌ی «ای مؤمنین» جز این نمی‌فهمیم که متصدیان امور که فرمان اطاعت و پیروی آنها را داده است باید از مسلمانان باشند. دوم آنکه وقتی نزاعی پیدا شد دستور داده قضیه را به خدا و پیامبر برگردانند - «فردوه الی الله و الرسول» - و پیداست که تنها متصدیان مسلمانانند (نه کفار) که حاضرند در مسایل اختلافی دولت و ملت، خدا و پیامبر (ص) را به حاکمیت بپذیرند! (ما قبلاً تذکر دادیم که «نزاع» در آیه، منظور نزاع میان افراد ملت است نه بین آنها و رئیس دولت، زیرا رئیس دولتی که قرآن به طور همه جانبه واجب الاتباع می‌داند ممکن نیست مورد مخالفت قرار گیرد و برای حلش به خدا و رسول رجوع شود. (مترجم) و از اینها گذشته صریح روایاتی که مورد اطمینان است نیز این گفته را تأیید می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «اگر برده‌ی بینی بریده‌ای امیر شما شده شما را به وسیله‌ی کتاب خداوند پیش برد اطاعتش نموده شنوا باشید» و فرموده: «اطاعت کسی که مخالفت خدا کند لازم نیست» و در حدیث دیگر از عبادة بن صامت نقل شده که «ما با پیامبر (ص) بیعت کردیم که با متصدیان امر «اولی الامر» جز آنجا که کفر صریحی که از طرف خداوند در آن باره دلیل و برهانی داریم نزاع نکنیم» - بخاری و مسلم این حدیث را نقل کرده‌اند - و در حدیث دیگر، وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی برکنار کردن پیشوایان بد از او اجازه خواستند، فرمود: «تا در میان شما نماز به پا می‌دارند نه چنین نکنید» بعد از این روایات، دیگر هیچ شکی نیست که در دولت اسلام غیر مسلمان نمی‌تواند متصدی کار شود چنان که عقل نمی‌پذیرد - و واقع کار هم چنین نیست - که مثلاً در دولتی اشتراکی کسی زمام امور را به دست گیرد که خود منکر اشتراکیت است و یا در دولت جمهوری کسی که مخالف جمهوریت است متصدی شود

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۲

۲- مرد بودن «رجولیت»: در قرآن بیان شده که: «مردان بر زنان قیومیت و سرپرستی دارند». (۱) و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «مردمی که کار خود را به دست زنی بسپارند هرگز رستگار نخواهند شد».

۳- عقل و بلوغ: قرآن می‌فرماید: «اموالتان را که خداوند بدان وسیله شما را سر پا نگه می‌دارد به سفیهان ندهید». (۲)

۴- سکونت در مملکت اسلام و «تابعیت» آن را داشتن: «آنها که ایمان آوردند و هجرت نکردند، شما هیچ بستگی با آنها ندارید تا هجرت کنند». (۳)

اینها چهار صفت قانونی هستند که به موجب آن هر يك از افراد می توانند اهلیت حکومت و یا عضویت مجلس شوری را پیدا کنند. لیکن جای سؤال است که از میان افراد زیادی که این اهلیت قانونی را دارند چه کسی را باید در مرحله ی نخست انتخاب کنیم؟

از این پرسش هم قرآن و حدیث به طور روشنی جواب گفته اند، قرآن می فرماید: خداوند «دستور می دهد که امانتها- یعنی پستهای مسؤولیت- را به اهلش بدهید.» «۴» و می فرماید: «گرامی ترین شمانزد خداوند

(۱)- الرجال قوامون علی النساء

(۲)- ولا توتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً

(۳)- والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولا یتهم من شیء حتی یهاجروا

(۴)- ان الله یمرکم ان تودوا الامانات الی اهلها. سوره ی نساء، آیه ۵۹

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۳

پرهیزگارترین شماس است» (۱) و درباهی «طالوت» که از طرف خداوند بر بنی اسرائیل حکومت داده شد، می فرماید: «همانا خداوند او را بر شما انتخاب کرده و در دانایی و تن او فزونی بخشیده است» (۲). و فرماید: «از کسی که ما دلش را از یاد خود غفلت داده و به دنبال هوای خود رفته و کارش به افراط است، اطاعت مکن.» (۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «کسی که بدعت گزاری را احترام کند بر خرابی اسلام کمک کرده است.» (۴) و فرموده: «بخدا سوگند ما کسی را که بر این کار ما حریص بوده و یا درخواست کند متصدی نخواهیم نمود» (۵) و نیز فرموده: «خائن ترین شما پیش ما کسی است که آن را- تعقیب کرده- مطالبه نماید.» (۶) (۷)

(۱)- ان اکرمکم عند الله اتقیکم

(۲)- ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم - بقره، ۲۴۷

(۳)- ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً- کهف، ۲۸

(۴)- به نقل بیهقی در کتاب شعب الایمان

(۵)- همهی محدثین نقل کرده اند

(۶)- ابوداود نقل کرده است

(۷)- آقای مودودی در کتاب «پایه های قانون اساسی اسلام» روایات دیگری هم در این باره اضافه می کند، از آن جمله: «پیشوایان نیک شما آنهاست که شما آنها را دوست می دارید و آنها هم شما را دوست می دارند، شما بر آنها رحمت می فرستید و آنها بر شما رحمت می فرستند و پیشوایان بد شما آنهاست که مورد نفرت شماست و شما مورد تنفر آنهاست و شما آنها را لعن می کنید و آنها هم شما را لعنت می کنند.» به نقل «مسلم»

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۴

برخی از این صفات را می توانیم به آسانی جزو مواد قانون اساسی خود قرار دهیم مثلاً کسی را که به دنبال منصبی

بیافتند اهل ندانیم.

لیکن بقیه‌ی این صفات را که نمی‌توانیم برایش یک حد قانونی فرض کنیم باید خود یک مبنایی اساسی قرار گیرد که روح «قانون اساسی» با آن رنگ‌آمیزی شود. هر چند به صورت یک قانون محدود بیان نمی‌شود. در پایان، یکی از وظایف حتمی کسی که نظم انتخابات را به عهده داشته متصدی اجراء آن است این است که هنگام هر انتخاباتی، با حداکثر کوشش و فعالیت مردم را به صفاتی که از نظر اسلام متصدیان امور باید داشته باشند روشن نماید.

تمدن «۱» و پایه‌های آن

اکنون مسئله‌ی تمدن و مدنیت اسلامی را بررسی کنیم: نظر به این که اسلام سیستمی برای فکر و عمل هر دو بوده و دولت خود را بر اساس این سیستم بنا می‌نهد سکنه‌ی خود را به دو قسمت می‌کند و آنگاه چون صداقت و صراحت، در روح واقعی اسلام است ملاحظه می‌کنیم که تقسیم مزبور را به طور روشن و بدون هیچگونه نیرنگ و یا پرده‌پوشی بیان می‌کند.

اسلام نمی‌خواهد به خاطر دنیا و مظاهر آن خدعه‌ای نموده در ظاهر و در زبان تمام سکنه را یکسان قرار دهد و آنگاه نه تنها در مقام عمل میان آنها فرق بگذارد بلکه از دسته‌ای حتی حقوق اساسی و اولیه‌ی انسانی را

(۱)-

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۵

هم دریغ دارد چنانکه حال «سیاهان» در «آمریکا» و افراد غیر «کمونیست» «۱» در «شوروی» (روسیه) و سایر اقلیت‌های ملی در

(۱)- راجع به سیاهان، هر روز در روزنامه‌ها و مجلات مهم دنیا اخباری از اوضاع فلاکت بار آنها را می‌بینید. ولی به عنوان نمونه درباره‌ی غیر کمونیستهای شوروی و خصوصاً برادران مسلمان ما که گرفتار دیکتاتوری حزب کمونیست پشت دیوار آهنین هستند برایتان عرض کنم: سید قطب در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» می‌نویسد: در اردوگاه کمونیسم، مسلمانان را یکسره نابود می‌کنند، به طوری تعداد آنان در روسیه‌ی شوروی در ربع قرن از ۴۳ میلیون نفر به ۲۶ میلیون نفر تقلیل پیدا کرده‌اند و آنها از کارتها و کوپن‌ها که از ضروریات زندگی آنجاست محرومند به آنها گفته می‌شود: شما هر وقت می‌خواهید، به خدا برسید ولی از غذا و طعام دولتی خبری نیست همین خوراک را هم از خدا بخواهید» در آمار اخیر دولت شوروی تعداد مسلمانان فقط ۱۵ میلیون نفر معرفی شده است. در یکی از نوشته‌های نویسندگان عرب دیدم که: در مصر با چند نفر از «حجاج» مسلمان روسیه که پس از سالها ممنوعیت موفق به دریافت اجازه‌ای از دولت «شوروی» برای «حج» شده بودند مصادف شدم. دیدم آن بیچارگان با یک نظرهایی که پر از آه و حسرت بود به مغازه‌ها و اجناس دکانهای قاهره نگاه می‌کردند و وقتی که با آنها کمی صحبت کردم دیدم که گوئیا در اثر فشارهای زیاد قوه‌ی حافظه‌ی خود را اساساً از دست داده‌اند درباره‌ی سایر مذاهب هم تا حدودی چنین است.

البته با فرق زیادی به مقدار فرق اسلام و مبارزانش با مسیحیت و حدود فعالیتش - در روزنامه‌ی کیهان تاریخ: ۱۳/۴/۴۳ نوشته است: ارمنی‌های ماوراء قفقاز شوروی در نامه‌ای که با امضاء ۲۵۰۰ نفر به خرشفف نوشته‌اند از وضع فلاکت بار خود شکایت کرده‌اند.» (البته باید توجه داشته باشید که در زمان دیکتاتوری «استالین» حتی این نامه نوشتنها هم بزرگترین جرم بود و در زمان خروشفف مختصری تسهیلات در کار بود و اکنون که حکومت او هم از هم پاشیده شده نمی‌دانیم با اقلیت‌های مذهبی

چگونه معامله می‌شود؟! و در اطلاعات تاریخ ۳۱/۴/۴۳ نوشته است: مقامات شوروی يك فرقه‌ی مذهبی مسیحی را به نام «مسیحیان ارتودوکس سرگردان» سرکوب کرد و رهبرانش را به اردوگاه‌های «کار اجباری» در سبیری فرستاد.

اینها همه می‌رساند که بشر نمی‌تواند خود رهبری معین کند باید هر که را خداوند مصونیتش را از خطا و اشتباه در فهم قانون و تطبیق قانون و اجراء قانون تضمین فرماید رهبر بدانند و در زمانی که چنان رهبری الهی نباشد باید از میان کسانی که او معین نموده (فقهاء روشن و بیدار) رهبری انتخاب کنند که بالنسبه بهترین رهبر خواهند بود و گرنه به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است و البته فرق بسیار دارد لیکن درد ما را نیست درمان الغیث!

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۶

جمهوریت‌های غیر دینی امروز این چنین است. اسلام کمترین تمایلی هم به این سیاست پرده‌پوشی که بر پایه‌ی مکر و خدعه قرار گرفته ندارد.

اسلام صریحاً سکنه‌ی دولت خود را به دو دسته تقسیم می‌کند: مسلمانان و اهل ذمه.

قرآن درباره‌ی سکنه‌ی مسلمان می‌گوید: «آنها که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال و جان خود در راه خداوند جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند اینها هر دسته‌ای دوست دسته‌ی دیگرند و آنها که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را با آنها هیچ بستگی نیست تا هجرت نمایند». «۱» این آیه برای مدنیت اسلامی دو پایه و اساس بیان می‌کند یکی ایمان و دیگری سکونت در مملکت اسلام و یا انتقال و

(۱) - «ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم

من شیء حتی یهاجروا» انفال: ۷۲

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۷

هجرت به آن. و بنابراین اگر کسی مؤمن باشد لیکن از تابعیت مملکت کفر دست برد نداشته، و به مملکت اسلامی هجرت ننموده و آن را وطن خود قرار نداده باشد از اهل مملکت اسلام شمرده نمی‌شود. و آن مردم با ایمانی که ساکن مملکت اسلام هستند - چه آنجا متولد شده و یا از مملکت کفر بدان جا هجرت نموده باشند - آنها اهل مملکت اسلام بوده و در حقوق همه با هم مساوی بوده و با یکدیگر دوست و «وابسته» می‌باشند. «۱»

اسلام تمام زحمات و مشقات بر پا بودن سیستم و نظام خود را به دوش این سکنه‌ی مسلمان گذاشته است. اینها هستند که حقانیت این نظام را قبول دارند، و این نظام هم تمام جوانب قانون خود را در میان آنها اجرا ساخته و بر آنها لازم می‌کند که تمام دستورات دینی و اخلاقی و سیاسی و مدنی او را اطاعت نمایند و هر گونه فداکاری در راه دولتش به کار برند و از طرفی به آنها حق می‌دهد که متصدیانی برای شوون مختلفه‌ی دولت انتخاب نمایند و یا در پارلمان و مجلس شوری که مدبر شوون دولت است شرکت جویند و همچنین بر پستهای ریاستی دولت برای همراه ساختن سیاست فکری دولت با قوانین اساسی‌اش تکیه زنند.

(۱) - آنها که در هنگام مبارزات ملت به کشورهای دیگر رفته و مشغول زندگی راحت خود بوده‌اند نمی‌توانند پس از پیروزی انقلاب ناگهان آمده و مناصب حکومتی را اشغال کنند. آنها که در کشور خود بودند و ماندند لیکن کاری به مبارزات نداشته‌اند چطور؟ اینها هم در حقیقت هجرت نکرده‌اند. و اینجا است که می‌گویند: انقلابها بچه خور هستند و فرزندان خویش را معمولاً در خویش هضم می‌کنند

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۸

و بالاترین شاهد این قسمت هم اینکه ما نه در دوران «نبوت» و نه در زمان خلفاء حتی يك نفر را هم نمی‌یابیم که از میان «اهل ذمه» برای عضویت مجلس شورای انتخاب شود و یا حکومت نقطه‌ای از نقاط اسلامی را تصدی نماید و یا قاضی شده و یا وزیر قسمتی از امور دولت شود و یا نظارت بر آن نماید و یا فرماندهی جنگ شود و یا حق داشته باشد درباره‌ی انتخاب خلیفه، عقیده خود را به میدان فعالیت بیاندازد.

با اینکه حتی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله هم خالی از «اهل ذمه» نبود، و در زمان خلفا تعدادشان به ده‌ها میلیون رسیده بود. و اگر آنها حق شرکت در این امور را داشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه این حق را از آنان دریغ نمی‌داشت، و هم چنین اصحاب و تابعین ان حضرت که تربیت یافتگان آن حضرت بودند برای مدت ۳۰ سال تمام از ادای این حق کوتاهی نمی‌کردند.

منظور از «اهل ذمه» پیروان سایر ادیان آسمانی (غیر اسلام) هستند که در داخل مملکت اسلامی سکونت داشته و ولایت دولت اسلامی را پذیرفته و از آن اطاعت می‌کنند، خواه در مملکت اسلامی متولد شده و یا از خارج بدانجا آمده و درخواست نموده‌اند که در زمره‌ی «اهل ذمه» به شمار آیند.

اسلام برای این دسته مردم غیر مسلمان، متعهد است که دیانت و فرهنگ و مال و ناموسشان را حفظ نماید. و البته قوانین داخلی مملکت را در میان آنها هم اجرا می‌کند و بر ایشان حقوقی هم قایل می‌باشد و درهای تمام وظایف و کارهای دولتی را جز پستهای مهم ریاست، به رویشان باز می‌گذارد و همانند مسلمانان بدانها آزادی در تمدن می‌دهد،

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۹۹

در امور اقتصادی هم از همان کارهایی که خود مسلمانان هم ممنوعند بازشان می‌دارد. و به هر حال آنها را از تحمل وظیفه‌ی دفاع از حریم دولت معاف داشته این وظیفه‌ی سنگین را به دوش خود مسلمانان می‌گذارد.

اگر کسی بر این دو نوع «مدنیت» و احکام مختلف آن خرده‌ای دارد خوب است نظری به رفتار دولتهایی که طرز فکر معینی دارند با کسانی که ایمان به آن طرز فکرشان ندارند و همچنین رفتار دولتهای «ناسیونال» با اقلیتهای ملی ساکن در آنها بیاندازد. ما می‌توانیم جدا و به طور قاطع ادعا کنیم که مشکلی را که از راه وجود اقلیتهای غیر معتقد به مبانی دولتها پیش می‌آید، اسلام بهتر از هر «سیستم» دیگری در جهان؛ با روشی آسان و عادلانه حل کرده است دیگران این مشکل را با یکی از دو راه حل کرده‌اند: یا اساساً فکر مخالف را کوبیده از بین می‌برند، و یا مردمش را مطرود ساخته از حقوق محروم می‌سازند.

لکن راهی را که اسلام در برابر این روشها پیش می‌گیرد این است که با عدالتی کامل میان «مومنین» و کسانی که

ایمان به مبانی دولت اسلام ندارند حدی قرار می‌دهد، به آنها که به قوانین و مبانی او ایمان دارند باید کاملاً مقید به مبانی اسلام بوده و در عین حال زحمات پیشبرد نظام دولت را - بر طبق آن مبانی تحمل نمایند. و آنها که تسلیم این مبانی نبوده ایمان ندارند لازم نیست جبراً از آن مبانی جز به مقدار ضرورت که برای حفظ نظم مملکت لازم است تبعیت نمایند و دولت ضمن اینکه زحمات پیشبرد نظام دولت را از دوش آنها بر می‌دارد حقوق مدنی و انسانی آنها را حفظ می‌کند.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۰

حقوق مدنی

اکنون می‌خواهیم برایتان حقوق اساسی سکنه‌ی دولت اسلامی را شرح دهیم:

اولین حق مردم این است که دولت مال و جان و ناموس آنها را حفظ نموده جز روی جهات معین قانونی و مشروع از آنها نگیرد و این همان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از احادیث توضیح داده است. در خطبه‌ی جامع و کاملی که در «حجة الوداع» ایراد فرمود - که شامل بر بسیاری از قوانین نظام حیاتی اسلام است - بیان فرمود که: «همانا خونهای شما و اموال شما و نوامیس شما همانند احترام امروز - هیجدهم ذی حجة - در شرع محترم است». این احترام را تنها يك چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در گفتار دیگرش بیان فرموده استثنا می‌کند: «جز به حق اسلام» یعنی حقی که به حکم قانون اسلام درباره‌ی جان و مال و احترامات کسی لازم شده است تنها به حکم قانون می‌توان از او گرفت.

دومین حق مهم مردم حفظ آزادی شخصی آنهاست. در اسلام جایز نیست بدون ثابت شدن جنایت - آنها را پس از اجازه‌ی دفاع - آزادی کسی را سلب نمود. در سنن ابی داود - در کتاب قضاء - از بهزین حکیم از پدرش نقل شده که پدر بزرگ «بهز» در برابر پیامبر - در حالی که آن حضرت مشغول ایراد خطابه بود - ایستاده گفت: همسایگان من چرا دستگیر شده‌اند؟ حضرت تا دو مرتبه اعتنایی نکرد و سپس آنچه او می‌خواست گفت، حضرت فرمود: همسایگان را رها کنید.

این، گواهی می‌دهد که تا جنایتی به طور قاطع ثابت نشود جایز نیست کسی را گرفتار نمود.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۱

خطاباتی گفته است: حبس بر دو قسم است: ۱- حبس مجازاتی ۲- حبس تحقیق. حبس مجازاتی تنها در چیزهای ثابت شده است و حبس تحقیق در موارد اتهام است که به وسیله‌ی آن چیزهای زیر پرده کشف می‌شود. نقل شده است «پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را در مورد اتهامی ساعتی از روز حبس نمود و آنگاه رهایش ساخت». - معالم السنن کتاب قضاء - و هم چنین قاضی ابو یوسف در کتاب خراجش می‌گوید: «ممکن نیست به صرف اتهام کسی، شخصی را زندانی نمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به تهمتها نمی‌گرفت. بلکه میان «مدعی» و «مدعی علیه» جمع می‌نمود، اگر مدعی شاهدهی داشت طبق آن حکم می‌نمود و گرنه از «مدعی علیه» ضامنی گرفته و سپس آزاد می‌نمود. اگر «مدعی علیه» پس از این توضیحاتی داد که بسیار خوب و گرنه باز هم نباید متعرض او شد» -

کتاب خراج، ص ۱۷۶، طبع سلفیه ۱۳۵۲-.

همین طور از عمر نقل شده «بخدا قسم در اسلام کسی بدون علت به اسارت نمی‌آید». «۱» موطأ مالک باب شرط الشاهد-.

سومین حق مهم آزادی در اظهار عقیده و در قانون است: حضرت علی علیه السلام قانون اسلام را در این باب به بهترین صورت توضیح داده است:

پس از قضیه «حکمین» هنگامی که علی علیه السلام با معاویه قراردادی بست، هشت هزار نفر از کسانی که همه حافظ «قرآن» بودند! بر علی علیه السلام خروج

(۱) - احکام مزبور در فقه شیعه هم ثابت، و نظیر روایات مذکور در کتب «حدیث» ما هم هست

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۲

کرده بنای شورش گذاردند «۱» به آنها «خوارج» می‌گفتند. اینها نظیر فرقه‌های «انارشیست» «۲» و «نهلست» «۳» زمان ما بوده با تشکیل هر گونه دولتی مخالفت کرده و با تمام نیرو در نابودی‌اش می‌کوشیدند.

علی علیه السلام عبدالله عباس را نزد آنان فرستاد، و او با آنها مناظره و مباحثه‌ای نمود و در نتیجه چهار هزار نفر توبه کرده بازگشتند. علی علیه السلام نزد بقیه فرستاد که از راه خود بر گردید ولی آنها نپذیرفتند. حضرت پیام فرستاد: «هر جا می‌خواهید باشید، به این قرار که هیچ خونی به حرام نریزید و راهی را نبرید و به کسی تجاوز نکنید. و اگر چنین کردید جنگ را به استقبالتان می‌فرستم». عبدالله بن شداد می‌گفت: «به خدا قسم حضرت با آنها جنگ نکرد تا اینکه راهها بریدند و خونها به ناحق ریختند» «۴» حضرت بار دیگر هم به آنها فرموده که «تا فسادی در زمین نکنید ما شروع به جنگ نمی‌کنیم». «۵»

آنچه که به طور قاطعی از این بیان به دست می‌آید این است که اسلام جلو اظهار عقیده دسته‌ها و احزاب مخالف دولت و ملت اسلامی را نمی‌گیرد، لیکن اگر بخواهند روی افکارشان تبلیغات راه بیاندازند و ملت

(۱) - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو دسته پشتم را شکستند، یکی دانشمندان هتاک و دیگر نادان مقدس مآب

(۲) - هرج و مرج خواه

(۳) - منکر همه چیز

(۴) - نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۳۹ و ۱۳۳

(۵) - همان

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۳

را مسلحانه با تهدید و وحشت و یا ترور مغلوب افکار خود ساخته با نیروی خود نظام شهرها را به هم بزنند اینجا است که دولت آنها را گرفته و به سزای کردارشان می‌رساند.

اینجا حق دیگری هم هست که اسلام دستور داده و اکیداً سفارش هم فرموده است: از وظایف حتمی دولت اسلامی است که احتیاجات ضروری انسانی هر فرد فرد مردم را تعهد نموده فراهم آورد. وظیفه «زکات» اسلام به همین قصد واجب شده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «از ثروت‌مندانشان گرفته به بینوایان رد می‌شود». (۱) و فرمود: «کسی که بیچاره‌ای را پس از خود بگذارد، او مربوط به ماست - و ما متعهد امور او هستیم». (۲) و فرمود: «من وارث کسی که وارث ندارد هستم. از جانب او دیه می‌دهم و از او ارث می‌برم». (۳)

اسلام در این قسمت میان مسلمانان و کفار «اهل ذمه» که جزو سکنه‌ی دولتند فرق نمی‌گذارد. همانطوری که ضامن خوراک و پوشاک و مسکن مسلمانان است برای «اهل ذمه» نیز تعهد می‌کند. عمیر بن رافع از ابی بکره نقل می‌کند که عمر بن خطاب گذرش بر خانه‌های محله‌ای افتاد دید مرد نابینایی گدایی می‌کند. از پشت سردستی به بازوی او زد و گفت: «تو از کدام دسته «اهل کتابی»؟ گفت: «یهودی هستم». گفت: «چه باعث شد که ترا اینچنین می‌بینیم؟» گفت: «پیری و احتیاج»، «جزیه هم باید بدهم». عمر دستش را گرفت و به منزل خود برد و چیزی به او داد و آنگاه فرستاد پیش کلیددار «بیت المال» - خزانه‌ی مملکت - و گفت این و امثالش را

(۱) - همه نقل کرده‌اند

(۲) - همه نقل کرده‌اند

(۳) - ابوداود در کتاب فرائض

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۴

مهلت داده بر آنها آسان بگیر. به خدا سوگند ما منصفانه رفتار نکرده‌ایم اگر جوانیش را بخوریم و هنگام پیری محروم‌ش کنیم» یکی از عبارات قرارداد «خالد بن ولید» با اهل حیره چنین است: «برای اهل ذمه قرار دادم که هر پیرمردی که توان کار از او برود و یا آفتی ببیند و یا دارا بوده فقیر گردد و به طوری شود که اهل دینش به او صدقه دهند، جزیه را از گردنش برداشته و خرج خود و عیالاتش را تاوقتی که در مملکت اسلام است از بیت المال می‌پردازم». (۱)

حقوق دولت بر مردم

اولین حقی که دولت بر مردم دارد حق «فرمانبرداری» و به اصطلاح تاریخ اسلام حق «بالسمع و الطاعة» می‌باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای

(۱) - مؤلف در کتاب «پایه‌های قانون اسلام» اضافه می‌کند: «در اسلام برای رئیس دولت و وزراء و استانداران و تمام مردم دیگر فقط یک قانون است و در قضاوت هم برای همه یک روش به کار می‌رود. احدی در قانون بر دیگری امتیاز ندارد. و دادگاهی مخصوص به فردی و یا طبقه‌ی مخصوصی وجود ندارد؛ و هیچکس نیست که به اصطلاح شأنش اجل از مواخذه به قانون باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر عمرش خود را بر مسلمانان عرضه داشته فرمود: «اگر کسی بر من حقی دارد جلو بیاید و حش را بگیرد» عمر هم عربی را فرمان داد که از «جبله‌ی ابن ایهیم غسانی» - که خود فرمانروای مقتدری بود - قصاص کند و او هم چنین کرد. «عمر و بن عاص» از عمر خواست قانوناً احترام خاصی برای فرمانداران قایل شود ولی او نپذیرفت و به همه‌ی مردم حق داد که هر گاه یکی از فرمانداران شکایتی داشتند به دادگاه عمومی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۵

خود تصریح فرموده: «شنوایی و فرمانبرداری در سختی و آسانی، و نشاط و بدحالی» (۱).
دومین حق دولت این است که مردم از روی صدق و صفا و واقعیت دوست و یار دولت باشند. در قرآن و احادیث از این مطلب به طور مکرر به کلمه‌ی «نصح» - خیر خواهی - تعبیر شده است و این کلمه به مراتب بهتر از دو کلمه‌ی «لویالیسم» (۲) و «الیجنس» (۳) اصطلاح انگلیسیها، می باشد.

معنای حقیقی این کلمه این است که هر فردی دولت را دوست داشته و از اعماق دل خیر او را بخواهد و برای ترقی او کوشش نماید و زیر بار چیزی که مختصر ضرر و یا اذیتی به دولت برساند نرود. بلکه اسلام سکنه‌ی دولت را ملزم می کند که با او کمک کنند و از بذل کوشش و فداکاری مالی و جانی در راه دولت دریغ ننمایند. حتی قرآن کریم کسانی را که با توانایی و قدرت، از فداکاری مالی و جانی در راه دفاع از مملکت در مواقع خطر دریغ می کنند منافق می شمارد.

اینها قوانین اساسی دولتی است که ما دولت اسلامی می نامیم و اختیار با شماست که این روش دولتی را به هر نامی از اصطلاحات این زمان که بخواهید بنامید. خواه استبدادی و یا جمهوری و یا دموکراتیک و ... ما اصراری بر اصطلاح مخصوصی نداریم. آنچه که ما در حال اصرار داریم این است که ما اگر ادعای اسلام داریم نباید نظام زندگی و حکومت ما جز بر آنچه که اسلام نشان داده و مبانی و اساسی که او گذاشته بنا نهاده شود.

(۱) - به نقل عبادة بن صامت در کتاب «موطأ» مالک

(۲) - دولت خواهی و طرفداری از دولت در وقت شورش

(۳) - وفاداری، بیعت

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۶

پرسشها و پاسخها

س - دولتهایی که پس از خلفاء راشدین روی کار آمد اسلامی بودند و یا غیر اسلامی؟
ج: حقیقت این است که به واقع کلمه، نه اسلامی بودند و نه غیر اسلامی، زیرا در آن دولتها دو پایه‌ی مهم قانون اساسی اسلام تغییر یافته بود: ۱- مسئله‌ی انتخاب رئیس - که دیگر به صورت مشورت نبوده انتصابی و تا حدودی موروثی شده بود، ۲- پیشبرد نظام دولت با مشورت، - که این هم اکثراً عملی نبوده و بیشتر جنبه‌ی استبدادی پیدا کرده بود - لیکن سایر مواد قانون اساسی گر چه به روح واقعی خود باقی نمانده بود لیکن به طور کلی هم نسخ نشده بود، قرآن و احادیث همچنان پایه‌ی قانون آن دولتها بود. دادگاههای آنها هم جز طبق قانون اسلامی حکم نمی کردند، و فرمانروایان اسلام هم جرات نمی کردند که قانون اسلام را نسخ نموده به جایش قوانین وضعی دلخواه خود را بگذارند، و اگر گاهی فرمانروایی تصمیم چنین کاری می گرفت یکی از بندگان شایسته‌ی خداوند قیام نموده

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____
 با او جهادی به سزا می نمود تا آنجا که راه این گناه بزرگ را می بست. این کتابهای تاریخ است، نشان می دهد چگونه دانشمندانی چون «ابن تیمیه» و «مجدد سهندی» در برابر این تصمیمات

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۷

ایستادگی کامل به خرج دادند. «۱»

س- آیا ضمیر در آیه ی «**و أمرهم شورى بینهم**» تنها به مردان می گردد؟ و آیا ممکن است این حکم شامل زنان هم شده در نتیجه آنها هم به مجلس شورا راه یابند؟

ج- آیات قرآن با هم تناقضی ندارند و ممکن نیست آیه ای مخالف آیه ی دیگر باشد. بلکه یکی دیگری را شرح و توضیح می دهد. قرآن که می فرماید: «**و أمرهم شورى بینهم**» جای دیگر هم می فرماید: «**الرجال قوامون على النساء**» مردان سرپرست و کاراندیش زنانند- و بدین ترتیب قرآن مجید راه مجلس شورا را که سرپرست و کاراندیش تمام ملت بوده «قیمومیت» دارد به روی زنان می بندد. علاوه بر این، حوادث دوران

(۱)- مؤلف به اقتضای محیط خود و به قدر اطلاعاتشان این دو نفر را مثال زدند. در حالی که اگر به مجاهدات خالصانه و محیرانه ی علمای و مراجع تقلید شیعه که حتی تا پای جان و مشقات سخت تر از آن ایستادگی کردند توجه کنند خواهند دید که نمونه اینها بدین دیگران من قبلا کاری به اعمال تخریبی این تیمیه که عنوان مجاهدت به او داده شده ندارم که مثنوی هفتاد من کاغذ شود جنایتی که ابن تیمیه کرد و تخم نفاق و اختلاف را در میان ملت اسلام پاشید کمتر جنایتکاری چنین کرد، دائمی وزر و وبال کارش دامان او را می گیرد چنانکه ملت اسلامی را گرفتار ولی در جهت اثبات تذکری از مجاهدات علما شیعه می دهم. ما خیلی به زمانهای گذشته رجوع نکنیم. فقط چند سال به عقب برگردیم و جنازه ی نورانی مرحوم شیخ فضل الله نوری (قده) را بر سردار تماشا کنیم و به دنبال آن جنازه مسموم شده ی آیه الله آخوند خراسانی را در نجف اشرف به روی دوش مردم ببینیم! در این اواخر مبارزات مرحوم امام خمینی و مراجع و روحانیون دیگر که بر همه ی دنیا اثر گذاشته و نهضت های آزادیبخش را امید داده است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۸

نبوت و خلافت خلفا اولین در برابر ما حاضر و روشن است و آن بهترین وسیله برای روش فهم قرآن می باشد. ما در کتب تاریخ و حدیث حتی يك مورد هم پیدا نمی کنیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله با یکی از خلفاء اولین زنها را به مجلس شورا راه داده باشند. «۱»

س- منابع در آمد حکومت اسلامی چیست؟ نوعاً می گویند در اسلام برای مخارج دولت تنها قوانین «زکات» و «جزیه» و «خراج» وضع شده است. اگر چنین باشد حکومت های این زمان چگونه می توانند با حفظ حدود اسلامی مالیتهای خود را جمع آوری کنند؟

ج- این درست نیست که بگوئیم در اسلام، برای رفع احتیاجات حکومت ممکن نیست «مالیات» وضع نمود، و یا بگوئیم تنها «زکات» برای این منظور وضع شده است. «زکات» تنها یکی از سرمایه های امنیت اجتماعی است که از ثروتمندان گرفته می شود تا به فقرا و مستحقین برسد.

لیکن احتیاجات حکومت چیزی جز احتیاجات خود ملت نیست. و بر آنها لازم است که در برابر توقعاتی که از

دولت دارند مقداری از ثروت خود را برای تحقق آمال و اهداف خود به دولت بدهند. همانطور که ملت برای قسمتهای مختلفی از اجتماع کمکهایی کرده، پول و غیره می‌دهند، همچنین بر مردم است که مبلغی بر خود فرض نموده متعهد

(۱) - لیکن زنها به عنوان نمایندهی زنهای دیگر برای امور مربوط به آنها قیومیت بر مردان نمی‌باشد، چنانکه اگر عضویت مجلس شورا را وکالت بدانیم، نه ولایت، نسبت به مردان نیز اشکالی ندارد، زن می‌تواند وکالت مردی را بپذیرد. البته توضیحی که بعداً دربارهی ماهیت این مجالس می‌آید مطلب درستی است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۰۹

شوند تا حکومت، امکاناتی برای انجام احتیاجات آنها داشته باشد و مالیات چیزی جز مبلغی که مردم برای مصالح خود به گردن می‌گیرند نیست.

اما آن مالیاتی که در کتابهای فقهی قدیم ما شدیداً مذمت شده است، از قسم مالیاتهای امروز نبوده و بین آنها فرق مهم و اساسی می‌باشد. مالیاتهای آن زمان از قبیل اموالی که مردم برای مصالح خود ملتزم شده جمع آوری می‌کنند نبود، بلکه «باج» هایی بود که حکومتهای سلطنتی از مردم گرفته و به دلخواه خود سلاطین به مصرف می‌رساندند، و روی این جهت اسلام هم شدیداً این مالیاتها را تحریم نمود لیکن اکنون که واقعیت مالیات عوض شده و جور دیگری است، حکمش هم فرق کرده است.

س - به نظر شما آیا ممکن است مسئلهی «خلافت» به آسانی حل شده و امت اسلام از این تفرق ۷۲ دسته‌ای نجات یابند؟

ج - من فعلاً نمی‌خواهم مسئلهی خلافت را در تمام جهان اسلام مورد نظر قرار دهم، و تنها دربارهی تشکیل دولت اسلامی در ممکت خودمان پاکستان صحبت می‌کنم. و اگر در نقاط مختلف جهان اسلام دولتهایی اسلامی روی مبنای و قواعدی که بیان کردیم تشکیل شود چه بسا روزی بیاید که همه متحد شوند و پیمانی «۱» ببندند و برای تمام جهان اسلامی يك «خلیفه» معین کنند: اما صحبت ۷۲ فرقه تنها در کتابهای

(۱) - اتحادیهی ممالک، یا ایالات متحدهی اسلامی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۰

علمی کلامی است و فعلاً در پاکستان جز سه فرقه «حنفی» و «اهل حدیث»، و «شیعه» نیست و شما همه می‌دانید که علماء این سه فرقه دربارهی مبنای اساسی دولت اسلام اتفاق دارند و اختلاف در موارد دیگر بعضاً فرعی است و بنابراین تعدد فرقه‌ها مانع از تشکیل يك دولت اسلامی نخواهد بود.

س - درست است، لیکن اگر تنها دربارهی خلافت «پاکستان» هم نظر کنیم آیا ما مردی را داریم که برای این مقام انتخابش کنیم؟

ج - این با انتخاب کنندگان است و هنگامی که وقت انتخاب رسید همگی فکر نموده دربارهی شخص شایسته‌ی این

مقام صحبت می‌کنیم.

س- شما همیشه فقط يك سلسله مبانی اصولی برای «قانون اساسی اسلام» بیان نموده، و به اصطلاح فقط به لفظ و عبارت پردازی اکتفا می‌کنید، چرا تا به حال در این باره نوشته‌ای ترتیب نداده و به اصطلاح «قانون اساسی اسلام» را تدوین نمی‌کنید؟ اگر چنین می‌کردید خیلی بهتر بود و عموم مردم واقع حکومتی را که شما می‌خواهید به پا کنید می‌فهمیدند.

ج- تدوین قانون اساسی باید پس از قوه و امکاناتی برای تشکیل حکومت اسلامی باشد همه جا وضع قانون اساسی باید به دست کسانی انجام گیرد که قدرتی برای اجرا داشته باشند. ما امروز فقط این مبانی را برای آشنایی عموم عرضه می‌داریم.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۱

زن و پستهای دولتی در اسلام «۱»

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

«مردان کاراندیش زنانند»، نساء: ۳۴.

لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ، صحیح بخاری.

مردمی که امور خود را به زنی بسپارند رستگار نخواهند شد.

این دو دلیل به طور قاطعی حکم می‌کنند که پستهای ریاستی دولت - حکومت - و یا وزارت و یا عضویت مجلس شورا و یا ادارات مصالح مختلف حکومتی به زنها تفویض نمی‌شود و بنابراین در قانون اساسی اسلام قرار دادن زنها در این پستها و باز کردن راه بر ایشان مخالف نصوص صریحی اسلام است. و البته دولتی که خود را مقید به اطاعت خدا و رسول نموده است نمی‌تواند زیر بار این مخالفت برود.

ممکن است خرده گیران بپرسند: «آن مبانی اصولی اسلام که مانع عضویت زنها برای مجلس شورا است چیست؟ و کدام است آن احکام قرآن و احادیث که تنها مردها را شایسته‌ی عضویت این مجالس نمایند؟- و این دو دلیلی که شما بیان کردید صراحت ندارد.»

پیش از اینکه جواب این پرسش‌ها را بدهم لازم است واقع این مجالس را که درباره‌ی عضویت زنها در آن صحبت می‌کنیم تشریح کنیم.

(۱)- این فصلی است که از مقاله‌ی آقای مودودی در ماهنامه‌ی ترجمان القرآن خود- ماه صفر ۱۳۷۲- گرفته شده است

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۲

نامگذاری این مجالس شوری «مجلس قانونگذاری» مردم را به اشتباه انداخته گمان می‌کنند که وظیفه‌ی این مجالس تنها گذاردن قانون است، و هنگامی که کسی این عقیده‌ی فاسد را پیدا کرد و از طرفی هم ملاحظه نمود که در زمان صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله زنها در مسائل قانونی صحبت می‌کردند و بحث نموده و عقاید خود را اظهار

می داشتند و چه بسا خلفا خود با آنها مشورت می نمودند و به عقاید آنها احترام می گذاردند، دور می بیند که امروز زنها به استناد مبانی اسلام از عضویت نظیر آن مجالس ممنوع گردند.

لیکن واقع این است که مجلسهایی که در زمان ما به این نام خوانده می شوند، وظیفه و کار آنها تنها قانونگذاری و پیشنهاد مواد قانونی نیست.

اینها جنبش سیاسی دولت‌ها را راهنمایی می کنند، کابینه‌ها تشکیل می دهند و از هم می ریزند برای اداره‌ی امور مملکت روش و راه تعیین می کنند، در کارهای اقتصادی و مالی حکم می دهند، زمام امور جنگ و صلح را از دست دارند. و بنابراین، این مجلسها کار مجتهد و فقیه را نمی کنند بلکه به جای قیم و سرپرست دولتها می باشند.

اینجا لازم است به قرآن برگشته ببینیم در زندگی اجتماعی چه کسی را به این مقام می نشانند و چه کسی را عقب می زند؟

این گفتار خداوند است در سوره‌ی نساء: «مردان کاراندیش زنانه به علت فضیلتی که خداوند بعضی‌شان را بر بعض دیگر داده و برای آن که از مالهای خویش خرج کرده‌اند. پس زنانهای شایسته فرمانبرند و به حفاظ خداوند حفظ غیب کن هستند.» (۱)

(۱) - الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم، نساء، آیه ۳۴.

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۳

ملاحظه می کنید که خداوند در این آیه با صراحت تامی به مردان مقام سرپرستی و کاراندیشی را داده و برای زنان شایسته دو شرافت ذکر می کند:

۱- فرمانبر بوده باشند- قانتات - ۲- در نبود شوهران خود آنچه را که خدا می خواهد حفظ نمایند (حافظات ...)

ممکن است کسی ایراد کند که این حکم مخصوص به زندگی خانوادگی است نه به سیاست دولت.

جواب: قرآن سرپرستی و کاراندیشی مردان را بر زنان مقید به محیط خانه نکرده و به عبارت دیگر مثلاً کلمه‌ی «فی البیوت» - در خانه‌ها - که تقیید حکم مزبور به محیط خانه، باید به وسیله‌ی چنین کلمه‌ای باشد، در آیه‌ی شریفه نیاورده است.

فرض می کنیم چنین باشد از شما می پرسیم: «زنان را که خداوند در محیط خانه سرپرست نکرده بلکه مقام آنان را مقام اطاعت و فرمانبرداری قرار داده است شما می خواهید از مقام فرمانبرداری بیرون آورده و به مقام سرپرستی و کاراندیشی تمام خانه‌ها یعنی «دولت» برسانید؟!»

شما شك دارید که سرپرستی دولت مهم تر و با مسؤلیت تر از سرپرستی خانه است؟!!

شما را به خدا چنین احتمالی می دهید که زن را سرپرست مجموعه‌ای از میلیونها خانه کرده ولی نخواسته سرپرست داخل خانه‌ی خود باشد؟!!

باز هم در قرآن دقت کنید ببینید دایره‌ی وظایف زن را با این کلمات

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۴

محدود می‌نماید:

«در خانه‌هایتان قرار بگیرید و به جلوه‌گری جاهلیت اولیه نپردازید.» (۱).

ممکن است اعتراض شود که این دستور مربوط به زنهای خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

ما می‌پرسیم: آیا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ناتوانی و عجز مخصوصی داشتند که نمی‌توانستند کارهای بیرون خانه را اداره کنند و دیگران چنین نیستند؟! و آیا زنهای دیگر در این جهت فضیلتی بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؟ و اگر فرض کنیم تمام آیات قرآنی که به مضمون این آیه هستند مخصوص اهل بیت پیامبر علیهم السلام باشد آیا خداوند سایر زنهای را اجازه می‌دهد که به جلوه‌گری دوران جاهلیت کهنه بپردازند؟ با مردان سخن بگویند و طوری به نرمی حرف بزنند که دل‌های بیمار، هوسی در سر بپروراند؟! (۲) این مطالبی که پیش از آیه مزبور بیان نموده است. و آیا خداوند رضایت می‌دهد که خانه هر مسلمان دیگری جز پیامبر صلی الله علیه و آله به پلیدی‌ها آلوده شود! (۳).

پس از اینها بیایید به سراغ احادیث و گفتارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله برویم.

می‌فرماید: «وقتی که فرماندهان شما بدترین شما بودند و ثروتمندان شما بخیلان شما، و کارهایتان به دست زنهایتان بود، زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است.» صحیح ترمذی.

(۱) - و قرن فسی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى، احزاب: ۳۳

(۲) - فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض - احزاب: ۳۲

(۳) - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت، احزاب، ۳۳

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۵

از ابی بکر نقل شده که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید اهل ایران دختر کسری را شاه خود ساختند، آن حضرت فرمود: «ملتی که کارهای خود را بزنی بسپارند رستگار نخواهند شد» (بخاری و احمد و نسائی و ترمذی همه نقل کرده‌اند).

این دو حدیث به طور قاطعی فرموده‌ی خداوند: «مردان کاراندیش زنانند» را تفسیر می‌کنند. از این دو به دست می‌آید که سیاست و حکومت از دائره وظایف زن خارج است.

و اما پرسش اینکه: پس حدود وظایف زن چیست؟ این فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی و روشنی از آن جواب می‌دهد: «زن نگهبان خانه و فرزندان و شوهر بوده مسؤؤل آنهاست» (سنن ابی داود) و این همان تفسیر صحیح و کامل آیه شریفه «و قرن فی بیوتکن» در خانه‌هایتان جای گیرید می‌باشد.

احادیث دیگری هم تفسیر آیه شریفه را روشن می‌نماید. نماز جمعه حق واجبی بر هر مسلمانی که در میان اجتماع است می‌باشد، مگر چهار نفر: «برده‌ای که مملوک دیگران است، زن، کودک، بیمار». (سنن ابی داود). ام عطیه می‌گوید: «ما از تشییع جنازه نهی شدیم» (بخاری).

البته ما يك سلسله دلیلهای عقلی هم داریم که این نظریه ما را تقویت می کند و هم اکنون برای عرضه داشتن آنها آماده ایم لیکن فعلاً صرف نظر می کنیم چون اولاً کسی از ما نپرسیده، و ثانیاً ما از شخص مسلمان نمی پذیریم که پس از اینکه احکام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به طور روشن به او رسید، پیش از متابعت دستور دین خود دلیلهای عقلی طلب کند. و یا در متابعت خود از این احکام، دلیلهای عقلی را شرط نماید.

زیرا اگر مسلمان در اسلام خود راستگو است لازم است پیش از هر

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۶

چیز از دستورات دین خود پیروی نماید. البته پس از آن می تواند به دنبال دلیلهای عقلی نیز برود تا روحش اطمینان بیشتری یافته به عظمت دین خود بیشتری پی برد. اما کسی که می گوید: تا با دلیل و برهان عقلی مرا قانع نکنید هرگز دنبال دستورات خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی روم ما حتی او را مسلمان هم نمی دانیم، تا چه رسد رشته وضع قانون اساسی دولت را به دستش بدهیم. کسی که تنها دنبال دلیلهای عقلی رفته و حاضر نیست دستوری از دستورات خداوند را جز آنجا که دلیل عقلی آن را تأیید نماید اطاعت کند بدون شك مکانش از حدود اسلام بیرون است. آنها که دخالت زن را در شؤون سیاست و حکومت تجویز می کنند، اگر برای تأیید نظریه خود دلیلی داشته باشند، جز این نیست که: عایشه خروج نمود و خون عثمان طلب کرد و با علی علیه السلام در معركة «جمل» پیکار نمود.

لیکن اساس دلیل، خطا و اشتباه است. زیرا هنگامی که در مسئله ای راهنمایی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله روشن است. هیچگاه جایز نیست به عمل شخصی یکی از صحابه که در جهت خلاف راهنمایی خدا و رسول رفته است استدلال نمود.

رفتار صحابه مسلماً مشعل هدایت و چراغی است که به نور آن در پیروی از راهنماییهای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می بریم ولی هرگز حاضر نیستیم برای پیروی کارهای افراطی توطئه های فردی آنان از متابعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداریم.

وانگهی عملی را که بزرگان صحابه در آن محیط تخطئه کردند و خود عایشه هم بعداً پشیمان شد چگونه می توان دلیل قرار داده بدعتی در اسلام گذاریم؟

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۷

این ام المؤمنین ام السلمه رضی الله عنها است که وقتی خبر اقدام عایشه به آن کار خطرناک به او رسید، نامه تندی به او نوشت که تمامش را ابن قتیبه در کتاب «الامامة والسیاسة» و ابن عبد ربه در کتاب «العقد الفرید» نقل کرده اند. ملاحظه کنید چه کلمات زننده ای به عایشه می نویسد:

«قرآن کریم دامت را جمع نمود، تو آن را پهن نکن ... مگر فراموش کرده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله ترا از افراط منع نمود ... اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ترا در حالی که به اطراف کوهها و بیابانها روی شتر نشسته از منزلی به منزل دیگر می روی ببیند به پیامبر صلی الله علیه و آله چه خواهی گفت؟! ...»

و نیز ببینید عبد الله بن عمر چه گفت: «خانه عایشه بهتر از هودج اوست» و نیز گفتار «ابی بکره» را در صحیح بخاری ملاحظه کنید: «از فتنه این حادثه وقتی نجات یافتم که یاد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله افتادم که: مردمی که کارشان را به دست زنی بسپرنند و او را فرمانده خود کنند رستگار نخواهند شد».

شما چه کسی را از علی علیه السلام به حدود شرع دانایتر می دانید؟ آن حضرت با صراحت به عایشه نوشت: «کاری که تو پیش گرفته ای از حدود دین خارج است».

عایشه هم با هوش و دانایی اش نتوانست در برابر این فرمایش دلیلی تهیه کند، کلمات علی علیه السلام در نامه اش چنین بود: «اما بعد: همانا تو بیرون آمدی در حالی که خدا و پیامبرش را به غضب آوردی. چیزی را می طلبی که از تو برداشته شده است زنان را با جنگ و صلح میان مردم چه کار؟ تو خون عثمان می جویی و به جان خودم سوگند آنکه تو را در

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۸

معرض بلاها در آورد و بر معصیت خداوند واردت نمود، پیش تو از کشندگان عثمان گناهش بزرگتر است».

ملاحظه کنید علی علیه السلام کار عایشه را چگونه مخالف با شرع می شمارد؛ و عایشه هم هیچ جوابی نداشت جز اینکه در مقام پاسخ به علی علیه السلام می نویسد: «کار از موعظه و ملامت گذشته و السلام».

و آنگاه که جریان جمل پایان پذیرفت و علی علیه السلام در بصره بر عایشه وارد شد به او فرمود: «ای هودج نشین خداوند ترا فرمان داد که در خانه بنشینی و تو بیرون آمده به پیکار پرداختی؟» باز هم عایشه نتوانست جوابی بدهد و مثلاً بگوید: «خداوند ما زنان را به نشستن در خانه فرمان نداده و ما هم در رسیدگی به سیاست و جنگ و صلح حقی داریم»

و آنگهی همانطور که گفتیم عایشه هم در آخر کار دائماً از عمل خود پشیمان بود. علامه ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» نقل کرده که عایشه به عبدالله بن عمر گله کرده گفت: «یا ابا عبد الرحمن چرا مرا از خروج باز نداشتی؟ پسر عمر به او گفت: «من دیدم مردی چنان بر تو مسلط شده که تو هرگز مخالفت او نمی کنی» عایشه گفت: «اگر نهی ام می کردی خروج نمی کردم».

شما پس از این دیگر چه دلالتی در عمل عایشه می بینید که شخص دانشمند و با سوادى بتواند به آن استناد نماید؟ و ادعا کند که اسلام زنها را در قیام به شوون سیاست و تدبیر امور دولت شرکت داده است.

البته آنها که ملاک حقانیت مطلبی را تنها رفتار ملت‌های متمدن این کره می دانند و بر خود سوگند یاد کرده اند که تنها روش اکثریت متمدن را انتخاب کنند زیر بار نمی روند ولی چه کسی بر آنها لازم کرده که اسلام را

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۹

با خود حمل نموده و چیزی را که در آن نیست بارش کنند؟ آنها خود اختیار دارند هر جا می خواهند بروند لیکن لا اقل امانت و صداقت و شجاعت را مراعات کنند تا بتوانند به طور صریح بگویند: «ما از اینها و یا آنها پیروی می کنیم» و بدون دلیل و برهان چیزی را که قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و حوادث قرون اسلامی

حاکمیت و قانون اساسی در اسلام، ص ۱۲۰

آثار دیگری که از حضرت آیت الله العظمی گرامی منتشر شده است:

۱. رساله توضیح المسائل
۲. استفتائات (جلد ۱ و ۲)
۳. المعلقات علی العروة الوثقی در چهار جلد (فقه استدلالی، به عربی)
۴. المعلقات علی العروة (به عربی یک جلد)
۵. مناسک حج
۶. منهاج الفلاح (به عربی)
۷. درسهایی از علوم قرآن
۸. اخلاق و عرفان در وضو و نماز
۹. لولا فاطمه (س)
۱۰. مالکیت خصوصی در اسلام
۱۱. مالکیت‌ها
۱۲. شناخت قرآن
۱۳. نگاهی به مسأله بردگی در اسلام
۱۴. نگاهی به سیستم سیاسی اسلام
۱۵. مرزها
۱۶. مقدمه‌ای بر امامت
۱۷. فلسفه - مجموعه دفتر اول تا چهارم
۱۸. آغاز فلسفه (ترجمه بدایة الحکمه علامه طباطبایی)
۱۹. المنطق المقارن (عربی)
۲۰. تعلیقه بر منطق منظمه سبزواری
۲۱. مقصود الطالب (شرح حاشیه ملاعبد الله در منطق به عربی)
۲۲. قانون اساسی در اسلام (ترجمه کتاب نحو الدستور الاسلامی)
۲۳. عدالت اجتماعی در اسلام
۲۴. خودسازی و مسائل روانی
۲۵. بررسی ملاک‌های روانی در اسلام
۲۶. ترجمه جلد ۱۰ تفسیر المیزان ۶
۲۷. خدا در نهج البلاغه

